

سفرنامه ابودلف در ایران

(در سال ۳۴۱ هجری)

باتعلیقات و تحقیقات
ولادیمیر مینورسکی
استاد دانشگاه لندن

ترجمه
سید ابوالفضل طباطبایی



کتابفروشی زوّار - تهران

سفرنامه ابودلف در ایران



کتابفروشی زوّار - تهران

بها ۲۰۰ ریال

سفرنامه ابودلف در ایران

(در سال ۳۴۱ هجری)

با تعلیقات و تحقیقات :

ولادیمیر مینورسکی

استاد دانشگاه لندن

ترجمه :

سید ابوالفضل طباطبائی

انتشارات زوار تهران

اسم

نام

شماره

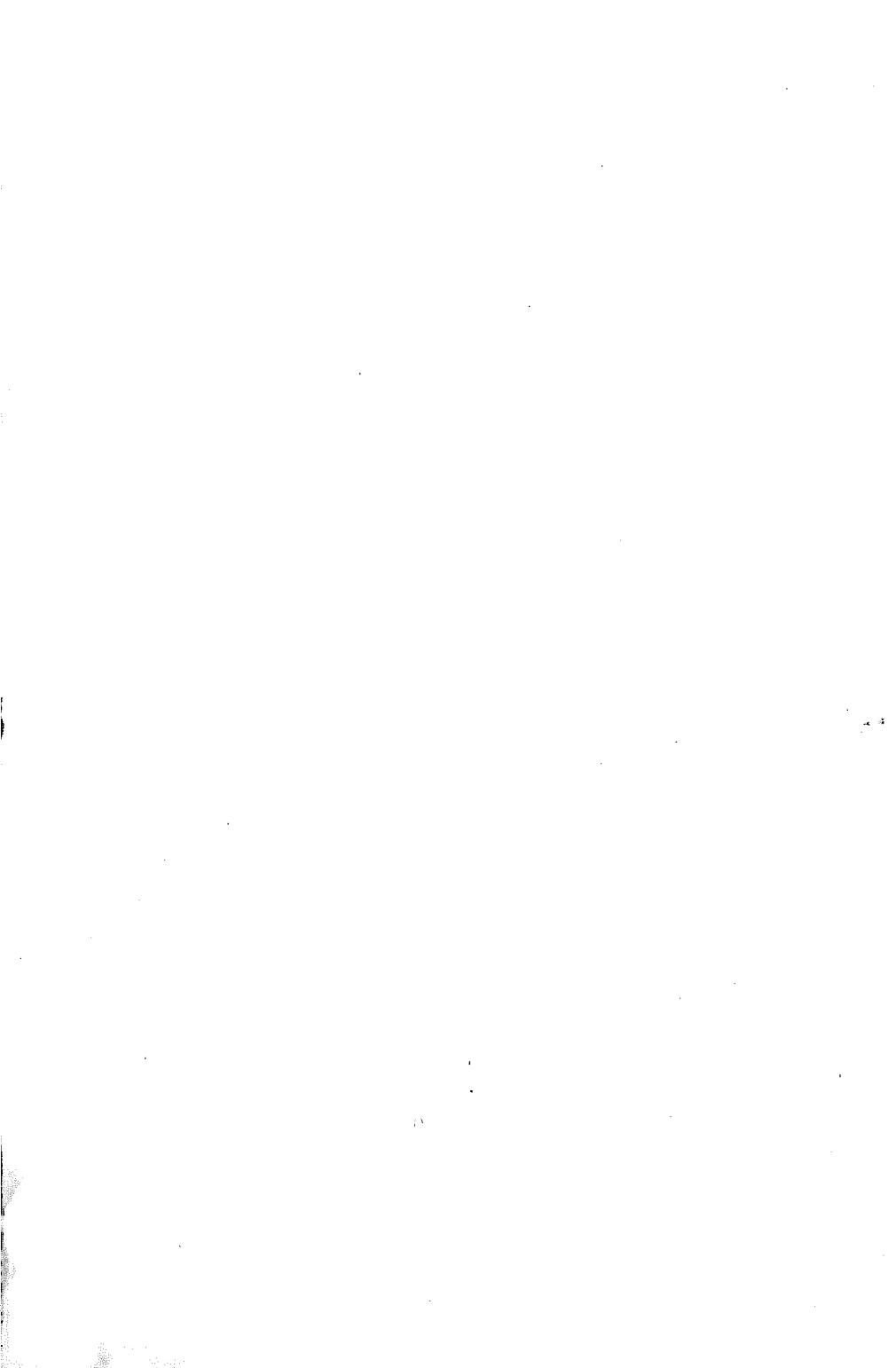
چاپ دوم

شماره ثبت کتابخانه ملی . ۱۶۳/۲ - ۲۲ - ۱۲ - ۵۲

چاپ این کتاب در ۲۰۰۰ نسخه بسال ۱۳۵۴ در چاپ افست مروی انجام شد

فهرست مطالب

ص	
۱	دیباچه مترجم
۳	ابودلف جغرافی‌دان و معدن‌شناس
۴	جهانگرد و شاعر
۷	مذهب ابودلف
۸	تاریخ نگارش رساله دوم
۱۱	مقدمه مینورسکی
۱۱	مؤلف
۱۲	کشف رساله دوم
۱۴	منابع
۲۰	رساله نخست ابودلف و مفسرین آن
۲۴	ملاحظات دیگر در باب رساله نخست
۲۶	رساله دوم ابودلف
۳۲	ابودلف رساله‌های خود را برای چه کسانی نوشته
۳۴	مؤلف و نویسنده کتاب
۳۷	متن رساله دوم
۹۷	تجلیات مینورسکی بر رساله دوم
۱۵۴	خصوصیات اماکن
۱۵۷	یادداشت الحاقی
۱۶۱	توصیح نهائی
۱۶۳	فهرست اماکن
۱۷۵	فهرست رجال و قبایل
۱۸۱	فهرست مراجع
۱۸۷	غلطنامه



درباچه مترجم

کتابی که اکنون ترجمه آن با ترجمه مقدمه و شرح فاضلانه دانشمند شرق شناس و مینورسکی استاد سابق دانشگاه لندن در دسترس خوانندگان گرامی قرار می گیرد سفرنامه ای است که ابودلف مسعربن المهلهل الخزرجی شاعر و جهانگرد عرب در آغاز قرن چهارم هجری راجع بایران نوشته و شامل تحقیقات جغرافیائی و تاریخی و اطلاعات پرارزشی در باب معادن ایران است . این رساله ، همانطور که مینورسکی در مقدمه خود توضیح داده ، از روی يك مجموعه خطی منحصر ، که در کتابخانه آستانه در مشهد موجود است ، عکس برداری شده . مجموعه مزبور محتوی چهار رساله میباشد : (الرسالة الاولى والرسالة الثانية بقلم ابودلف ورسالة ابن الفقيه ورسالة ابن فضال) . نگارنده پس از دسترسی به رساله دوم ابودلف ، که مینورسکی آنرا ترجمه و منتشر ساخته ، برای ترجمه آن بفارسی با ایشان ، که اکنون در کمبریج اقامت دارند ، مکاتبه نمودم و ضمناً پاره ای اشتباهات و اغلاط را ، که در ترجمه انگلیسی و چاپ آن روی داده ، بمشارالیه تذکر دادم و معلوم شد خود ایشان نیز باین موضوع توجه داشته اند و در نامه خود باینجانب چنین نوشتند : «از نیت ترجمه رساله دوم ابودلف بسیار خرسندم ولی بعد از چهار سال در بعضی جاهای ترجمه و یادداشت های خود تصحیح لازم میدانم . . . ضمناً الرسالة الثانية در روسیه هم در سال ۱۹۶۰ چاپ شده است . ناشرین آن ب . بولفاقوف و ا . خالدوف بمن من بعضی اصلاحات مفید علاوه کردند که حالا در ترجمه باید ملاحظه شود ... افسوس میخورم که متن و تفسیر ابودلف بشما خیلی بیشتر زحمت خواهد داد ... چاپ روسی و بعضی تصحیحات آن خوبست و باید از آنها استفاده کرد ... » . این بود که بر اهنمائی ایشان پس از مدتی جستجو کتاب روسی الرسالة را بدست آوردم . چیزی که در این کتاب جلب توجه میکند عکس نسخه خطی موجود در کتابخانه آستانه است ، که فرصت مناسبی برای مقابله آن با متن های کتاب مینورسکی و کتاب روسی بدست داد و تا آنجا که امکان داشت اغلاط و اشتباهات کتاب انگلیسی هنگام ترجمه تصحیح کردید . ضمناً برای استفاده

از مطالب مقدمه و شرح روسی کتاب فاضل محترم آقای یحیی آربین پور خلاصه آنرا بفارسی در دسترس اینجانب گذاشتند و این لطف بیدریغ و همکاری صمیمانه ایشان که بهترین نشانهٔ فرهنگ دوستی است شایستهٔ تقدیر و سپاسگذاری است .

بطوریکه مقدمهٔ روسی کتاب حکایت دارد پس از کشف نسخه خطی مشهد بوسیلهٔ ا. ز. ولیدوف در سال ۱۹۲۴ وی مقاله‌ای زیر عنوان «نسخهٔ خطی ابن الفقیه مشهد» در مجلهٔ اخبار آکادمی علوم شوروی منتشر ساخت . سپس ای . یو . کراچکوفسکی دانشمند خاورشناس برای بدست آوردن نسخهٔ عکسی این مجموعه اقداماتی نمود و در سال ۱۹۳۶ وزارت فرهنگ ایران بمناسبت تشکیل کنفرانس سوم بین المللی باستانشناسی ایران درلنین گراد عکس مجموعهٔ خطی مزبور را به آکادمی علوم شوروی اهداء نمود . رسالهٔ اول ابودلف بنام الرسالة الاولى شامل اطلاعات زیادی دربارهٔ آسیای میانه و چین و هندوستان است ، که مورد توجه و . و . بارتولد و کراچکوفسکی واقع شده و موجب تکمیل اخبار یاقوت درمعجم البلدان^۱ راجع به آذربایجان و ارمنستان و گرجستان گردید .

از طرفی چون مسلم شد که یاقوت قسمت عمدهٔ اطلاعات خود را در معجم البلدان از رسالهٔ دوم ابودلف اقتباس نموده لذا کراچکوفسکی دو مقالهٔ تحقیقی در اینخصوص انتشار داد و در آن ارزش طرز استفاده یاقوت را از رسالهٔ دوم ابودلف بیان نمود . در سال ۱۹۵۰ بنا بر توصیهٔ کراچکوفسکی برای انتشار رسالهٔ دوم اقدام شد . در همان زمان معلوم گردید که مینورسکی نیز در انگلستان دست بکار ترجمه و تحقیق کتاب مزبور شده است . بامقایسهٔ این دو نشریه چنین نتیجه گرفته شد که ناشرین روسی با طرز استفاده از متن نسخهٔ اصلی با مینورسکی موافق نیستند . وی معتقد است که ابودلف مسافرت خود را یکجا انجام داده و در رسالهٔ دوم منعکس ساخته است ، در صورتیکه نویسندگان روسی ، به پیروی از نظر کراچکوفسکی ، مطالب رساله را مربوط به مسافرت‌های متناوب میدانند ، و دلیل آن را در اطلاعات مختصری که از زندگانی ابودلف در دست است جستجو میکنند . مینورسکی کوشش نموده خط سیر ابودلف را هرچه دقیق تر تعیین نماید در صورتیکه اگر فرض کنیم رسالهٔ دوم نتیجهٔ سفرهای متعدد ابودلف بوده تعیین خط سیر او بطور دقیق ، (با بریدگی که در بعضی نقاط مشاهده میشود و از جای دیگر که با آنها ارتباط ندارد آغاز می گردد ، میسر نخواهد بود .

ابودلف در رسالهٔ دوم گاهی بخط سیر خود پایان نمیدهد و رشته های مسافرت او بهم پیوسته نیست . مثلاً پس از توصیف آزارات به وصف عمومی ارمنستان پرداخته

۱- در آن تاریخ ب . ک . زوزه قسمتهائی از معجم البلدان مربوط به قفقاز را در چند مقاله منتشر ساخت و باین ترتیب با انتشار متن کامل دو رسالهٔ ابودلف چند فصل پس اخبار جغرافیائی این مناطق افزوده شد .

وازا آنجا یکباره به شهرزور آمده است. مهمتر از آن توصیف شهر اصفهان بلافاصله بعد از نیشابور است. در جای دیگر در حوادث شهرزور تاریخ ۳۴۱ هـ - ۹۵۲-۵۳ میلادی را نشان میدهد و خیلی پس از آن یکسال بعقب رفته و میگوید در سال ۳۴۰ هـ - ۹۵۱-۵۲ م در قرقمیسین (کرمانشاه) بوده است. اینها خود نشان میدهد که اطلاعات رساله دوم نتیجه مسافرتها متعدد ابودلف بوده که بعدها آنرا از روی حافظه خود نوشته است.

ابودلف جغرافی دان و معدن شناس

رساله های اول و دوم ابودلف بهترین گواه بر اطلاعات جغرافیائی وی میباشد. بطوریکه در مقدمه کتاب روسی رساله دوم بیان شده در معجم البلدان یا قوت که بوسیله ووستنفلد در سالهای ۱۸۷۳-۱۸۶۶ منتشر شده، در ۳۴ جا از رساله دوم ابودلف نقل گردیده. سپس کراچکوفسکی، در نتیجه کشف رساله دوم در تحقیقات خود معلوم ساخت که یا قوت در کتاب خود ۲۴ مورد دیگر نیز از ابودلف نقل نموده، ولی از مآخذ ذکر کرده است، و رویهمرفته میتوان گفت که یا قوت بطور کامل از رساله دوم استفاده نموده است.

روهرزاور دانشمند عرب شناس آلمانی رساله اول ابودلف را ترجمه و با بررسی دقیق عقاید منفی دانشمندان را در صحت مسافرتها ابودلف به آسیای میانه و چین و هند تردید نموده و کراچکوفسکی نیز بعضی از نظریات او را تأیید میکند. رویهمرفته درباره رساله نخست ابودلف چنین نتیجه گرفته شده است که رساله مزبور یادداشتهای مسافرت نبوده بلکه، وی بجای آنرا از روی اطلاعات ذهنی خود نوشته است و با آنکه شامل پاره ای اطلاعات درست میباشد در مقابل اطلاعات نادرست و مبهم و حتی اخبار معمولی هم در بر دارد.

زکریا قزوینی (۶۸۲ - ۶۰۰ هـ ۱۲۸۳-۱۰۲۳ م) نیز در قسمت اول کتاب خود بنام عجایب المخلوقات، چاپ ف. و وستنفلد در سال ۱۸۴۹، از چهار موضوع که از ابودلف نقل نموده فقط به نقل یکی از آنها بنام او اشاره کرده است. همچنین در قسمت دوم نجوم زکریا قزوینی، که ووستنفلد آنرا در سال ۱۸۴۸ بنام آثار البلاد منتشر ساخته، ۲۴ بار از مطالب رساله دوم نقل شده، ولی فقط در ۷ مورد از ابودلف نام برده شده است.

ابودلف علاوه بر اطلاعات جغرافیائی سودمند، که دیگران از آن کاملاً استفاده نموده اند، علاقه زیادی بمواد معدنی از خود نشان داده و بنا بگفته خویش بدارو سازی و کیمیاگری نیز اشتغال داشته. او بیش از چهل محل معدنی طلا و نقره و سرب و گوگرد و جیوه و مس و زاج و غیره را نشان میدهد و اقسام فلزات این معادن را توصیف مینماید. در عین حال به آبهای معدنی و خاصیت های دارویی بعضی گیاهها

توجه داشته و از ظرفی آثار و بناهای تاریخی بخصوص آثار دوره ساسانی را با دقت بیشتر توصیف نموده است .

ابودلف جهانگرد و شاعر

همانطور که مینورسکی در مقدمه کتاب توضیح داده ، و ناسرین رساله دوم بررسی نیز بدان اشاره نموده اند، ابودلف بیشتر عمر خود را به جهانگردی گذرانده . در منابع عربی تاریخ و محل تولد و درگذشت و جزئیات زندگانی او روشن نیست ولی بدون تردید در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) میزیسته و چندی در خدمت نصر بن احمد امیر سامانی . (۳۰۱ - ۳۳۱ هـ - ۹۴۲ - ۹۴۱ م) بسر برده ، و در سال ۳۳۱ هـ ۹۴۲ م به چین و هند رفته ، و در سال های ۹۴۲ - ۹۵۲ م ۳۳۱ - ۳۴۱ هـ در شهر های مختلف ایران گردش نموده ، و مدتی در خدمت و حمایت امیر سیستان ابوجعفر محمد بن احمد بوده . ابن الندیم محمد بن اسحق صاحب الفهرست ، که در سال ۳۸۵ هـ ۹۹۵ م در گذشته ، او را جوال - جهانگرد - خوانده و مینویسد با او بر خورد و گفتگو نموده است .

عبد الملك ثعالبی نیشابوری ، که در سال ۴۲۹ هـ در گذشته ، مینویسد :
 « ابودلف الخزر جی الینبوعی مسعر بن المهلهل شاعری خوش قریحه و دارای طبع ظریف و تیغ برنده بود و مدت نود سال در رنج و سختی امرار حیات نمود . او در غربت و سفر های دشوار عمری سپری ساخته و در خدمت دانش و ادب بگدائی در مساجد پرداخته . ابوالفضل همدانی^۲ شعر هائی از او برایم نقل نموده از آن جمله :

لقد صارت بلاد الله فی ظعنی و فی حلی
 تغایرن بلبشی و تحاسدن علی رحلی
 فما انزلها الا علی انس من الا هل

به بسیاری از بلاد خدا عزیمت نمودم و در آن اقامت گزیدم . در اقامت بمن رشک بردند و در عزیمت حسد نمودند . بهر کجا قدم نهادم برای خاطر الفتی بود که مردم آنجا با من داشتند .

ابودلف در محضر صاحب بن عباد^۳ حضور مییافت و در جرگه همراهان او بود و بخدش دامن زده با کمک های او گذران مینمود . او در سفرهای خود از کتابهای

۱- یتیمه الدهر چاپ قاهره ج ۳ ص ۳۵۶ ببعد .

۲- پیشوای ادب و دانشمند علامه ابوالفضل ملقب به بدیع الزمان احمد بن حسین همدانی صاحب رسائل و مقامات معروف (۳۵۸ - ۳۹۸ هـ) .

۳- ابوالقاسم اسمعیل صاحب بن عباد ملقب به کافی الکفا اهل طالقان در سال ۳۲۶ هـ متولد و از ابناء جوانی در دربار آل بویه بوزارت مؤیدالدوله و سپس فخرالدوله رسید . وی از دانشمندان نامی ایران و از دوستان دانش و ادب بود و در سال ۳۸۵ هـ در سن ۵۹ سالگی درگذشت .

صاحب و بروات و حوالجات وی استفاده میکرد .
 ابودلف و کسانى که از فرهنگ و ادب برخوردار بودند خود را وابسته به بنى-
 ساسان میدانستند . اینها جماعتى از مردمان فقیر و محروم بودند که زندگانی خود
 را با داستان سرائى و مرثیه خوانی و مدیحه گوئی و معرکه گیرى و حقه بازی و فال
 گیرى و بالاخره کدائى و دزدى تأمین مینمودند . آنها در نتیجه محرومیت از موجبات
 زندگى و سعادت برای کسب معیشت راهى بجز دین فروشى و ارتکاب اعمال پست و
 منافی اخلاق و ریختن آبرو و آزار های بدنى و تحمل رنج و مشقت برای خود پیش
 نگرفته بودند . از اینرو بعضى از ادبای زمان بدنبال روش بنى ساسان نظریات مخصوصى
 راجع به فساد نظام اجتماعى زمان خود ابراز میداشتند و آنرا سخت انتقاد و ستیزه
 مینمودند و روش خود را در زندگانی چنان نشان میدادند که عکس العملی از نظام
 فاسد طبقات اشرافى قلمداد گردد . مثلاً ابودلف در شعری میگوید :

وبحک هذا الزمان زور فلا یفرئک الغرور
 لاتلتزم حالة و لکن در بالیالیی کما تدور

« وای بر تو ! در این زمان زور حکمفرما است ؛ مبادا فریب روزگار را بخوری ؛
 هیچگاه در یک وضع مباد ؛ بلکه همانطور که شبها در گردشند تو نیز شبگرد باش . »
 « از جمله شعرای بنام منتسب به طایفه بنی ساسان احنف عکبرى^۱ همزمان
 با ابودلف قصیده‌ای با قافیه « د » در مدح و توصیف طایفه بنی ساسان سروده و در
 آن از انتساب خود بایشان افتخار میکند و میگوید : شکر خدایرا که من از
 خاندان بزرگوار و از برادران بنی ساسانم که همگی شان مردمی کوشا و جدی میباشند
 و سرزمین های خراسان و کاشان را هند و روم و زنگبار و بلغار و سند نیول
 آنها است : ۲ »

« ابودلف نیز در مقابل قصیده احنف عکبرى با قافیه « ر » در حدود دو بیت
 بیت بنام قصیده ساسانیه تنظیم نموده . او در این قصیده با سبکی شیوا طرز زندگى
 و اخلاق و عادات جماعت کدایان « بنی ساسان » را مجسم ساخته است .

صاحب بن عباد از شنیدن قصیده مزبور بسیار لذت میبرد بطوریکه آنرا حفظ
 نموده بود و مکرر میخواند و برای این خاطر صله فراوانی به ابودلف میبخشود . ابودلف
 نیز مانند همکارش احنف خود را با کمال مباهات از افراد این طایفه میداندمیگوید :
 علی انی من القوم البهالیل بنی الفر بنی ساسان والحامی الحمی فی سالف العصر

۱ - ابو الحسن عقیل بن محمد الکبرى معروف به احنف شاعر بذله گوی کدایان بنی-
 ساسان بود و قصیده ساسانیه او نیز مورد پسند صاحب بن عباد واقع شده بود .

۲ - یثیمه الدهر ثمالی ج ۳ :

علی انی بحمد الله فی بیت من المجد باخوانی بنی ساسان اهل الجند والجد
 لهم ارض خراسان فتاغان الی الهند الی الروم الی الزنج الی البلغار والسند

من از طایفه بهلول‌ها و بزرگ زادگان و از خاندان ساسانم که از پیش‌زمان پشیمان ضعیفان بودند .^۱

از اینرو مسلم است که ابودلف ، همانطور که در قصیده خود تصریح نموده ، پای بند رفتار و کردار بنی‌ساسان بوده . وی در قصیده بسیار حساس و رقیق ساسانیه از تلخ کامیهای خود و برادرانش بنی‌ساسان و سختی‌هایی که در سفرها و سرگردانیها متحمل شده سخن گفته ، آنگاه بتوصیف کدایان و روشهای مکارانه آنها برای بدست آوردن پول پرداخته است . تمام این اشعار با اصطلاحات رمزی و کلمات مخصوص ، که میان افراد لات و گدای بنی‌ساسان متداول بوده ، ساخته و پرداخته شده . از اینرو وی شرحی نیز بر اشعار خود نوشته است .

ناگفته نماند که حرفه گدائی و ولگردی در آن زمان تازگی نداشته و از قدیم مانند بی‌چیزی و توانگری شایع بوده . بی‌هی میگوید به خطیئه^۱ گفتند فقیران را پندی بده ، گفت با آنها نصیحت میکنم تا زنده‌اند گدائی را پیشه خود سازند زیرا تجارتی پر سود و بی‌زبان است .^۲

جاحظ^۳ در یکصد و پنجاه سال پیش از آن زمان برای نخستین بار موضوع گدائی را مطرح و رسوم و عادات آنها را با روشهای مکارانه شان توصیف کرده است^۴ . پس از او بی‌هی در آغاز قرن چهارم در این باب داستانهای از جاحظ نقل نموده^۵ . ولی باید گفت که در هیچ زمان این حرفه مانند دوره سلاطین آل‌بویه شایع نبوده و بقدری انتشار داشت که زبانزد مردم شده بود . مثلاً بدیع‌الزمان همدانی در داستانهای کوتاهی ، که مقامات او را تشکیل میدهد ، حال کدایان را تشریح نموده و لغات و اصطلاحات مخصوص آنها را مانند ابودلف بیان کرده و مباحث دارد که چهارصد مقامه (مجلس) در وصف کدایان نوشته است^۶ ؛ ولی اکنون بیش از پنجاه تای آن در دسترس ما نمیشد . وی در رساله‌ای که بعنوان یکی از قصات نوشته میگوید : « خدا قاضی را توفیق دهد . مثل من مثل مردی از کدایان مشک بدوش مسجد کرد است^۷ »

۱ - الخطیئه شاعر هجانی از طایفه بنی‌عباس در سال ۶۷۸ م درگذشته . دیوان شعر او در ۱۸۸۰ م . در استانبول و در ۱۸۹۳ م . در لایپزیک چاپ شده .

۲ - المحاسن والمساوی ص ۲۹۳ .

۳ - ابوعثمان عمرو بن بحر الجاحظ دانشمند بنام و ادیب معروف عرب در حدود سال ۱۹۵ هـ . در بصره متولد و در سال ۲۵۵ هـ . در همانجا درگذشت . از آثار برجسته او کتابهای البیان و التبيين ، الحيوان والبخله میباشد .

۴ - البخله .

۵ - المحاسن والمساوی ص ۶۲۲-۶۲۷ .

۶ - رسائل بدیع‌الزمان همدانی ص ۳۸۹-۳۹۰ .

۷ - « » « » ص ۲۴۱ : اصحاب الخراب والمحراب گدایانی بودند

که مشک بدوش در مساجد می‌گشتند و گدائی میکردند .

در باب انتساب این طایفه به ساسان داستانهای مختلف نقل میکنند . بعضی گفته‌اند اسفندیار پدر ساسان هنگام وفات سلطنت را بدختر خود واگذار نمود و ساسان از ادعای تاج و تخت گذشت و به چوپانی پرداخت . از اینرو هر گدائی خود را باو نسبت میدهد . داستان دیگر حکایت دارد که ساسان یکی از پادشاهان ایران بود که با دارا جنگید و شکست خورد و سپس همه دارائی او بفارت رفت و بی چیز شد و بدوره کردی و گدائی پرداخت و از اینرو گدایان را بنی ساسان خوانده‌اند ^۱ .

بنظر امام شیخ محمد عبده : « ساسانی و ساسان و کلمات مانند آن، که برای تحقیر ساسان بزرگ خاندان گدایان بکاررفته، فقط پس از زوال حکومت ساسانیان، که مؤسس آن اردشیر بابک بود ، این معنی را بخود گرفته است . پس از آنکه اسلام حکومت ساسانیان را از میان برد افرادی از این خاندان باقی ماندند که جوانان مسلمان آنها را تحقیر میکردند و از نزد خود میراندند و بعنوان پدرانشان میخواندند ، و چون بخاندان نجیب و شریف سلطنت بستگی داشتند این انتساب شکل حقارت آمیزی بخود گرفته بود و مورد اهانت و ناسزاگوئی مردم واقع شده بودند . اما شهرت دادن این نام بوضع اهانت آمیز علاوه بر آنکه ناشی از پیروزی یک قوم غالب بر ملت مغلوب بود یک هدف سیاسی نیز در بر داشت و آن این بود که هیچگونه نام و نشانی از عظمت و شوکت حکومت ساسانی حتی بر زبانها باقی نماند و هرگاه چیزی از ایشان بخاطر مردم برسد آنرا بشکل اهانت آور که مخصوص مردم فرومایه و گدا میباشد تلقی کنند . این امر هم با گذشت زمان فراموش شد و فقط کلمه « ساسان » برای گدایان که پست ترین طبقه مردم بشمارند بکار رفت ^۲ »

اما آنچه مسلم است اینست که در زبان فارسی « ساس » و « ساسی » بمعنای گدا آمده و ارتباطی با ساسانیان ندارد و جمع آن « ساسان » و « ساسیان » است . از همین رو اعراب طایفه‌ای از گدایان را بنی ساسان خوانده‌اند و دانشمندان و ادبای ایرانی مانند بدیع الزمان همدانی و عبدالملک نعلابی نیشابوری و صاحب بن عباد و دیگران نیز همین اصطلاح و عنوان را بدون ابراز تعصب ملی پذیرفته و بکار برده‌اند . در تأیید این نظر بشعر سنائی غزنوی اکتفا میکنیم که میگوید :
خاک پاشان دیگرند و باد پیمایان دگر کی توان مر ساسیان را تخم ساسان داشتن؟

مذهب ابو دلف

هرچند ابو دلف ، که نفاق و دورویی ساسیان را بخصوص در امور مذهبی

۱ - الادب فی ظل بنی بویه ص ۲۱۱

۲ - شرح مقامات همدانی ص ۹۷ - الادب فی ظل بنی بویه ص ۱۱۲

تأیید و تشریح میکند و خود را نیز وابسته بآنها میدانند و مثلاً میگوید :
 (ومننا النائح المبکی ومننا المنشدالمطری ومن ضرب فی حبعلی وابی بکر)
 « ما کسانی داریم که نوحه سرائی میکنند و مردم را گریان میسازند و
 کسان دیگر نیز مدح و ثنا میخوانند ؛ یکی از دوستداری علی و دیگری از عشق
 ابوبکر دم میزند ؛ » ، با وجود این او در یکجا از گفته‌های خود معذرت میخواهد
 و خویشتن را شیعه و از علاقمندان سخت خاندان رسالت ص معرفی میکند و میگوید
 « زندگانی جوان مانند جزر و مد دریا منشأ کارهای نیک و بد است . اگر مانند مرا
 در غربت سرزنش مینمائی عذرم را بپذیر . مگر من در غربت از خاندان طهارت
 پیروی نمیکنم؟ آنها خانواده بزرگوار و به پیمان خود وفا دارند ؛ آنها اولاد رسول
 خدا و صاحبان فضل و فخرند » ۲ . در پایان قصیده از آرامگاه بزرگان دین در کربلا
 و بغداد و سامراء و طوس یاد میکند و آن نقاط را وطن خود میخواند .

تاریخ نگارش رساله دوم

راجع بتاریخ نگارش رساله دوم ، ابودلف فقط در یادداشت مربوط به طبرستان
 (مقاله ۵۲) میگوید : اکنون صاحب طبرستان « الثائر علوی » میباشد ۳ .
 بطوریکه ناشرین رساله دوم به روسی نقل از حسن بن اسفندیار مؤلف تاریخ
 طبرستان ذکر میکنند الثائر در سال ۳۳۱ هـ ۹۴۳ م بسلطنت رسیده و در ۳۴۵ هـ
 ۹۵۶ - ۹۵۷ م در گذشته است . ولی ظهیرالدین مرعشی صاحب بهترین تاریخ

۱ - یثیمه الدهر ثمالی : اینکدایان ببازارها میرفتند و ممرکه میگرفتند . یکی بکناری
 ایستاده از فضائل ابوبکر سخن میگفت و دیگری در جای دیگر از فضائل علی ع دم میزد و از
 دو طرف ناصبی و شیعه پول میگرفتند سپس آنها میان خود تقسیم مینمودند .

۲ - یثیمه الدهر ثمالی :
 و ما عیش الفتی الا کحال المد والجزر فیض منه للخیر و بعض منه للشر
 فان لمت علی العربی مثلی فاصمن عذری أمالی اسوة فی غربتی بالسادة الطهر
 هم آل الحوامیم هم موفون بالندر هم آل رسول الله اهل الفضل والفخر

۳ - امرای دولت علوی در طبرستان شش نفر بودند بدینشرح :

- ۱ - هشام الداعی الی الحق حسن بن زید . سلطنت وی در سال ۲۵۲ هـ درری ودیلم بود .
- ۲ - برادر هشام القائم بالحق محمد که در سال ۲۸۸ هـ کشته شد .
- ۳ - الهدی المحسن بن زید بن القائم . این سه نفر از اولاد حسن ع بودند . سپس سه نفر از اولاد
 حسین ع بشرح زیر سلطنت نمودند :
- الناصر الاطروش حسین بن علی . در سال ۳۰۴ از سلطنت خلع و دستگیر شد .
- ۵ - الامام محمد الهادی فرزند ناصر که معزول گردید .
- ۶ - الثائر لدین الله جعفر بن محمد بن الحسن که بر تمام طبرستان تسلط یافت و در سال ۳۴۵ هـ
 درگذشت و با وفات او سلطنت علویها در طبرستان منقرض گردید . (تاریخ الخلفاء عبدالرحمن
 سیوطی چاپ قاهره ۱۳۵۱ هـ)

طبرستان به لشکر کشی الثبائر از گیلان و دیلم به طبرستان در سال ۳۵۰ هـ - ۹۶۱-۶۲ م اشاره مینماید؛ در عین حال دو قطعه سکه ضرب حوسم (یا خوسم) که کوهستانی در آنسوی دیلم و طبرستان است بنام ابوالفضل جعفر الثائر فی الله العلوی بتاریخ ۳۴۱ هـ ۹۵۳ - ۵۲ م، موجود در کابینه سلطنتی است که لم و موزه تاریخ آذربایجان، نشان میدهد که رساله دوم با احتمال قوی همزمان با این تاریخ نوشته شده است .

نسخه خطی رساله موجود در کتابخانه آستانه رضوی با خط نسخ خوانا نوشته شده و محتوی ۲۹ صفحه و هر صفحه دارای ۱۹ سطر است و تاریخ تحریر آن ذکر نشده و بنا بر نظر ناشرین روسی مربوط بقرن ۱۳ میلادی است .

متن و شرح رساله دوم از حیث موضوع و نقاط مورد سیاحت ابودلف در کتاب انگلیسی مینورسکی به ۷۲ بند یا مقاله تقسیم شده و این شیوه کار ترجمه و مطالعه کتاب را آسانتر ساخته است .

تهران - دیماه ۱۳۴۱

ابوالفضل طباطبائی

مقدمه مینورسکی

- ۱ - ابودلف مسعربن المهلل نویسنده رساله
- ۲ - کشف رساله دوم
- ۳ - مراجع در باب ابودلف
- ۴ - رساله نخست و مفسرین آن
- ۵ - ملاحظات دیگر در باب رساله نخست
- ۶ - رساله دوم
- ۷ - اشخاصی که ابودلف رساله خود را برای آنها نوشته
- ۸ - نویسنده نسخه خطی رساله و مؤلف .

۱ - مؤلف

مؤلف ، که یکی از تألیفاتش اکنون تحت مطالعه مامیباشد ، ابودلف مسعربن المهلل الخزر جی الینبوعی است ^۱ . خود او میگوید تلخیصهای وی در کشورش سبب گردید بخارج مسافرت نماید . ولی مطالعات فراوان او در موضوعهای مربوط به عرب يك قسم ضعف احساسات در او منعکس ساخته که اثر بسزائی در روحیهاش باقی گذاشته است .

طرز تصور و علاقه مندی او به چیزهای شکفت آور نیز نشانه ای از طبع مخصوص مردم جنوب (عربستان) است .

تاریخ تولد و وفات ابودلف بر ما معلوم نیست لکن برای نخستین بار در کمی پیش از سال ۳۳۱ هـ ، ۹۴۳ م ؛ یعنی هنگام اقامت او در بخارا ، اطلاعاتی در باره اش میشنوم ، در صورتیکه بیشتر فعالیتهای او در جریان نیمه دوم قرن چهارم هجری = دهم میلادی ادامه داشته است .

نام ابودلف از یادداشتهای متعدد در مراجع مختلف شناخته شده ، با وجود

۱ - هر چند یکی از بنادر حجاز ینبع نام دارد ولی باید توجه داشت که ابودلف منتسب به ینبوع است .

این شاید دو یا سه جنبه از فعالیت‌های او بطور شایسته تکمیل و انجام نشده است . بعضی ابو دلف را شاعر شناخته‌اند ، برخی او را جهانگرد میدانند و بطوریکه هم اکنون ملاحظه میکنیم خود او مدعی است که درعلوم طبیعی تخصص داشته . از تصنیفات جغرافیائی ابودلف رساله‌ای که جهانگردی‌های مورد ادعای خود را در میان قبائل ترك آسیای مرکزی ، چین و هند در آن شرح داده ، توجه شرق شناسان را مخصوصاً بخود جلب نموده است .

رساله دوم او ، که بمسافرت به قسمتهای غربی و شمالی ایران اختصاص دارد ، تا کنون بهیچوجه مورد مطالعه مخصوص واقع نشده^۱ زیرا با آنکه تمام رساله نخست ابودلف فعلاً در معجم البلدان یاقوت ، (۶۲۳ هـ ۱۲۲۵ م) جلد سوم^۲ صفحه ۴۴۵ تا ۴۵۸ ، یکجانبه نقل شده ولی اطلاعات رساله دوم بطور پراکنده و گاهی هم بدون اشاره بنام مؤلف بیان شده است . خوشبختانه فقط در ۲۰ سال پیش رساله مزبور در دسترس دانشمندان قرار گرفت .

۴ - کشف رساله دوم

در سال ۱۹۲۲ دانشمند ترك بشقیر ا . ز . ولیدی (پروفسور ا . ز . طوغان کنونی) نسخه خطی مهمی در کتابخانه آستانه امام علی الرضا در مشهد خراسان کشف نمود . این کتاب مجموعه‌ای از چهار تصنیف جداگانه بشرح زیر میباشد :
۱ - ترجمه کتاب ابن الفقیه ، که از خلاصه‌ای که بصورت جلد پنجم کتاب Bibliotheca Geographorum Arabicorum de Goeje^۳ طبع دوخوبه انتشار یافته کاملتر است ولی فقط شامل نصف متن میباشد .

۲ و ۳ - دو رساله از ابو دلف مسمر بن المهلhel ، که در باب آن بتفصیل صحبت خواهیم نمود .

۱ - رساله دوم ابودلف از حیث آمیختگی شگفتی‌ها با حقایق مسلم تا اندازه‌ای به کتاب تهافت الالباب ابوحمید اندلسی ، که گ . فراند G. Ferrand در سال ۱۹۲۵ (درمجله آسیائی Jour. A.S. ۱۹۲۵) منتشر ساخته ، شباهت دارد ، در عین حال شخص اخیر معتدل تر بنظر میرسد و در بیانات خود بیشتر بتناجیب کتب استناد مینماید .

۲ - قسمتی از رساله نخست نیز در کتاب زکریا قزوینی (نیمه دوم قرن هفتم هجری - سیزدهم میلادی) نقل شده . (به آثار البلاد چاپ ووستنفلد Wüstenfeld مراجعه شود)

۳ - برای اطلاع دقیق از رساله جدید ابن الفقیه به مقاله روسی ا . ز . ولیدوف کشف آن مراجعه شود .

« Meshedskeya Rukopis - ibn - al - Fakhiha » چاپ ۱۹۲۴ - ج ۱ ص ۴۸ - مقدمه مهم مجموعه را اربابان ابودلف نوشته‌اند و بوسیله کاله P. Kahle در سال ۱۹۳۴ به آلمانی و کوالومسکی Kovalevsky puteshestviye در سال ۱۹۲۶ - ۳۰ بروسی ترجمه شده . قسمتی از کتاب جدید ابن الفقیه نیز بوسیله مینورسکی تحت عنوان مسافرت تمیم بن بحر درمیان قبائل اویغور در سال ۱۹۴۸ منتشر شده است .

۴ - متن کاملتری از رساله معروف ابن فضلان راجع بمسافرت او در میان بلغارهای ولگا در سال ۳۱۰ هـ ۹۲۲ م^۱

سه نویسنده : ابن الفقیه - ابن فضلان و ابودلف بهیچوجه باهم مربوط نیستند و فقط در مجموعه‌ای که بدستور مخاطبان ابودلف تهیه شده یکجا جمع شده‌اند . تاکنون نسخه دیگری از این مجموعه^۲ بی تاریخ شناخته نشده و اینجانب در این فکر تردید داشتم که آیا یاقوت که از هر دو رساله ابودلف و ابن فضلان آزادانه نقل نموده و هنگام توقف در مرو از همان نسخه خطی که هفتصد سال بعد بوسیله ا. ز. طوغان در مشهد کشف شده استفاده کرده است ؟ در مقابل این نظر باید توجه داشت که در نسخه خطی مشهد شرح مربوط به دماوند بواسطه افتادگی يك سطر نامفهوم است (مقاله ۵۱) در صورتیکه در یاقوت « ج ۲ ص ۶۰۶ » آن يك سطر نوشته شده^۳ . هرگاه یاقوت آن را از روی حدس اضافه ننموده باشد باید قبول نمود که وی نسخه بهتری قدیمتری در دسترس داشته است^۴ . در هر صورت اختلافات موجود در یادداشت‌های یاقوت با نسخه مشهد بقدری کم و ناچیز است که میتوان گفت هر دوی آن ها دست کم از يك نسخه اصلی نقل شده است .

راجع به چاپ‌های متعدد رساله نخست بعد گفتگو خواهیم نمود . اینجانب برای عکس برداری از رساله دوم از لطف مخصوص دوست خود جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر اسبق فرهنگ ایران سپاسگزارم . در جریان جشن های هزار ساله فردوسی در سال ۱۹۳۴ در مصاحبت ایشان بمشهد رفته و برای چند لحظه به

۱ - نسخه اصلی و ترجمه روسی این متن در کتاب کوالوسکی بنام - Puteshestviye ibn - Fadlan دیده میشود . این کتاب در سال ۱۹۳۳ بوسیله آکادمی شوروی در ۱۹۲ صفحه با ۳۳ کلیشه چاپ رسیده . کوالوسکی در مقاله خود در مقدمه کتاب تمام قسمتهای اضافی را نقل از نسخه مشهد تحت عنوان « متن جدیدالاکتشاف ابن فضلان » ترجمه نموده که در نشریه : « 71 - 56 » vesnikderevney istorii, 1938, pp. انتشار یافته . يك متن با ترجمه آلمانی و شرح تفصیلی نیز بوسیله ولیدی طوغان تحت عنوان - ibn - Fadlans' Reisebericht « Abhandlungen » D. M. G. , vol. xx iv , 3 , pp . 337 - 45 . منتشر شده است .

۲ - سطر مزبور در میان قسمت پائین صفحه ۱۹۲ / الف وسطربالای صفحه ۱۹۳ ب افتاده و اینجانب در مشهد مخصوصاً تفحص نمودم تا شاید آنرا در حاشیه یا جای دیگر کتاب پیدا کنم ولی موفق نشدم .

۳ - خود یاقوت در جلد سوم معجم البلدان صفحه ۴۵۵ رساله ابودلف مربوط به چین و ترکستان را چنین معرفی میکند : « آنچه بتصورم آمده در يك کتاب قدیمی خواندم . (قرأت فی کتاب عتیق ما صورته) » و بدنبال آن مطالبی را که اربابان ابودلف بطور مقدمه بیان نموده‌اند ذکر میکند : « ابودلف بما نوشته است » (این طبقه بندی منابع در ترجمه فراند : « Ferrand » Relations des Voyages , 1913 , P . 208 بد تمبیر شده است) .

در هر صورت ممکن است یاقوت کلمه «عتیق» را برای مجموعه که بوسیله اربابان ابودلف تهیه شده بکار برده باشد و مقصود او نسخه‌ای که در دسترس داشته نبوده است .

نسخه مهم خطی دست یافتن و پیش از آنکه در کمبریج بتوانم مندرجات آن را، که مورد علاقه‌ام بود، بررسی نمایم پانزده سال پراز حوادث سپری شد.

نسخه رساله دوم مشهد بجهات زیر دارای اهمیت است :

۱- شامل قسمتهای متعدد و مربوط بهم و مخصوصاً یادداشت‌هایی است که در یاقوت ذکر شده و از جهت شرح تاریخی وقایع و ترجمه حال شخصی حائز اهمیت است.

۲- یادداشت‌های مربوط در ردیف هم قرار دارد.

۳- نسخه مزبور مارا معتقد میسازد که یاقوت و زکریا قزوینی بطور ضمنی از آن اقتباس نموده‌اند.

۴- برای مقابله طرز اقتباس دو نفر گردآورنده مزبور و قرائت بعضی از نامه‌ها و مخصوصاً محل پاره‌ای نقاط مورد تردید بما کمک مینماید.

رویه‌مرفته دست کم يك پنجم نسخه مشهد حاوی موضوعات تازه‌ای است، که در اقتباس‌های مزبور وجود ندارد، و این وضع از خود آنها بهتر مفهوم میگردد.

۳- منابع

اطلاعات ما در باره ابودلف از سه منبع سرچشمه میگیرد :-

۱- نخست مدارك موجود در رساله‌های وی از قبیل تاریخ‌ها - اشاره به فرمانداران معاصر - خط سیر مسافرت و غیره. این مدارك همیشه بطور قطع قابل اعتماد نمی‌باشد ولی در رساله دوم در طرح اساس گزارش محکم کاری شده بطوریکه مانند آن در رساله نخست دیده نمیشود.

راجع به تاریخ‌ها و مراجع نکات زیر را میتوان در نظر گرفت :-

الف) کمی پیش از سال ۳۳۱ هـ / ۹۴۳ م ابودلف برای نخستین بار در دربار نصرین احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱ هـ / ۹۴۳ م) نمایان شده است. در آن هنگام هیئتی از جانب «قالین بن الشخیخ پادشاه چین» برای برقراری وصلت میان دو خانواده سلطنتی به بخارا آمده بود. پادشاه سامانی از دادن دختر خود بیک کافر خودداری نمود، اما رضایت داد که یکی از پسرانش بایک شاهزاده خانم چینی ازدواج کند. هیئت با فرستادگان نصر به سندابیل (کن‌چو) بازگشت. و ابودلف نیز در در این سفر همراه آنان بود.^۱

۱- ابودلف عضو این هیئت نبوده زیرا وی از «خود و فرستادگان» صحبت میکند (نسخه خطی مشهد ص ۱۷۹ / الف)، بنظر ما جمله‌ای که یاقوت (ج ۳ ص ۴۵۲) بیان نموده «آکنون به گزارش سفیر نصر باز میگردیم» از خود او بوده و متعلق به مخاطبان ابودلف در رساله نخست نیست زیرا آنها فقط کلمه «وقال» بکار برده‌اند.

نکته مهم تازه‌ای که در نسخه خطی مشهد ملاحظه میشود (ص ۱۷۹/ب، ۱ آنست که نصر در سال ۳۳۱ هـ / ۹۴۳ م پیش از ورود شاهزاده خاتم چینی، در گذشته، سپس شاهدخت بانوح بن نصر (۳۳۱-۴۳ هـ / ۹۴۳-۵۴ م) ازدواج نموده و مصادر شاهزاده عبدالملک (که در ۳۴۳-۵۰ هـ / ۹۵۴-۶۱ م سلطنت نمود) گردید.

ابودلف در سندابیل باقی ماند و سپس شخصاً سفر خود را دنبال نمود؛

(ب) اشاره به مرگ بجکم (در ۳۲۹ هـ / ۹۴۱ م) (مقاله ۲۹)؛

(ج) اشاره به فتح آذربایجان بوسیله مرزبان (مقاله ۳۱) (در حدود سال ۳۳۰

هـ / ۹۴۱ م)؛

(د) اشاره به بسط نفوذ کردهای هذبانی در جنوب آذربایجان (در حدود اواخر قرن سوم هجری = نهم میلادی) و انتشار بعدی آنها در جنوب؛

(ه) حمله مردم شهر زور به بیردر ۳۴۱ هـ / ۹۵۲ م؛

(و) توقف ابودلف در کرمانشاه در سال ۳۴۰ هـ / ۹۵۱ م (مقاله ۳۳)؛

(ز) اشاره به قیام حسنویه پیش از سال ۳۴۸ هـ / ۹۵۹ م (مقاله ۳۶)؛

(ح) اشاره به مرداویج، که در سال ۳۲۳ هـ / ۹۳۵ م کشته شده، (مقاله

۴۸)؛

(ط) اشاره به دو نفر سرمایه دار در ری در حدود سال ۳۳۳ هـ / ۹۴۴ م

(مقاله ۴۹)؛

(ی) اشاره به طاهر علوی در حدود سال ۳۳۱ هـ / ۹۴۳ م (مقاله ۵۲)؛

(ک) فرورفتن زمین در خراسان «بدون تاریخ» (مقاله ۵۸)؛

(ل) اشاره به اسعد بن ابی یعفر، که یاقوت در تاریخ ۳۴۰ هـ / ۹۵۱ م از او

نام برده، (مقاله ۵۹).

۲- ابن الندیم در کتاب خود الفهرست، که در سال ۳۷۷ هـ / ۹۸۷ م تکمیل شده، از ابودلف بعنوان آشنای شخصی ذکر نموده و راجع به قسمت مربوط بمسافرت های او در میان ترکهای آسیای مرکزی، که کمتر باور کردنی است، چیزی نمیگوید، بلکه فقط در دو جا از او بیان میکند. یکی در هندوستان (ج ۱ ص ۳۴۶-۳۴۷) و دیگری در چین (ج ۱ ص ۳۵۰) و آن دو قسمت هم مبهم و پیچیده است. ما اکنون مطالب آن را تحلیل و بررسی میکنم:

یکم - متن ابن الندیم دست کم در نسخه چاپی آن آشفته بنظر می آید. مؤلف معبد های مشهور هند را مانند منکیر - مولتان و بامیان شرح میدهد، سپس به معبد طلائی بنام فرج بیت الذهب، یعنی دوباره بهمان معبد مولتان، اشاره میکند، (ابن حوقل ج ۱ ص ۲۲۸) و اضافه مینماید که در باره مشخصات آن اختلاف نظر وجود

داشته و بعضی میگفتند از سنگ ساخته شده و فقط از اینجهت طلائی نامیده شده است که عربها یکصدبار طلا از آن بیرون برده اند.

(الف) سپس چنین بیان میکنند: «ابودلف ینبوعی، که یکنفر چهانگرد بود، بمن گفت معبد طلائی آن معبد (که او توصیف نموده) نیست و معبد حقیقی در جلگه های هند واقع و متعلق به ناحیه مکران (مولتان؟) و قندهار (تگنداره) میباشد و فقط هندوهای مخلص و زاهد میتوانند بآن دست یابند. این معبد از طلا ساخته شده و طول و عرض آن هریک هفت ذراع و بلندی آن ۱۲ ذراع میباشد. بنای آن از اقسام مختلف سنگ بشم پوشیده شده و درون آن بت هایی از یاقوت و سنگهای عجیب و گرانهای دیگر قرار دارد که از دانه های مروارید، که هریک باندازه یک تخم پرند یا بزرگتر است، پوشیده شده است».

(ب) ابودلف از اشخاص «طرف اعتماد» شنیده است که باران بر معبد مزبور نمی بارد.

(ج) بعضی از هندوها راجع به معجزه شفا بخش داخل معبد برایش تعریف نموده اند.

(د) هنگامی که ابودلف در اطراف این معما بحث مینمود عقاید مختلفی اظهار می شد و بعضی از برهمنی ها میگفتند «بت» درضا آویزان است.

(ه) ابودلف میگفت معبد طلائی دیسگری در قمار (خمر در هند و چین) وجود دارد.

(و) یکنفر مورد اعتماد به ابودلف گفته است که خانه طلائی سومی هم در چنف (چمپا در جنوب انام)، کوچکتر از معبد دومی، موجود است ولی بسیار قدیمی است و بت های داخل آن به پرش ها جواب نمیگویند.

(ز) ابودلف میگوید: «هنگامی که در کشور هند داخل معبد بودم پادشاه صاحب چنف (الملك المملك) لاجین نامیده میشد».

ابن الندیم پس از بیان هفت نکته اضافه مینماید: «دراهب نجرانی میگفت اکنون پادشاه چنف در انام جنوبی لوقین شاه است (یعرف بملك لوقین)، وی به چنف رفته آنجا را ویران ساخت و مردم را زیر فرمان خود درآورد».

لوقین و لاجین برخلاف شباهت ظاهری با یکدیگر تفاوت دارند. لوقین (*لوقین) در قونک کینگ بنام لنگ پین شناخته شده است. ولی کودس M.G. Coedès

بمن اظهار داشت که لنگ پین از سال ۶۲۱ م بعد دیگر پایتخت کشور تحت الحما به انام نبوده و در اواخر قرن هفتم نام آن از نوشتجات چین محو گردیده است. اینجانب فقط میتوانم قبول نمایم که ممکن است این نام در میان دریانوردان باقی مانده و نشانی بندر گاه نبوده بلکه مقصود از آن تنگ کینگ بوده است. چمپا (انام جنوبی امروز)

در خلال سالهای ۷۸۰ و ۹۸۲ میلادی شامل استانهای وابسته به انام شمالی بودولی در سال ۹۸۲ م له و آن پادشاه انام (دی کوویت) به چمپا حمله برد و بیاتخت آن رسید. اینها وقایعی بود که راهب نجرانی وابن الندیم در الفهرست (که در سال ۹۸۷ م نوشته شده) بدان اشاره نموده اند. ولی گمان میرود مسافرت ابودلف در حدود سال ۹۵۰ میلادی انجام شده، و لاجین بگفته او باتصحیح مشابه با نامهای لوفین یا لوفین قابل تطبیق نمیشد. آقای کودس توجه مرا باین نکته معطوف ساخت که در سالهای ۹۴۲-۹۵۲ م راجندورومان اهل خمر (قمار) همسایه غربی چمپا بدانجا حمله برد، و ممکن است لاجین اشاره بقسمت اول نام او (راجن) باشد. هر چند حمله راجندورومان ظاهراً جنبه تأدیبی داشته، این پذیرش ممکن است حق را بجانب ابودلف بدهد.^۲

راجع به معبد مولتان ابودلف شخصاً در رساله خود (نسخه خطی مشهد ص ۱۹۲/الف) آن را اینطور توصیف میکند:

«گفته میشود این معبد ۳۰۰ ذراع ارتفاع دارد در صورتیکه بلندی بت آن بنتهائی ۱۰۰ ذراع وبفاصله ۲۰۰ ذراع از سقف کنبدور در ارتفاع زیادی بر بالای زمین آویزان است».

ارباب ابودلف که رساله برای او نوشته شده این یادداشت را بمطلب مزبور میافزاید: «این موضوع از چیزهائی است که ابودلف بطور اطمینان بخش آن را بیان نموده زیرا المدائنی در کتاب خود فتوح السندوالهند در توصیف این بت میگوید طول آن (ظاهراً مقصود ارتفاع مجسمه است) فقط ۲۰ ذراع میباشد». قابل توجه آنکه ابودلف در مذاکره خصوصی خود راجع بمکان آن اطلاع مبهم داده و گفته است: «در مکران و قندهار واقع است» و شاید منظور او مولتان و گندهاره بوده (شهر اخیر یکی از سه محلی است که در غربی قندهار نامیده میشود). او تا قسمت قابل دسترس معبد به مؤمنین و مریدان نخبه و نسبت بمابقی شایعات اعتماد نموده است. بنظر مار کوارت Marquart گزارش زبانی، که به ابن الندیم داده شده، اظهارات خود ابودلف میباشد چنانکه در رساله نخست، که منتسب باو است نیز مشخص گردیده، ولی این نظر قابل قبول نیست.

دوم - مقاله مربوط به چین در الفهرست شامل یادداشتهای مأخوذ از منابع مختلف است:

۱- در این متن گفته شده است مسافر مامطالعی در باره لاجین واقع در هند (نه در چمپا) شنیده است. از طرف دیگر ابودلف کله واقع در شبه جزیره مالایا را نخستین شهر هند قلمداد نموده. پروهرزاور Rohr Sauer ص ۳۰ مراجعه شود.

۲- بکتاب L'Asie Orientale نگارش گروسه Grousset / ۱۹۴۱ ص ۳۷۰ - ۳۹۸ و مقاله خاتم اوبوایه Mlle Ouboyer مراجعه شود.

(الف) ابودلف ینیوئی میگوید: «پایتخت پادشاه بزرگ خمدان (سنگنفو) میباشد در صورتیکه شهر بازرگانان و محل کالای بازرگانی خنفو (کانتن) نام دارد و بطول چهل فرسخ است».

(ب) (یادداشت ابن الندیم): «اینطور نیست زیرا راهب نجرانی میگوید شهر کوچکتر از آنست».

(ج) دیگری میگوید که در چین ۳۰۰ شهر وجود دارد^۱ و بر هر پنجاه شهر یک پادشاه که از جانب بغفور تعیین شده حکومت میکند. میان شهرها و رسنو و بانصوا قرارداد دارد. فاصله میان ازمابیل (در بلوچستان؟) تا بانصوا دوماه میباشد و بانصوا در نزدیکی ثبت - ترکستان و تغزغز واقع است.

(د) الشیله (کره) قسمتی از چین است.

(ه) شخصی بمن گفت که اندلس در شمال شرقی «چین» واقع است. (ابن اندلس یا منس ایالتی است واقع در منچوری و ارتباطی با اندلس اسپانیا ندارد. بکتاب مینورسکی راجع به مرزوی ص ۸۷ - ۸ رجوع شود).

این مقاله با یادداشتهای گوناگون نقل از مجموعه های مربوط به گزارش های جاری در باب چین پایان می یابد. مجموعه های مزبور عبارت از منابع مشترك جغرافی دانها و داستان سرایان اسلامی است. ۴ بطوریکه ملاحظه میکنیم یگانه چیزی که در این قسمت به ابودلف نسبت داده شده از طرف خود ابن الندیم رد شده است. این بررسی و تحلیل چیزی بر اعتماد ما باصالت گفته های ابودلف با مقایسه آن با رساله نخست نمی افزاید.

۳- سومین مأخذ مهم درباره ابودلف شرح مبسوطی است که در بیتمه الدهی ثعالبی، (چاپ دمشق ۱۳۰۴ هـ / ۱۸۸۷ م ج ۳ ص ۱۷۴-۹۴) نقل شده. ثعالبی (۳۵۰-۴۲۹ هـ / ۹۶۱-۱۰۳۸ م)، متعلق به یک نسل بلافاصله پس از ابودلف میباشد و ظاهراً با کسانی که جهانگرد ما را دیده بودند برخورد نموده است. یادداشت بیتمه از فعالیتهای شعری ابودلف ۳ نقل مینماید و خصوصیات او و محیطش را روشن می سازد.

مؤلف بیتمه ابودلف را مسعر بن المهلهل الخزرجی الینیوئی خوانده و او را

۱- شرف الدین مرزوی فصل ۸ ص ۳۳؛ ۳۶۰ شهر.

۲- برای اطلاع از این مجموعه ها (اخبار السند والهند - اخبار الخراسان و غیره) بفرهست مرزوی تحت عنوان «اخبار» اثر مینورسکی و همچنین «اخبار چین بقلم» سوازه : Sauvaget, Relations de la Chine 1948, P.XX مراجعه شود.

۳- یاقوت چندین بار به جنبه شاعری ابودلف اشاره میکند؛ (ج ۲ ص ۶۰۷ - ج ۳ ص ۳۵۶ - ج ۴ ص ۱۶۲) ولی هیچیک از اشیار او را نقل نمینماید و در جلد سوم ص ۲۴۰ او را ادیب می خواند.

دشمنی بسیار شوخ و بانشاط میداد که با تیغ تیز خود صله و هدایا میخواست. وی در حدود نود سال زیست کرده و زندگانی را در میان خوشی، مهمان نوازی - جهانگردی و مسافرتهاى دشوار گذرانده و با کوله خوراکی خود در مساجد منزل میکرد و بمطالعه و خدمات ادبی میپرداخته وی معمولاً در خدمت و مصاحبت صاحب ، (اسمعیل بن عباد) بوده و پس از آنکه بر جمع مصاحبان و پیروان او افزوده شد همچنان در خدمتش بود و در خانه صاحب امرار معاش مینمود. او برای مسافرتهاى خود توصیه نامه های کتبی از صاحب میگرفت و مانند برات نقدی (سفایح = سفته ها) برای رفع احتیاجات خود از آن استفاده مینمود .

صاحب با استمداد خارق العاده خود عبارات و اصطلاحات عامیانه مخصوص گدایان و دغل بازان را حفظ کرده و اطلاعات زیاد ابودلف را درباره آنها میستود^۲ ، ابودلف بتقلید از احنف العکبری^۳ قصیده راثیه برای صاحب ساخت و در آن نکات ظریف زبان عامیانه را گنجانده و به مردم پست و دغل (بنی ساسان- مترجم) اشاره نموده و اصطلاحات و عبارات مختلف آنان را شرح داده است . وی سعی نموده است در قصیده خود المطیع لله خلیفه عباسی را در ردیف آنها قرار دهد و يك تفسیر جامع و کامل نیز باین قصیده افزوده است . صاحب از قصیده مزبور بسیار خشنود شده بود بطوریکه همه آن را حفظ نموده و به ابودلف نیز صله میداد^۴ .

ثعالبی علاوه بر اشعار دیگر ابودلف که اشخاص مختلف باو نسبت داده اند قصیده مزبور را در ۱۹۳ بیت نقل نموده است . از جمله ناقلین بدیع الزمان همدانی معروف است ، (۳۵۸ - ۹۸ هـ / ۹۶۸ - ۱۰۰۷ م) که در بعضی موارد ابودلف را به ابوالفتح اسکندری تشبیه کرده ، ولی در باب گواهی ثعالبی نسبت به تحفدهای ادبی ابودلف مدرک قطعی در دست نداریم و کسانی که اخبار ابودلف را برای

۱- به آدام متز در کتاب تمدن اسلامی: A. Metz Die Renaissance des Islam, 1922 که ترجمه مختصر و ناقصیتهمرانوشته مراجعه شود . دانشمندی که با محبت به استعلامات اینجانب در باب عبارات و اشارات دشوار یاداشتهای بعدی پاسخ داده اند در تفسیر های خود نظر های مختلف دارند و ترجمه اینجانب قطعی نمیشود .

۲- بقصیده و ۱۰۱ ابیوانف نام بنو ساسان « گدایان و مردم پست » ممکن است با واژه فارسی « ساس » مربوط باشد که جمع آن ساسان و هم نام پانیاکان ساسانیان است . بطوریکه ویلیام مارش M. William M. arçais توضیح میدهد حتی ریشه عربی « کدی » که کلمه المکدی از آن گرفته شده با کلمه فارسی « کدا » ارتباط دارد .

۳- ابوالحسن عقیل بن محمد المکبری در بغداد میزیست ولی وابسته به جرگه ادبی صاحب بود . « یثیمه ج م ص ۸۸ و ۲۸۵ » .

۴- ل . ل . ترویتسکایا A. L. Troitskaya بعضی از کلمات قصیده را با واژه های مورد استعمال دزدان « ساسیان » که در يك نسخه خطی فارسی بتاریخ ۷۴۵ هـ / ۱۳۴۴ م نوشته شده شرح داده است .

ثعالبی نقل نموده‌اند متعددند وقاعدتاً آنها میبایستی شخصاً ابودلف را شناخته باشند^۱ و این خود نشانه‌ای از موقعیت تقدیرآمیز او در میان معاصرینش بشمار می‌آید. از طرفی ثعالبی راجع به رساله‌های ابودلف چیزی نمی‌گوید. رویهم‌رفته در باره ابودلف، صرف‌نظر از ذوق شعری، بیشتر به خشونت و تندى قضاوت شده است. حتی از بابانی که او رساله‌های خود را بآنها تقدیم داشته چندین بار راستگوئی او را در ملاحظات خود تردید نموده‌اند. یادداشت‌های آنها ضمیمه متن نسخه صحیح رساله میباید (بمن مقالات ۵ و ۳۳ و ۴۹ رجوع شود). مؤلف الفهرست اظهار ابودلف را در باب طول پایتخت چین رد نموده است. یاقوت نیز در آخر شرح مربوط به «شیز» (ج ۳ ص ۳۵۸) مینویسد: «همه این اطلاعات از ناحیه ابودلف مسمر بن المهلهل داده شده و اوعات داشته است داستانهای پرت و دروغ (الشريد والكذب) خود را بسراید و من فقط آنها را همانگونه که یافته‌ام نقل نمودم و تنها خدا دانای کل است».

رویهم‌رفته بسیاری از این مشکافی‌ها را باید منصفانه دانست و چنانکه خواهیم دید رساله دوم بطور قابل ملاحظه ملایم‌تر و حتی افسانه‌هایی که در آن نقل شده، بر پایه شایعات میان عامه، استوار است.

۴- رساله نخست ابودلف و مفسرین آن

رساله‌های ابودلف بوسیله بروکلمان در تاریخ ادبیات عرب:

«Brokelman's Gesch. d. arab. Litteratur, 1, 228 supplement,

» 1, 151, 404 و بوسیله روه‌رزاور: «A. Rohr Sauer» در رساله جدیدی بررسی

شده و مافقط به بررسیهای مهمی که بر اساس متن اصلی شده است میپردازیم:

۱- ۱۸۴۲ ف. ووستنفلد،

(F. Wüstenfeld, des Abudulaf ... Bericht über die türkischen Horden, in Zeit, für vergleichende Erdkunde, II, 205, 7)

که فقط عبارت از ترجمه متن ناقص رساله نخست است، که در یکی از نسخه‌های خطی زکریا قزوینی یافت شده. نسخه‌های خطی قزوینی از حیث مطالب باهم اختلاف دارد

(به: Ruska, Kazwinistudien, in der Islam, 1913, I, 14-66)

62 - 236 III, مراجعه شود) و اشکالی در بر دارد که محتاج به توضیح بیشتر

است: نکته قابل توجه آنست که یاقوت شاید یگانه کسی باشد^۲ که شخصاً از

۱- ابوالفضل الهمدانی (در ۳۹۸ هـ / ۱۰۰۷ وفات یافته) سه بیت و عون بن حسین الهمدانی ۴ بیت و ابوعلی محمد العمر البلیخی ۴ بیت و بدیع الزمان الهمدانی سه بیت نقل نموده‌اند (مینورسکی ابوالفضل همدانی و بدیع الزمان همدانی را دو شخص متفاوت دانسته در صورتیکه هر دو نام متعلق بیک نفر است - مترجم)

۲- شاید بجز از احمد طوسی نقل نموده که نسخه‌های خطی او در دسترس اینجانب نمی‌باشد. طوسی کتاب خود را به طغرل بن ارسلان (۵۷۱ - ۹۰ هـ / ۱۱۷۵ - ۹۱ م) تقدیم نموده است.

کتاب قدیمی « کتاب عتیق » ، یعنی متن های مشابه با آنچه در نسخه خطی مشهود موجود است ، آگاه بوده .

۲ - ۱۸۴۵ - ترجمه لاتین از ترکیب متن های زکریا قزوینی و یاقوت که فون اشلوتز در بشکل رساله به دانشگاه برلن تقدیم نموده :

« C. von Schlözer , Abu Dolaf ben Mohalhal de itinere Asia-tico commentarius » .

۳ - ۱۸۶۸ - و . و . کریگوروف راجع به ابو دلف جهانگرد عرب و

گردش او در آسیای مرکزی :

« V. V. Grigoriev , Ob. arabskom puleshestvennike Abu Dolefe , »

در « Zhurnal Ministerstva Narodn. Prosveshcheniya , 1872, vol. 143 , pp. 1 - 45 . »

نویسنده در بررسی تفصیلی خود در باب حقیقت مسافرت های ابودلف نتیجه منفی میگیرد . با وجود این قبول دارد (ص ۱۹) که مسافرت به سندابیل غیرممکن نبوده و بطور آزمایش این شهر را با سوشو (« شاید در تقاطع سندابور و قندابیل باشد ») یکی قلمداد می کند . کریگوروف نیز متن الفهرست را تحلیل نموده و پنداشته است که در بیان ابن الندیم ، « بجز سطر اول مربوط به خمدن (یا خمدان) و خنکوا (یا خنفو) مابقی ، مشکل متعلق به ابودلف باشد » . برای بیان نقاطی که او شرح میدهد احتیاجی به سفر بآنسوی سیراف نیست : « اما او حتی در این دو سطر هم از ذکر دروغهائی همانند دروغ چهل فرسخ طول خنکوا خود داری نکرده است » .

۴ - ۱۹۰۳ - مارکوارت :

« Marquart . Osteuropäische und Ostasiatische Streifzüge , 74 - 95 , 500 - 2 . »

وی میگوید هر کس خطسیر ابودلف را در نقشه نشانگذاری کند بیدرنک از گردش های چلیپائی و عجیب او ، به ثبت ، به مرز چین ، به حوضه رود چو ، بمنطقه ابریش و به حوضه رود نریم ، دوچار حیرت و سرگیجه میشود . مارکوارت (ص ۵۰۰) میگوید منظورش این بوده که : « پایه استواری برای مو شکافی این گزارش قابل بحث بدست آورد و علاوه بر آن مقصد (صاحب سفر) را که سندابیل پایتخت چین بوده تعیین نماید » . مارکوارت تاریخ عزیمت هیئت را به چین که ابودلف بآن پیوسته است بطور تقریب سال ۳۳۱ هـ / ۹۴۱ م تعیین کرده و سندابیل

۱ - همچنین به بحث انتقادی مارکوارت نسبت به توضیحات ابودلف در باب کاذب مراجعه شود :

را با کمنچو پایتخت اویغورهای غربی یکی دانسته است^۱ .
 ۴ - ۱۹۱۵ - مارکوارت در شرحی که بمناسبت جشن تولد ساخاو نوشته :

« Festschrift für E. Sachau, p. 22 »

قصد خود را بر تجدید نظر در مسئله ابودلف اعلام داشته و خواسته است در برابر گزارش ساختگی در بارهٔ ترکها اصالت اظهارات ابودلف را ، آنچنانکه در بیانات ابن الندیم راجع به معبد طلائی و چین آمده است ، نمایان سازد . مارکوارت طرح خود را اجرا ننموده^۲ ولی بر ما معلوم است که مخاطبان ابودلف در رسالهٔ نخست کاملاً باین حقیقت وقوف یافته‌اند که رسالهٔ مزبور را از ابودلف گرفته‌اند^۳ . ما نیز نمیتوانیم به صحت اظهارات زبانی ابودلف به ابن‌الندیم اعتماد کنیم . زیرا بطوریکه ملاحظه نمودیم خود ابن‌الندیم یکی از آنها را ، با توجه به بیان صحیح راهب نجرانی ، رد کرده‌است . از سایر اظهارات ابودلف نیز چنین برمی‌آید کداو فقط از شایعات (صفحه ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ ملاحظه شود) ، و شاید چند سال پس از بازگشت از شرق ، سخن گفته است

۵ - ۱۹۳۹ - ۱ . فون روهر زاویر :

«A. von Rohr - Sauer: Der Abudulaf Bericht über seine Reise nach Turkestan, China und Indien, neu übersetzt und untersucht, Bonn, 1939, 72 pp. »

این رساله که با دقت نوشته شده بر پایهٔ متن نسخهٔ خطی مشهد است که بوسیلهٔ ا. ز . ولیدی کشف گردیده . مؤلف در پایان توجه خود را (ص ۷۲ - ۷۳) به یافتن نامهایی بموازات نامهای مذکور رسالهٔ نخست معطوف ساخته است . این تمایل مشکل بزرگ تناقضات را در بارهٔ سفر ابودلف پیچیده‌تر می‌سازد و ما ناچاریم بمقایسه با رسالهٔ دوم فضاوت سخت کریگوریف و مارکوارت را نسبت بآن بپذیریم . دکتر روهرزاویر در مقدمهٔ رسالهٔ خود می‌گوید برایش غیر ممکن است ، حتی پس از بررسی ، روی گزارش ابودلف بیک نتیجه قطعی برسد اما امیدوار است رساله‌اش « تا اندازه‌ای به حل مشکل کمک نماید » .

در واقع نتیجهٔ بررسی‌های او در این رساله با نتیجه‌ای که پیشینیان او گرفته‌اند

۱ - بملاحظات بارتولد در دائرةالمعارف اسلامی مراجعه شود :

Bartold's remarks in E. I.

۲ - بجز آنچه که در مقالهٔ خود تحت عنوان سرزمینهای قطبی راجع به مسافرت ابودلف ، کیماگر و شاعر قرن یازدهم ، به‌چین بیان نموده :

« Arktische Länder » in Ungar Jahrbücher, IV/4, 1924, 393 » .

۳ - همچنین ذیل صفحه ۲۹ نظیر این علاقه را که ابودلف در باب معدن شنای نشان داده است ملاحظه نمائید .

چندان تفاوت ندارد زیرا وی نسبت به خصوصیات عجیب رساله ابودلف توضیحی نداده در صورتیکه شخصاً (ص ۷۱) قبول دارد که ابودلف میتوانست در بخارا مواد پرارزشی راجع به جغرافیای ترکستان، چین و هند بدست آورد . . .

در این باب قابل توجه است بخاطر آوریم که چون ابودلف کمی پیش از ۳۳۱ هـ / ۹۴۳ م در بخارا بوده توانسته است از کتاب جغرافیائی جیهائی، که هنگام کودکی شاه نصر بن احمد عهده دار نیابت سلطنت بوده، (۹۱۴ - ۹۴۳) اطلاعاتی بدست بیاورد. ۱

همانطور که اینجانب سعی نموده‌ام در کتابهای خود راجع به «حدودالعالم» و «طبایع الحیوان» مروزی توضیح بدهم کتاب جیهائی شامل شرح مبسوطی در باب ترکهای آسیای مرکزی بوده. این تصنیف مفقود شده و اکنون در دسترس نمیباشد ولی مطالب مربوطه در حدودالعالم و کتاب مروزی و گردیزی باستاند آن میباشد.

مسافرین بخارا بمقصد چین باحتمال زیاد بیشتر جاده فرغانه - کاشغر سپس شاپو را می‌پیمودند. شهر اخیر همیشه بمنزله دروازه راهنمای چین بشمار میرفته. اما در متن ابودلف نشان داده نمیشود که وی از این راه به چین رفته باشد. در عین حال نام قبایلی را که از میان آنها گذشته درهم برهم ذکر نموده و اطلاعات خیالی و عجیبی در باب مسافت‌ها و سایر جزئیات داده است. ما نامهای مزبور را بترتیبی که خود ابودلف، بـا فرمول: «سپس آمدیم به . . .» يك يك تعیین نموده است، نقل میکنیم و در بین‌الهالین () بترجمه خود از حدودالعالم اشاره مینمائیم: -

الف) قبیلۀ خرگاه (خرگاه نام فارسی منطقه کاشغراست. به کتاب حدود -

العالم بند ۱۳ تحت عنوان یغما رجوع شود)

ب) نجا (شاید یغما باشد. «بند ۱۳» و آن میان فرغانه و کاشغر واقع است) به طوطخان یاج می‌دهد (شاید طمغاج باشد چنانکه مسلمانان معمولاً امپراطور چین را باین نام میخواندند).

ج) بجنناک (یعنی «بند ۲۰» نزدیک کوههای اورال).

د) جکل (چکل «بند ۱۶» در شمال دریاچه ایسک کل).

ه) تفراج (شاید* بفراج باشد، که پادشاه یغما در کاشغر بوده. به حدودالعالم صفحه ۲۰ رجوع شود).

و) تبت (تبت «بند ۱۱» شاید اثر باقیمانده از تبتی‌ها در ترکستان چین باشد).

۱- پروفیسور ا. فون مزیک A. von Mzik (OLZ, 1942 No 5 pp. 240-42) در بررسی رساله دکتر روهر زاور وضع ملازم نویسنده را نسبت به بیانات ابودلف در باب چین و هند انتقاد مینماید و میگوید:

«بهیچوجه نمی‌توان خود را باین قایع ساخت که این راه تصویر مجمل مغری باشد که بمعا تنظیم شده یعنی تحت تأثیر فقدان حافظه یا عدم توانائی در نسخ برداری باین صورت درآمده باشد. و همچنین نمیتوان گفت که متن مخدوش است».

- ز) کیماک (بند ۱۸) واقع در ایرتش .
 ح) غز (بند ۱۹) میان ایرتش و ولگا) .
 ط) طفرغز (بند ۲۲) اویغورها شاید در جایگاه بعدی خود در ترخان) .
 ی) خرخر (بند ۱۴) محلی در جهت دریاچه بیکل) .
 ک) خرلخ (بند ۱) قرلق در امتداد تین شن و نزدیک ایسک کل) .
 ل) ختلخ (بند ۱۴) ختلخ یا قتلخ نامعلوم است) .
 م) ختیان (بنابر مارکوارت: 82, Streifzüge شاید قتی یا کتان منچوری باشد) .
 ن) جایگاه بهی (مکانی باین نام در ترکستان چین در غرب کچه موجود است) .
 س) قلیب (قرینه صحیحی برای آن بدست نیامد . به مارکوارت ص ۸۴ رجوع شود) .

سپس محل مرز را بنام مقام الباب ذکر نموده که در شنزار واقعست ، آنگاه به وادالمقام یا سندابیل اشاره کرده است . جایگاه نخست باید با شچو («شهرشن») یکی باشد . مکان دوم نیز ممکن است به منطقه شچو و بخصوص دژ کیه - یو کوان مربوط باشد (که در ۱۷ میلی شمال غرب شچو واقع است) . محل مزبور مبدأ عزیمت مسافری به چین یا به غرب است . در اینخصوص بکتاب تحقیقات قرون وسطی نگارش برنس شنایدر Bretschneider : ص ۱۷۷ رجوع شود .
 سندابیل (نام صدی ۹) از طرف مارکوارت : ص ۸۸ با کنچو یا بتخت اویغور تطبیق شده . فقط این سه نام اخیر یک سری منزلگاه احتمالی را تشکیل می دهند .

۵- ملاحظات دیگر در باب رساله نخست

از نسخه خطی مشهد چنین استنباط می شود که فرستاده های نصر بن احمد پس از مرگ امیر (۳۳۱/۹۴۳ م) از سندابیل به بخارا باز گشتند در صورتیکه ابودلف مدتی در سندابیل توقف نمود و سپس برای رسیدن به کله (کده واقع در شبه جزیره مالایا!) بسوی کرانه عزیمت نمود . پس از این قلمفرسائی مهم در رساله ابودلف مؤلف پیش از آنکه راجع به پایتخت کابل بنام طابان^۱ چیزی بگوید به توصیف بیمورد نقاط مختلف هند پرداخته . سپس از آنجا به عقب بسوی مندرافتان در نزدیکی سیلان جسته و ناگهان از مولتان واقع در شمال هند سردر می آورد . ملازم نمیدانیم روی این گردشهای خیالی و نفس گیر زیاد بحث کنیم ، فقط می توانیم مجدداً بروابط شخصی ابودلف با مؤلف الفهرست (به صفحه ۱۵ رجوع شود) اشاره نمائیم که هیچگونه اطلاع شخصی

۱- این طابان شاید اشاره به طابران باشد که این خرداذه ، ص ۵۵ ، می گوید در ده فرسخ جنوب فهرج واقع در مکران است . در شرح مقاله ۱۸ به تیز و مکران اشاره شده و شاید ابودلف گمان کرده است مکران از توابع کابل میباشد . راجع به اشتباه بزرگ سفرنامه های عرب در خصوص بلوچستان به کتاب ایرانشهر ، ص ۱۸۵ ، نگارش مارکوارت مراجعه شود .

در باب معبد مولتان نمی دهد .

جهانگردان دیگر مسلمان از فرمانداران مولتان و منصوره بطور جدا گانه سخن می گویند ولی بنابر ابودلف، یحیی بن محمد اموی (هنوز شناخته نشده . به روهر زاور ص ۶۹ مراجعه شود) بر تمام سند حکمفرمایی می کرد . چیزی که برای يك مسافر عرب قابل گذشت نیست اشتباهی است که او در اصل این امیر نموده . مسعودی (ج ۱ ص ۳۸۷) ، که ابومنذر عمر بن عبدالعزیز امیر منصوره را ملاقات نموده مخصوصاً با اختلاط خاندان سلطنتی او، که به هبار بن اسود منتهی میشود (ابن حوقل ص ۲۹۹-۲۳۱) و به بنی عمر بن عبدالعزیز القرشی معروف است ، با عمر بن عبدالعزیز بن مروان اموی نظر مخالف دارد .

ابودلف از منصوره بسوی بغاین (تفاین یا نغاین ؟) می رود و میگوید : « اینجا شهر (یا کشور) وسیعی است و مردم آن به اموی ها (به جمله بالا مراجعه شود) و به متولی معبد طلائی خراج میدهند . این يك خانه طلائی است که در دشت و در چهار فرسخی (يك جمله سفید است) واقع شده . خانه مزبور عبادتگاه هندی ها و زردشتیان است . این دشت یا بیابان ، دشت زردشت بزرگ مجوس است . ساکنین آن میگویند هر گاه کسی برای بدست آوردن قدرت از این دشت عزیمت نماید ممکن نیست شکست بخورد . علی رغم نظر نخست درباره خانه طلائی مولتان که ابودلف مجدداً بآن اشاره میکند یکباره متوجه میشویم که در اینجا منظور او از خانه مزبور چیز دیگری است که در قسمتهای شمالی معبد زردشتی به پیچوجه وجود ندارد و اشاره به وجود برف نشان می دهد که محل مزبور منطقه بسیار شمالی و کوهستانی میباشد . ولی هر گاه این مکان در هند نبوده چگونه امکان داشته است خراج به اموی ها بپردازد ؟

چون نویسنده از بغاین به شهر داور (یعنی زمین داور در هیلمند) مسافرت نموده برای این قسمت میتوانیم فقط افغانستان را در نظر بگیریم .

خیر فائین شکست ناپذیر که از « دشت زردشت » قیام کنند نیز از الهامات صفاریان است زیرا صفاریان با زمین داور زیاد سروکار داشتند . با این سرهم بندی باین نتیجه می رسیم که شاید ابودلف معبد معروف خدای زون را که در زمین داور برپا میباشد با خانه طلائی واقع در مولتان اشتباه کرده است . (شرح مربوط به زون در دائرة المعارف اسلامی بقلم مینورسکی رجوع شود) . بطور تحقیق منطقه معبد هیچگونه ارتباطی با امرای مولتان و منصوره ندارد .

منزلهای بعد از شهر داور عبارتند از تمین (تمینین)^۱ و غزنین . قسمت بسیار جالب توجه این خط سیر آنست که از يك سو از شمال به جنوب می گذرد . سپس بغاین (که بواسطه الف با بغنین تفاوت دارد) که ظاهر آ کمی دورتر و در جهت شمالی واقع

۱- یا قوت این شکل نقل نموده ولی در نسخه خطی مشهد نام این مکان مشخص نیست و فقط حروف م. ف. ت. بنظر می رسد .

است. ممکن است برسبیل آزمایش آن را درخوابین جستجو نمود. این مکان بقول بیهقی یکی از استانهای غور و متصل به بست و زمین داور بوده. (حدود العالم ص ۳۴۶) ۱. بنابراین عبور ازمنصوره به بغایین تا اندازمای مورد تردید است. بنابر ابودلف دو راه ازغزنین منشعب میشود. یکی براست (درجهت شمالی) بطرف بامیان، ختلان وخراسان و دیگری بدجنوب (غرب) بسوی بست وسجستان (ابودلف با تغییر خط سیر خود میبایستی قاعدتا راه اخیر را پیموده باشد).

مشخصات ابوجعفر محمد بن احمد بن لیت امیرسیستان که گریگوریف وحتی مارکوارث را دوچار اشکال نموده درشرح حال رودکی وبخصوص درتاریخ قدیم سیستان (چاپ ۱۳۱۴ هـ/۱۹۳۵ م تهران) بثبوت رسیده است. درواقع نام امیر بطوریکه در مسکوکات اوقید شده ابوجعفر احمد بن محمد بوده. در اینخصوص بکتاب ضرب مسکوک خاندان دوم صفاریان در سیستان نگارش ج واکر. چاپ نیویورک ۱۹۳۶- ص ۲۵-۳۸ رجوع شود به:

«J. Walker, The Coinage of the Second Saffarid Dynasty in Sistan, New York, 1936, pp. 25-38».

محمد بن خلف بن لیت پدر احمد با خاندان صفاریان (مربوط به بست) نسبت درداشت و طاهرو یعقوب دوم نوه های عمرو بن لیت و نواب سلطنت با او همراهی مینمودند. یعقوب دوم خواهر خود بانو را به محمد داده بود و در ۹ جمادی سال ۱۸/۸۲۹۲ آوریل ۹۰۵ م فرزندی از ایشان بدنیا آمد که ابوجعفر احمد نامیده شد. وی در ۱۸ محرم ۳۳۱/۸ هـ ۹۲۳ م بسمت امیرسیستان برقرار شد و در ۲ ربیع الاول ۳۵۲ هـ/۳۱ مارس ۹۶۳ م بقتل رسید: (تاریخ سیستان ص ۳۱۰-۳۲۶ و ۳۷۸). علیرغم نادرست بودن نسب نامه پسر و مادر این یگانه جمله صحیح واستوار است که در تمام رساله دیده میشود و تاریخهای مربوط به ابوجعفر با تاریخ فعالیت های ابودلف که از رساله دوم دریافتیم مطابقت دارد (بصفحه ۱۴ رجوع شود).

میتوان حدس زد که ابودلف بجای مسافرت به سیستان از هند از راه بخارا به زمین داور سفر کرده باشد^۲ چون روابط سامانیان با ابوجعفر بسیار خوب بوده چنین سفری کاملاً معمولی و طبیعی بنظر می رسد. بقیه قسمتهای مسافرت: (سنداپیل - کله - هند) هنوز سخت مورد تردید است^۳.

۶- رساله دوم ابودلف

رساله دوم، که در نسخه خطی مشهد بلافاصله بدنبال رساله نخست آمده و اصالت

۱- در نسخه خطی بغایین عبارت از بتلان واقع در شمال افغانستان میان خلم وبامیان است.
۲- این حدس با استنتاج فون مژیک وفق نمیدهد (ص ۲۴۲): «رویهی رفته میتوان گفت که ابودلف حداکثر تا سنداپیل سفر کرده و از آنجا با ازهمان راه ویا از راهی موازی آن بایران برگشته است».
۳- می توان ادعای ابودلف را در رساله دوم (مقاله ۱۸) راجع بمسافرت وی به «تیز» و «بلوچستان» در نظر گرفت.

آن نیز با یادداشت مخاطب اصلی در مقدمهٔ آن مسلم گردیده، با رسالهٔ نخست بسیار تفاوت دارد،

یاقوت و در درجه دوم زکریا قزوینی آنرا تنها بشکل ثبت وقایع زیر عناوین مختلف بکار برده‌اند. پس از این بیان روشن تکمیل محتویات رساله، بخصوص که برخی اطلاعات آن بدون اعتراف نقل شده است، مشکل بنظر میرسید.

ف. جی. هیر F. J. Heer^۱ با تحقیقات دقیقی که باستناد یاقوت بعمل آورده ۳۳ یادداشت را مستقیماً از ابودلف مسلم دانسته است. مادر فهرست زیر قسمتهائی را که تشخیص آن از طرف هیر امکان پذیر نبوده به علامت * نشان داده‌ایم. در یاقوت بسیاری از یادداشتهای طولانی لفظ بلفظ درج شده و یادداشتهای موجود در کتاب زکریا قزوینی هم ممکن است باستناد یاقوت تهیه شده باشد. این مؤلف نیز بنوبه خود از اطلاعات مزبور بیشتر کاسته و در جمله بندی اصلی هم تغییراتی داده است:

یاقوت	قزوینی
* افلوغونیه ج ۳۳۱/۱	
* اهواز (سوق) ۴ ۴۱۱/۱	
الران ۴ ۷۳۹/۲	
اریوجان ۴ ۲۳۰/۱	
ارس ۴ ۷۸۰/۲	
آسک ۴ ۶۱/۱	
باایوب ۴ ۴۳۶/۱	
بذ ۴ ۵۲۹/۱	
باجنیس ۴ ۴۵۵/۱	
باکو ۴ ۴۷۷/۱	
بیر ۴ ۶۸۴/۱	
بسطام ۴ ۶۲۳/۱	ج ۲۰۵۲
دامغان ۴ ۵۳۹/۱	
دستجرد ۴ ۵۷۳/۲	
دورق ۴ ۶۱۸/۲	
* دیلمستان ۴ ۷۱۱/۲	
دیر کردشیر ۴ ۶۹۰/۲	
دنبانند ۴ ۵۷۳/۲	ج ۲۳۱/۲ (جبل)

۱- رساله دکترای هیر:

F. J. Heer, «Die Historischen und Geographischen und Quellen in Yägüt's Geographischen Wörterbuch», Strassburg Dissertation, 1898, p. 22.

	۹۸۲/۴ (۴)	همدان
ج ۱۸۶/۲	۹۹۳/۴	هندیجان
۲۳۹/۲	۳۱۷/۲	جلوان
۲۰۱/۲	۴۱۶/۱	ایذج
۱۹۶/۲	۲۹۳/۱	اصفهان
	۴۹/۲	جرجان
	۳۹۳/۲	خانقین
	۳۸۰/۴	ماذران
۱۷۲/۲ (بطور اختصار)	۳۹۳/۴	ماسبدان
(۴ ۴) ۲۹۰/۲	۵۶۳/۴	مطبخ کسری
(۴ ۴) ۳۱۶/۲	۲۸-۸۲۷/۴	بهاوند
	۸۵۷/۴	نیسابور
	۱۶۲/۴	قلعه (کله)
۲۰۱/۲	۱۸۹/۴	قنطره - خر زاد
	۱۹۱/۴	قنطره النعمان
	۱۲۱/۴	قصر اللصوص
	۱۰۵/۴	قصران
	۱۲۱/۴	قصر شیرین
	۱۷۵/۴	قم
	۸۹۲/۲	ری
	۱۴۸/۳	سمیران
۱۸۱/۱۰	۱۸۶/۳	سورین
۵ - ۳۹۰/۲	۴۴۵/۳	سین (قبایل ترک)
	۲۵۰/۳	شبدیز
۲۶۶/۲	۳۴۰/۳	شهر زور
	۳۵۴	شین
	۵۲۵/۳	طرحان
	۸۵۷/۱	تفلیس
	۵۶۰/۳	طوس
۳۳۳/۲	۵۱۳/۱	اورمیه (بحیره)
	۹۳۸/۴	ولاشجرد
۱۹۱/۱	۹۲۲/۲	زراوند
۳۳۲/۲		

اکنون که با رساله دوم آشنا میشویم میتوانیم اشاراتی را که در رساله نخست درباب معادن و مواد معدنی مورد علاقه مؤلف بوده کشف نماییم^۱. اما در رساله دوم چنین نظر می‌رسد که این مسائل برای سیاحت ابودلف در ایران سر رشته‌ای بدست او داده است. علاقمندی مؤلف به آثار باستانی، که مخصوصاً در گزارش مربوط به هند در رساله نخست^۲ بطور قابل ملاحظه نمایان است، در رساله دوم نیز بسیار زیاد می‌باشد. ابودلف در هر دو رساله تسلیم کزاف گوئی های مورد علاقه خود شده ولی رویهمرفته بیانات او بیشتر عملی و مقرون بواقع بنظر میرسد. انحرافات و پرت بودن او از موضوع بیشتر آموخته و سرگرم کننده می‌باشد. اما بنظر می‌آید که وی اطلاعات خود را از روی حافظه و بدون مراجعه بپاداشتهای نوشته بیان نموده است. برای مقابله مطالب نادرست او و برای توضیح آنچه که بطور اشاره ذکر نموده یک شرح تفصیلی ضرورت دارد. ولی اینگونه داستانهای عمومی، از قبیل داستان ولادت مسیح^۳ یا داستان ساسانیان، برای سنجش با واقع و روشن شدن موضوع محتاج بتوضیح است. در هر صورت مطالب و نظریات اشتباهی هم وقتی یک هزار سال بر آن بگذرد از لحاظ تاریخی شایان دقت و توجه است مگر آنکه صرفاً سخنان ساختگی و تقلبی باشد.

ما اینک از متن اصلی نسخه خطی مشهد حسن استقبال میکنیم. شرح مسافرت های ابودلف در ایران برخلاف رساله نخست حاکی از یک سیاحت ساده می‌باشد و باشماره بندی که برای پاداشتهای متن ترتیب داده ایم وضع آن روشن تر می‌گردد. تقسیم بندی مزبور این موضوع را روشن می‌سازد که نویسنده پس از توصیف یک قسمت طولانی از سفر خود غالباً راجع به نقاطی که پشت سر گذاشته است پاره ای اطلاعات اضافی میدهد و سپس بلافاصله رشته سخن را بدست گرفته بمرحله نخست باز می‌گردد.

خط سیر را میتوان بقسمتهای زیر تقسیم نمود:

الف - برای ما روشن نیست که مؤلف چگونه از شیز (مقاله ۴ و ۷) از جاده نامعلومی خود را به آذربایجان جنوبی رسانده است. او از سمت شرق بسوی رودخانه سفید رود رفته و تصور میرود از سمیران (مقاله ۱۲) به سمت جنوبی دریای خزر پیش رفته سپس از کرانه غربی بطرف شمال بسوی باکو (مقاله ۱۳) راه پیموده باشد. آنگاه بجانب غرب برگشته وبه تفلیس (مقاله ۱۴) رسیده و از آنجا از ارتفاعات سیونیک ارمنستان و مرزوبوم بایک طاعی معروف (واقع در جنوب

۱ - مثلاً معادن یادزهر در چگل - طلا و الماس در کیماک - سنگهای سفید و سبز دارای خواص سحری درغز - سنگ شپ‌نا در خرخبز و غیره (یا فوٹ ج ۳ ص ۴۴۹ - ۴۴۹) .

۲ - این آثار در هند وصف مخصوصی بخود گرفته اند، به ص ۱۱ و ۱۲ در باب مولتان مراجعه شود.

۳ - یا فوٹ نسبت بآن اظهار عدم اعتماد نموده (ج ۳ ص ۳۵۶) و نیز به ذیل مقاله ۷ و شرح آن رجوع شود.

ارس) گذشته و به اردبیل رسیده است (مقاله ۱۵)

ب - ابودلف تبریز را نادیده گرفته و دریاچه ارومیه (مقاله ۱۷) و مناطق غربی آن را توصیف می کند و پس از آن او را در ارمنستان درحوزه دریاچه وان می یابیم. افلوغونیه (مقاله ۲۰) که ما در تفسیر خود آنرا مشابه کوغونیه ذکر کرده ایم احتمال توقف ابودلف را در ارمنستان (مقاله ۲۱) تأیید میکند و حتی ذکر نامهای بسیار ناقص و تحریف شده (مقاله ۲۲) خود بخود این نکته را روشن میسازد که ابودلف از راه مناطق جنوبی دریاچه وان بجنوب دریاچه ارومیه باز گشته است.

ج - وصف قلمروا نریز (مقاله ۲۳) واقع در جنوب دریاچه ارومیه کاملاً قانع کننده است و طبعاً بیان عجیب و مشروح راجع به شهر زور، که برای نخستین بار مورد تفسیر واقع شده است، بدنبال آن آمده. مؤلف سفر خود را بطرف جنوب ادامه داده به خانقین (مقاله ۲۸) رسیده است.

د - ابودلف در خط سیر خود از خانقین بطور مرتب جاده بزرگ خراسان را از راه حلوان (مقاله ۲۹)، کرمانشاه (مقاله ۳۳) و همدان (مقاله ۴۱) دنبال میکند. این مسافرت با گردش بطرف رود صیمره (در غرب ارستان) (مقاله ۳۲) قطع میشود و پس از این انحراف دوباره به جاده بزرگ خراسان می پیوندد.

ه - مؤلف بعد از همدان از راه نهاوند (مقاله ۴۴)، کرج (مقاله ۴۵)، قم (مقاله ۴۶) و ری (مقاله ۴۹) جاده جنوب را بطرف ایران مرکزی دنبال میکند.

و - گردش او در دماوند (مقاله ۵۰) و کوههای طبرستان (مقاله ۵۱-۵۲) دوره کوتاهی از مسافرت طولانی او را تشکیل میدهد.

ز - مؤلف سفر خود را از ری در امتداد جاده خراسان از راه سمنان (مقاله ۵۴)، دامغان (مقاله ۵۵) - و بسطام (مقاله ۵۶) ادامه میدهد.

ح - از بسطام بسوی شمال بطرف جرجان (مقاله ۵۷) از راه* سوفان (مقاله ۵۸) بن میگردد و به طوس واقع در خراسان (مقاله ۵۹) میرسد، آنچه وی در باب هرات گفته است گمان نمیرود روی تجربه شخصی باشد.

ط - پس از آن باز گشت او به مرکز و جنوب غرب ایران آغاز میگردد و در سرتاسر این منطقه وسیع فقط دو شهر بزرگ نیشابور (مقاله ۶۰) و اصفهان (مقاله ۶۲) را توصیف میکند.

ی - از اصفهان خط سیر او بجنوب غرب بسوی ایذج (مقاله ۶۳) و

۱ - در نسخه خطی «حافرة» نوشته شده و مینورسکی آن را قلمرو، Principality ترجمه نموده در صورتیکه صحیح آن ظاهراً باید «حاضرة» در مقابل «بادیه» بمعنای آبادی (محل سکونت قبیله طیء مذکور در مقاله ۲۳) باشد - مترجم.

خوزستان بر میگردد و به توصیف سوق الاهواز و تستر واقع در حوض کارون میپردازد. آنگاه بسمت جنوب خوزستان: رامهرمز (مقاله ۶۶)، دورق (مقاله ۶۷) واقع در حوض رود جراحی روانه میشود. وی از دورق بجانب شرق به آرك (مقاله ۶۸) و هندیجان (مقاله ۶۹) واقع در جهت ارجان و خلیج فارس بر میگردد و میتوان حدس زد که ابودلف از اینجا به فارس و یا بوسیله قایق به لنگر گاهی در خلیج فارس رفته باشد. اما گزارش او در اینجا قطع میشود و جمله های تهائی (مقالات ۷۰ تا ۷۲) فقط شرح اضافی راجع به بعضی از آثار باستانی در خوزستان است.

این خط سر روشن با مقایسه با اظهارات شکفت انگیز و تردید آمیز رساله نخست، با آن بکلی متفاوت است. پرواضح است که ابودلف علی رغم نخیلات سندباد مانند خود که مخصوص مردم جنوب عربستان است بخود اجازه نداده است در توصیف ایران مانند آسیای مرکزی به لاف و کزاف بپردازد. ابودلف همچون يك اديب میبایستی قطعاً از نشریات مهم جغرافیائی زمان خود آگاه بوده باشد.

ما مسئله مطالعات او در بخارا و امکان انعکاس آن را در گزارشهای وی در باب ترکهای آسیای مرکزی در نظر گرفتیم. اینجانب در رساله دوم، بجز در دو مورد بموازات تألیفات مسعودی (مقاله ۷ و ۳۲)، هیچ اثر قابل توجهی از منابع ادبی بدست نیاردم. قسمت مربوط به حلوان در باقوت با احتمال زیاد از ابودلف است (شرح مقاله ۳۰) و با ابوزید بلخی؟ که در معجم البلدان ذکر شده است ارتباطی ندارد. بدترین قسمت نوشته رساله گزارش راجع به خوزستان است (مقاله ۶۵ و ۷۰) که در آن دست کم دو یادداشت با شباه و بطور مکرر بهم آمیخته. یکی راجع به «پلی است که يك مسجد بر روی آن قرار دارد» و دیگری مربوط به «سدی است که مسجدی رو بروی آن برپا میباشد». و هر دوی آنها عطف به همان ساختمانهای تاریخی تستر (شوشتر) است^۱. توصیف رودخانه ها نیز گمراه کننده است و مقاله ۶۴ بطور قطع در جای اشتباهی آمده است (به شرح رجوع شود). این اشتباهات اعتماد انسان را از فعالیت های شخصی ابودلف سلب می کند.

مطالب مربوط به شهر زور (مقاله ۷ و ۲۴) غلط تنظیم شده ولی خبر آن اصل و صحیح است. همچنین وعده مؤلف برای صحبت از بهار مکران (مقاله ۱۸) انجام نشده و این خود نشان میدهد که در تهیه گزارش عجله شده است. در هر حال بنظر می آید که مابقی اطلاعات ابودلف، که بیشتر با تصور و خیال آراسته شده،

۱ - فقط در مقاله ۶۵ دوبار از مسجد نام برده شده و ظاهراً منظور همان مسجد علی بن موسی الرضا ع بوده که در کنار پل وادی الاعظم و رو بروی سد (شادروان) قرار داشته و ارتباطی با شوشتر ندارد. در مقاله ۷۰ (راجع به شوشتر) هم ذکری از مسجد نشده است، بیادداشت ذیل ترجمه مقاله ۶۵ نیز رجوع شود - مترجم

بر پایه ملاحظات شخصی او (مقالات ۳۴ و ۵۱ و غیره) و با گفته های سالخوردگان قبایل و اقوام مختلف مبتنی باشد (مقالات ۷۱ و ۷۲) ؛ در واقع استفاده مفصل یاقوت از ابودلف نشان میدهد که در باره نقاط مذکور در گزارش ابودلف هیچ سند قابل اعتماد دیگری رجود نداشته است .

ابودلف رساله های خود را برای چه کسانی نوشته ؟

این مسئله مشکل را حتی یاقوت که کارشناس و کتاب دوست بوده حل ننموده است . وی جمله افتتاحی مربوط به دونفر ارباب بی نام ابودلف را ^۱ (به ذیل صفحه ۲ رجوع شود) بدون قید مسئولیت و با فرمول : « در يك كتاب قديمی خوانده ام » آغاز نموده است .

اینجانب پیش از آگاهی از متن رساله دوم فکر می کردم یکی از دوارباب که ابودلف رساله های خود را بعنوان آنها نوشته ^۲ ممکن است ابوعبدالله محمد بن احمد جبهانی باشد که بواسطه کوششهای پی در پی خود برای جمع آوری اطلاعات جغرافیائی مشهور است ^۳ .

جهانی در سال ۳۰۹ هـ / ۹۱۲ - ۱۳ م زنده بود ولی از تاریخ در گذشت او اطلاعی نداریم ^۴ . چون رساله های ۲ و ۱ هر دو بعنوان همان اربابها بوده نمیتوان باور نمود که ابودلف جسارت ورزیده اخبار خیالی خود را در باب ترکها به کسی تقدیم نموده باشد که او خود در اینخصوص تخصص داشته است ^۵ .

چنانچه مجموعه چهار رساله زیر نظر جبهانی تهیه شده بود او بی میل نبود راجع به شناسائی خود با این فضلاں، همانطور که در باره ابودلف در کتاب ملاحظه می کنیم؛ چیزی بنویسد .

بالاخره پس از گزارش ابودلف در باب چگونگی رفتار فرستاده های نصر در سندابیل ، رساله نخست شامل گزارشی درخصوص مرگ نصر میباشد که مخاطبان اضافه نموده اند ^۶ . پرواضح است که اشخاص اخیر در بخارا نبوده اند ^۷ زیرا در آنجا به

۱ - کوالوسکی (ص ۲۹) با توجه به فرمول اضافی « یاسیدی و مولای » حدس میزند که « یکی از آنها امیر دیگری وزیر بوده » .

۲ - به کتاب « مروزی » نگارش مینورسکی ۱۹۲۴ ص ۶ - ۸ رجوع شود .

۳ - بکتاب مقدسی ص ۳ - ۴ و مینورسکی « حدود العالم » ص ۱۷ - ۱۸ رجوع شود .

۴ - فرزندی علی (ابوعلی) محمد بن محمد جبهانی در سال ۳۲۰ - ۲۸ م زید آوار جان سپرد ، « ابن اثیر ج ۸ ص ۲۹۴ »

۵ - تقریباً تمام نامه های قبایل در رساله نخست ابودلف (با جزئیات دقیق) در منابعی که از جبهانی گرفته شده شناخته شده است ، (به ص ۲۳ رجوع شود) .

۶ - این گزارش را ظاهراً شخصی بجز ابودلف داده است زیرا بنا بر اظهار مخاطبان، گزارش دهنده مزبور در دهاهای خود از خداوند تقاضای بخشش نموده و این وضع خاص در هیچیک از رساله های ابودلف مشاهده نشده است و با کلمه « وقال » بروایت ابودلف بر میگردیم

۷ - برخلاف نظر کوالوسکی (ص ۳۰)

گزارش مرگ نصر از طرف گزارش دهنده ای که آنها خود باو اعتماد نداشتند احتیاجی نبود .

بنابراین ، آیا رساله‌ها برای اسمعیل بن عباد ، که ثعالبی او را ارباب ابودلف میخواند ، نوشته شده ؟ .

این وزیر بزرگوار در سال ۳۲۶هـ / ۹۳۸ م بدنیا آمده و در سال ۳۸۵هـ / ۹۹۵ م در گذشته است . او را باین مناسبت صاحب میخواندند که دوست و مصاحب مخبرالدوله آل بویه (۳۶۶ - ۸۷ ۹۷۶هـ - ۹۷ م) بود ولی زمان امارت فرزند او مجدالدوله (که محمود غزنوی او را در ۴۲۰ هـ / ۱۰۲۹ م معزول ساخت) نیز خدمت نموده است . در نتیجه معاشرت ابودلف با صاحب مربوط به ربع آخر قرن دهم میلادی میباشد ۲ .

صاحب دانشمندی بنام ودستدار کتاب بود ۳ و بسیار شگفت آور است که ابودلف جرأت نموده باشد مطالب درهم و پوچی مانند آنچه در رساله نخست آمده و یا حتی گزارش ضعیف مربوط به ری و نقاط مجاور آن را ، بطوریکه در رساله دوم (مقالات ۴۷ تا ۴۹) ملاحظه میشود ، باو تقدیم نماید ، یادداشت راجع به مرگ نصر که ظاهراً کمی پس از تاریخ وقوع (۳۳۱ هـ / ۹۴۳ م) نوشته شده برای صاحب خیلی زود و بی‌موقع بوده است . همچنین در آن هنگام که آل بویه در ری و سائل مستقیم برای اطلاع از اتفاقات دربار دشمن در دست داشتند علاقه زیادی برای ثبت گزارشات مشکوک راجع به حوادث بخارا در بین نبوده . بنابراین نمیتوان قبول نمود که این دورساله برای اربابانی که در یکی از ایالات ایران یا حتی در بین‌النهرین میزیستند نوشته شده ، چه در کشور اخیر خطری برای تناقض کوئی در باب جغرافیای آسیای مرکزی وجود نداشته و حتی ایران را هم در آنجا با نظر بیگانگی مینگریستند . این حدس يك زبان دربر دارد و آن اینست که برای پیدایش مجموعه خطی در ایران (مشهد) اهمیتی باقی نمی‌ماند ؛ بنابراین باین موضوع برمیگردیم که آیا نسخه دیگری از آن وجود داشته با آنکه یا قوت هم هنگام مطالعات خود در کتابخانه

۱ - ابن خلکان ترجمه اسلین Slane ج ۱ ص ۲۱۲

۲ - در ثعالبی نقل از « قصیده بنی ساسان » (ج ۳ ص ۱۷۵ و ۱۸۷ - سطر سوم از پائین) : « دغل بازان جورانه چنین اعلام میکنند ؛ و مناقیم الدین الم طبع الشائع الذکر یکدی من مزالو له خیرا علی قبر » ؛ « یکی ار ما الم طبع نگهبان دین و معروف است که بمقدار کافی دان از مزالو کدائی میکند » ، الم طبع لله خلیفه در سالهای ۳۳۴ - ۶۳ ۹۴۶ - ۹۷۴ خلافت نمود و مزالو الدوله از سال ۳۳۴ تا ۵۶ هـ / ۹۴۶ م قیم او بود ، بهر حال ممکن است نسخه اصلی قصیده پیش از زمان معاشرت ابودلف با صاحب بن عباد نوشته شده باشد .

۳ - ابن خلکان (ترجمه اسلین ج ۱ ص ۲۱۲) مینویسد : « بطوریکه ابو حنین - الفارسی دانشمند نحوی نقل میکند صاحب از دعوت نوح بن منصور برای عزیمت بخراسان سر باز زد و بهانه اش این بود که فقط برای حمل کتابهای چهارصد شتر لازم داشته » .

مرو محتملاً از همین نسخه منحصراً استفاده نموده است^۱. اکنون اینجانب با دکتر روهرزاور موافقت دارم که معمای مخاطبان ابودلف مانند زمان یاقوت همچنان لاینحل مانده ولی کشف نسخه خطی مشهد نتایج سودمندی بجا میدهد:

۱- یادداشت‌های انتقادی در متن از یاقوت نیست بلکه اربابان اصلی آنهارا نوشته‌اند؛

۲- هر دو رساله به دو شخص معین تقدیم شده؛

۳- اربابانی که که رساله را ظهر نویسی نموده اند اصالت تألیف کتاب را بوسیله ابودلف کاملاً تأیید کرده‌اند بقسمی که دیگر نمی‌توان گفت رساله نخست «یک مدرک جعلی و ساختگی است که به ابودلف نسبت داده شده» (مارکوارت)؛

۴- ابودلف نیز در مقدمه رساله دوم به رساله پیشین خود اشاره می‌کند؛

۵- هر دو رساله کم و بیش همزمان با هم جمع‌آوری شده زیرا در مقاله ۱۸ رساله دوم می‌بینیم به بهار مکران اشاره گردیده که مؤلف وعده داده است بموقع خود وصف آن را بگوید و جای مناسب این خبر عجیب میبایستی در اواخر رساله نخست باشد

۸- مؤلفی و نویسنده کتاب

تمام نسخه خطی مشهد بخط یکنفر و متن رساله دوم بلافاصله پس از متن رساله نخست و بدنبال آن رساله ابن فضلان^۲ نوشته شده است.

تاریخ نسخه خطی مشهد ممکن است مربوط بزمان قبل از حمله مغول و تقریباً پیش از قرن ۷هـ - ۱۳م باشد^۳. خط نسخ آن دشوار نیست ولی بیشتر در آن سهل انگاری شده و باره خصوصیات مربوط به املاء از قبیل استعمال ژ فارسی (باسه نقطه) نشان میدهد که نویسنده ایرانی بوده. وی در بعضی موارد تن کیبانی از علامتهای عربی را بدون دریافتن معنای آن استنساخ نموده است مثلاً:

در صفحه ۱۸۴/الف بجای «لا اسلام و راهها» نوشته‌است «هی مدینه الاسلام

و راها»

در صفحه ۱۸۵/الف بجای «و به تیوقعون المهدی» نوشته‌است «و به بنومعون

المهدی»

۱- صفحه (۲) و همچنین شرح مربوط به «نویسنده ایرانی نسخه خطی مشهد» رجوع شود.

۲- اینجانب عکس بعضی از صفحات ماقبل و مابعد رساله دوم را در دست دارم و علاوه بر آن رونوشت متن ابن فضلان (ص ۱۹۶/ب - ۲۱۲/پ) در کتاب کوالوسکی بنام:

«Puteshestviya of I. Fadlan's text, 1939» در دسترس میباشد.

۳- دو نام کیبودان (مقاله ۱۷) و مادران (مقاله ۴۴) بجای «ذ» که غالباً در فارسی قدیم و عربی متداول بوده با حرف «د» (بجز در مقاله ۳۸) نوشته شده. هرگاه در زبان خود نویسنده استعمال «ذ» میان دو حرف با حرکت بیقاعده میبود میتوانستیم او را در نگارش عربی فقط سهل انگار بدانیم، آثار ایشکونه میبایستی در آغاز قرن سیزدهم پدید آمده است (؟).

اطلاعات نویسنده نسخه در نحو عربی بسیار ناچیز است. کوالوسکی بعضی از اشتباهات عادی او را بطور خلاصه نوشته (ص ۲۵) و ما اینک آن را با تفصیل بیشتر طرح میکنیم:

۱ - اشتباه بزرگ نویسنده در استعمال همزه بوده که بیشتر آن را رعایت ننموده و یا بشیوه فارسی بجای آن «ی» نوشته است مانند: «عجایب» بجای «عجائب» (ص ۱۸۲/ب) و «جیته» بجای «* جثه» (ص ۱۹۶/ب) و «رای» بجای «* رای» (ص ۱۸۲/ب) و «لیلا» بجای «* لئلا» (ص ۱۸۹/الف) و «یستل» بجای «* یسأل» (ص ۱۸۲/ب) و «شیا» بجای «* شیئا» (ص ۱۹۰/ب).
۲ - نویسنده علامت «مد» را بسیار دوست داشته مانند: «المآ» بجای «* الماء» (ص ۱۸۶/ب) و «هواآ» بجای «* هوا» (ص ۱۸۵/الف) و «شتآ» بجای «* شتاء» (ص ۱۸۶/ب)

۳ - تای نقطه دار «ة» آخر کلمه را یا بدون نقطه و یا بجای آن «ت» نوشته است مانند: «حمت» بجای «* حمة» (ص ۱۹۰/الف) و «رئات» بجای «* رثاة» (ص ۱۸۶/الف) و «لبست» بجای «* لبسة» (ص ۱۹۶/الف).

۴ - کلمات زیر معمولاً بدون الف قید شده:

سلیم - سلم - ثلث

۵ - کلمات مانند «واد» و «عال» بطور یکنواخت «وادی» و «عالی» املاء

شده (ص ۱۸۸/ب)

۶ - «ی» آخر فعل یس از «لم» بجای خود باقیمانده مثل: «لم یتوقی» بجای «لم یتوق» (ص ۱۸۸/الف)

۷ - الف و لام بطور دلخواه استعمال شده مانند: «النعمان» و «نعمان» (ص ۱۸۹/الف) و «المعجائب الدنيا» (ص ۱۹۶/الف)

۸ - علامت مذکر و مؤنث در اسامی و افعال درهم است مانند «هذه الجبل» (ص ۱۹۲/الف) و «هذه المكان» (ص ۱۹۲/ب) و «واد مدخلها» (ص ۱۹۵/الف) و «قلعة یشرف» (ص ۱۸۸/الف) و امثال آن.

۹ - در استعمال ارقام آمیختگی زیاد موجود است مانند «اربع فراسخ» (ص ۱۸۹/ب) و «عشرون رستاق» (ص ۱۹۳/ب) و «سنة درهم» (ص ۱۹۰/ب).
انشاء مؤلف بیشتر نارسا و بی نظم است. در قسمتهای داستانی رساله^۱ روش وی روشن و مورد پسند عموم است اما در قسمت گزارشهای مربوط به معدن شناسی ملاحظات خود را بشکل فهرست نشان میدهد و در آن خبرهای مختلف را پشت سر هم

۱ - ازجمله بیانات او در باب ولادت مسیح (مقاله ۷) و توصیف فرقههای ارامنه (مقاله ۲۰) و کوه دماوند (مقاله ۵) و داستان شادخت ساسانی (مقاله ۷۱) و امثال آن.

ذکر نموده (مخصوصاً بمقاله ۴ رجوع شود). در جمله‌های طولانی از ترکیب عبارات مترادف و خارج از قاعده خودداری نموده، مثلاً در مقاله ۷ میبینیم بعد از فعل امر بشکل ماضی يك سری افعال شرطی و همچنین زمان ماضی آورده است مانند: «ان يمدى» و «يسئل» و «دفع» و «بشر» و امثال آن و نیز در مقاله (۴۱) مانند: «يامره بسدالنهر» و «ان يسئل» و «فتح» و «فرن» و «ارسل» که دوم شخص را با سوم شخص آمیخته است.

بايد توجه داشت که چاپ يك متن قدیمی از نسخه منحصر بدون كمك شرح‌های مختلف موجود در ياقوت و قسمتی در زکریا قزوینی برای ما کار آسانی نبود. شکفت‌آور آنکه یادداشت‌های ياقوت و قزوینی به متن نسخه خطی مشهد بسیار نزدیک است. و هنوز تردید داریم که آیا ياقوت مختصر اصلاحات را از روی يك نسخه خطی بهتر نموده یا از خود او میباید. ولی باید گفت که حتی در صورت اخیر هم اطلاعات ادبی این مؤلف خردمند عرب بسیار پرازش است.

نسبت به اشتباهات اتفاسقی (به توضیحات فوق رجوع شود) برای آنکه زمینه‌ای از وضع نسخه خطی بدست آید بقدر لزوم تصحیحاتی در ذیل ۱۵ مقاله اول نمودام که بیشتر املائی میباشد و اشاره‌ای بآنها نشده ولی تمام اصلاحات اساسی در ياقوت یا در یادداشت‌های خود اینجانب بطور وضوح در متن کتاب اینجانب قید شده است.

اینجانب از روشنفکری و آزادگی جناب پروفیسور دکتر طه حسین وزیر فرهنگ مصر و همکاران ایشان، که تألیف مرا درباره ابودلف بر مجموعه انتشارات خود افزوده، و در این روزهای آشفته مشعل فروزان دانش را در میان ابرهای تیره و طوفانهای حوادث به پیش میبرند، صمیمانه سپاسگزارم.

نیز وظیفه دارم به‌دین خود به دوستانم آقایان ی. ا. اسمعیل، ب. ا. عوض، ا. ا. مجید و سایر دوستان عرب، که با کمال مهربانی با نظریات خود مرا کمک نموده‌اند، اعتراف نمایم. شاگردان قدیم من آقای دکتر ج. ا. بویل Dr. J. A. Boyle و جی. مردیت اوتز G. Meredith - Owens نیز در تصحیح متن انگلیسی کتاب مرا قرین امتنان نمودند.

کمربرج ۲۱ ژانویه ۱۹۵۹

توضیح: يك گزارش مقدماتی در باب رساله دوم ابودلف در ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱ در کنفره بین‌المللی مستشرقین در استانبول ایراد نمودام که متن آن بفرانسه در مجله اورینس Oriens شماره ۱ سال ۱۹۵۲ ص ۲۳ - ۲۷ منتشر شده است.

متن رساله دوم *

رساله دیگر که بدنبال رساله نخست برای ما فرستاده
(ص ۱۸۹ / ب)

۱- پس از سپاس خدا و ستایش کسانی که در زمین و آسمان
او بالاترین مقام را حائزند و مسئلت از او که (ما را) در همه
کارهای نیک یاری نماید. ای کسانی که من خود را بنده شما
می دانم، خدا عزت و تأیید و قدرت و شوکت شما را پایدار سازد.
این بنده شمه ای از مسافرت خود را، بخط مستقیم از بخارا تا چین و
باز گشت به هند، که در سمت قوسی خط سیر است، برایتان
نوشتم^۱ و از پاره ای شگفتی ها که در داخل شهرهای آن دیده
و از قبایلی که از میانشان گذشته ام بیان نمودم، ولی برای احتراز
از درازی سخن مقاله خود را بطور مشروح ننوشتم. اکنون شایسته
دیدم رساله کافی دیگری که تمام مشاهداتم را شامل و بیشتر
آنچه را که دیده ام در بر داشته باشد بنگارم تا اشخاص گرامی از

* ملاحظات اختصار، خ = نسخه خطی مشهود

ر = متن عربی و ملاحظات کتاب روسی چاپ مسکو

ق = آثار البلاد زکریا قزوینی چاپ و وستنفلد

م = متن عربی و ملاحظات مینورسکی چاپ قاهره

ی = معجم البلدان یا قوت حموی رومی چاپ لپزیک

و = تصحیح مینورسکی

(()) = ملاحظات مخاطبان ابودلف

۱ - «خ»: جردت. «م»: حررت تصحیح نموده.

آن برخوردار شوند و برای صاحبان عزت و شوکت وسیله آموزش باشد و نظر کسانی را که از سیاحت^۱ روی زمین باز مانده اند روشن سازد.

۲- اینک بشرح معدنهای طبیعی و شگفتیهای معدنی که عموماً سودمند است میپردازم و سعی می کنم در این باب باختصار بر گذار نمایم. خدا توفیق دهنده و او خود برای من کافی و بهترین کمک است.

۳- چون بر هنر شریف و تجارت سودمند تصفیه و تقطیر و اقسام حل نمودن و آهکی کردن فلزات احاطه یافتم در باب سنگهای معدنی و گیاههای طبی دوچار تردید و اشتباه شدم و لازم دیدم بدقیال سنگهای خام معدنی و چشمه سارها بروم. از اینرو با دریافت اطلاعات و اوصاف به شیز (ص ۱۸۳/الف) رسیدم.

۴- شیز^۲ شهری است میان مراغه و زنجان و سهرورد^۳ و دینور^۴ و در کوههایی واقع است که دارای معادن طلا و جیوه

۱- «خ» و «م»: مساحه. «ر»: سیاحه تصحیح شده

۲- «ر» «شیز» کلمه مغرب و نام قدیم دریاچه ارومیه (رضائیه - منرحم) دقلعه قدیمی یارت بوده که خرابه های آن اکنون بنام «تخت سلیمان» میباشد و در جلگه «ساروق چای» در مصب رود «جفتو چای» و در ۱۴۰ کیلو متری جنوب شرق ارومیه واقع است، خرابه های مزبور را راولینسن و سپس جکسن کشف کرده اند.

۳- «خ» و «م»: «سهرورد». «ر»: «شهرزور» نوشته اضافه می نماید که مکان «سهرورد» معلوم نیست ولی بنابر منابع عربی در نزدیکی زنجان و در سر راه همدان واقع بوده در صورتیکه شهرزور منطقه کوچکی در کردستان نزدیک حدود ترکیه و ایران و در شرق سلیمانیه فعلی عراق است. کراچکوفسکی چنین نتیجه میگیرد که «تخت سلیمان» یا شیز قدیم تقریباً در مرکز مربعی بوده که چهار گوشه آنرا مراغه - زنجان - شهرزور و دینور احاطه نموده اند.

۴- «ر»: دینور در قرون وسطی شهری واقع در منطقه جبل (مدی) بوده.

و سرب و نقره و زرنیخ زرد و سنگ معروف به لعل بنفش (الجمست) میباشد. طلای آنجا سه قسم است: یک قسم بنام قومسی^۱ و آن عبارت از خاک طلا است که بر آن آب میریزند و پس از شستشو خاک طلای آن مانند گرد باقی میماند. این طلا با جیوه ترکیب میشود و رنگ آن سرخ روشن (احمر خلوقی) - «دوزی» آن را سرخ روشن ترجمه کرده و ابن حوقل نیز این اصطلاح را بکار برده است - مینورسکی) و سنگین و پاک و نرم و چکش خور^۲ میباشد و رنگ آن در آتش استقامت دارد. قسم دیگر «شهری»^۳ نام دارد و تکه‌های آن از یک گندم تا ده مثقال یافت میشود. رنگ آن تند و ثابت است ولی جنس آن کمی خشک میباشد. قسم دیگر «سجابدی»^۴ است که رنگ آن سفید و هنگام محك سرخ می‌شود و جنس آن نرم و محکم است و با زاج رنگ میشود. زرنیخ آن ورقه مانند و گرد آن کم است. این قسم طلا برای زینت و آرایش بکار می‌رود و سرخی ندارد. مخصوصاً مردم اصفهان با آن انگشتری میسازند، جیوه این طلا از جنس خراسانی عالتر و پاکتر و سنگین تر است. ما آنرا آزمایش نمودیم و معلوم شد یک سی‌ام آن نقره خام است و مانند آنرا در شرق نیافتیم. اما

۱ - «ر»: قومسی منسوب به «قومیس» واقع در جنوب شرق دریای خزر است.

۲ - «خ» و «ی»: علی النازلین عند. «م» و «ر»: علی الناربمتد. جمله اخیر ترجمه شده. مترجم.

۳ - «ی»: شهرقی «ر»: شهرنی. «خ» و «م»: شهرنی. در ترجمه نام اخیر انتخاب شده، مترجم.

۴ - «ی»: سحاندی.

نقره آن بواسطه گرانی ذغال در آنجا برای مردم گران تمام میشود.

۵- دیوار این شهر دریاچه‌ای را احاطه نموده است که وسط آن

به ته نمی رسد^۱. من وزنه‌ای با ریسمانی بطول چهارده هزار و کسری ذراع در آن انداختم ولی وزنه به ته دریاچه نرسید. محیط دایره این دریاچه در حدود يك جریب هاشمی است و چون خاك با آب آن خیس شود فو را بشکل سنگ سخت در می آید. از این دریاچه هفت نهر جاری است که هريك به آسیائی میریزد سپس از زیر دیوار بیرون میرود. در شیز آتشکده مهمی وجود دارد که آتش زردشتیان از آن بسوی شرق و غرب فروزان است. بر بالای گنبد این آتشکده هلالی از نقره نصب شده که طلسم آن بشمار میرود و جمعی از امرا و فاتحین خواستند آنرا برچینند اما کوشش آنها بجائی نرسید. ((این گفته نیز از بیانات زائد ابولف است))^۲ از شگفتی های این خانه آنکه کانون آن از هفتصد سال پیش فروزان است^۳ و (ی: البته) خاکستر در آن وجود ندارد و شعله آن هیچگاه خاموش نمیکرد.

۶- این شهر را هرمز پسر خسرو شیرین بهرام با سنگ و آهك بنا نموده. در نزدیکی آن ایوانهای بلند (ص ۱۸۳/ب) و ساختمانهای بزرگ و شگفت انگیز وجود دارد. هرگاه دشمنی باین شهر روی آورد و منجنیق خود را (بر دیوار آن نصب کند

۱ - «خ»: يك كلمه افتاده و در «ی» نوشته شده: و بها بحیرفی وسطها لايدرك قرار.

۲ - ذکر كلمه ايضا (نیز) از طرف ناشر اصلی ظاهراً اشاره به معبد مولتان در رساله نخست میباشد که آن را تکذیب نموده است - مینورسکی.

۳ - «م»: منه و «خ»: منذ نوشته و كلمه اخير ترجمه گردید - مترجم

سنگ آن بدریاچه‌ای که در پیش گفتیم می‌افتد^۱ (و چنانچه منجنيق او) مثلاً حتی باندازه يك ذراع (منحرف شود)^۲ سنگ بآنسوی دیوار پرتاب می‌شود.

۷- داستان بنای این شهر اینست که هرگز پادشاه ایران خبر یافت نوزاد پسر مقدسی در قریه‌ای بنام بیت اللحم در بیت - المقدس بدینا می‌آید و قربانی او عطر (دهن)^۳ و روغن زیتون و کندر است. وی یکی از کسان طرف اعتماد خود را با مال فراوان بدانجا فرستاد و باو دستور داد از بیت المقدس یک هزار قنطار روغن زیتون با مقدار زیادی کندر همراه خود ببرد و باو گفت چون به بیت المقدس رسید راجع به نوزاد پرسش کنند و چنانچه از او خبر یافت هدیه را ب مادرش تقدیم نماید و باو مژده بدهد که فرزندش شخصی شریف و نیکوکار و مشهور و دارای مقامی ارجمند خواهد شد، و از وی بخواهد که برای او و کشورش دعا کند. فرستاده پادشاه فرمان او را اجرا نمود و نزد مریم رفت و آنچه همراه برده بود باو تقدیم کرد و از خجستگی فرزندش او را آگاه ساخت و چون خواست از خنده‌ش باز گردد (مریم - مترجم) کیسه‌ای پر از خاك باو داد و گفت: «بارباب خود بگو این خاك ساختمانی^۴ در بر دارد». او کیسه را گرفت و رفت. چون

۱ - جمله‌های میان دو هلال () در یاقوت نقل شده.

۲ - «ی»: ج ۲ ص ۳۵۴.

۳ - «ر»: ذهاب: «خ» و «م» دهن. کلمه اخیر که بواقع نزدیکتر

است ترجمه شد. مترجم

۴ - «م»: نبأ بمعنای خبر و در «ر»: بناء نوشته شده و کلمه اخیر که بواقع

نزدیکتر است ترجمه شد. مترجم

بمکان شیز، که در آنزمان بیابانی بایر بود، رسید در گذشت. او چون در خود احساس مرگ نمود پیش از مردن کیسه خاك را در آنجا در زمین پنهان کرد. پارسیان معتقدند که وقتی خبر بیادشاه رسید یکی از مردان مورد اعتماد^۱ را خواست و باو گفت: «بمکانی که دوست ما مرده است برو و در جایی که کیسه خاك مدفون است آتشکده‌ای بساز». آن مرد گفت: «آن مکان را چگونه بشناسم؟» شاه گفت: «چون بدانجا بروی محل آن بر تو پوشیده نخواهد ماند». وی بآنجا رسید و سر گردان شد و نمی‌دانست چه بکند؟ چون شب شد و تاریکی آنجا را فرا گرفت روشنایی عظیمی در نزدیکی آن مکان مشاهده نمود. آنگاه دانست که آنجا همان محل مورد نظر است. سپس بدانسو رفت و بدور روشنایی خطی کشید و خوابید. چون صبح شد دستور داد در میان آن خط ساختمانی بر پا کنند. این بنا همان آتشکده شیز است.

۸- از این شهر به شهر دیگری در چهار فرسخی آنجا رفتم. نام آن الران (* الزان)^۲ است. در آنجا^۳ معدن طلای سنگین و سفید نقره فام موجود است و رنگ آن با محك سرخ میشود و نیز هرگاه بر ده قسمت آن يك قسمت نقره افزوده گردد سرخ میشود. در

۱- «خ»: «منه». «م» و «ی»: «ثقة». کلمه اخیر که بواقع

نزدیکتر است ترجمه شد. مترجم

۲: ☆ الران.

۳ «ی»: «الران شهری است میان مراغه و زنجان و گفته میشود...»

«ر»: الران نام معمولی عربی آلبانی قدیم و منطقه‌ای میان رود گر وارس میباشد ولی اینجا موضوع مربوط به الران واقع در چهار فرسخی شیز است و معلوم نیست در کدام جهت آن قرار دارد.

آنجا معدنی از سرب یافتیم و يك تکه نفالہ سرب (مردہ سنگ) از آن برداشته آزمایش نمودم و از هر يك من آن يك دانگ (دانق) و نیم (هر دانق يك ششم درهم و معادل دو قیراط است - مترجم) نقره خالص بدست آوردم. اینجانب مانند آن را در معادن سرب دیگر نیافتم. در آنجا مهر گیاه (ببروج ص ۱۸۴ / الف) فراوان و بسیار بزرگ مشاهده نمودم که هر ساقه آن ده ذراع و بیشتر بود. در این شهر جویباری است که هر کس از آب آن بنوشد مبتلا به سنگ کلیه نمی شود. در آنجا نیز نوعی گیاه وجود دارد که هر کس آن را با خود داشته باشد^۱ بخنده می افتد تا جائی که از حال می رود و اگر تمام یا قسمتی از آن از دستش بیفتد غمگین و کریان می شود. در آنجا سنگ سفید تیره رنگی موجود است که سرب را با آن صاف و هموار میکنند^۲. در این شهر از ابرها حشره ای بزمین میریزد که ضمد آن برای معالجه ریزش مو (داء الثعلب) مفید است. لابد روباههای آنجا هم سرهایشان بی مو و طاس است^۳

۹- از آنجا به دره اسفندیوه رفتم. در این مکان آبهای معدنی شوره دار بسیار زیاد و فقط برای ورم اعصاب مفید است. آب معدنی دیگری نیز در آنجا هست که برای معالجه تنگ نفس بکار می رود.

۱- «ی»: «همیشه»

۲- «خ»: «حجارة... تقیم الرصاص». مینورسکی ترجمه نموده: «از این سنگ سرب تولید میشود!» مترجم

۳- متن عربی: «و ثعلبها قرع الرؤوس بلا شعر البتة» ولی مینورسکی ترجمه نموده: «طاسی و ریزش کامل موی سر میان (مردم) آنجا شیوع دارد!»

۱۰- در آنجا به معدنی از زاج سرخ سوری برخوردیم که در تابستان طلای سفید در آن نمایان میشود و رنگ درون قشر آن مایل بسرخ است .

۱۱- از آنجا به طارم (طرم) رفتیم . در آن مکان و در زنجان معدنهای خوبی از زاج یافتیم که از جنس مصری و قبرسی و کرمائی مرغوبتر است . در آنجا نیز معادن شوره و زاج سفید و سرخ یافتیم . در طارم چشمه‌ای دیدیم که آب آن با مجاورت با هوا تبدیل به سنگ میشود و در حال مایع برای خورنیزیه‌های رحمی و خشک آن برای التیام زخم پشت الاغ مفید است . چشمه معدنی دیگر در آنجا دیدیم که زخمهای کهنه را معالجه میکند ولی برای زخمهای تازه مؤثر نیست . و نیز سنگ سفیدی یافتیم که بجای پادزهر بکار میرود .

۱۲- سپس به قلعه پادشاه دیلم که سمیران نام دارد رسیدیم . در ساختمانهای آنجا چیزهایی دیدیم که در کاخ پادشاهان هم ندیده بودم . در آنجا دو هزار و هشتصد و پنجاه و چند خانه بزرگ و کوچک وجود دارد . فرمانروای این مکان محمد بن مسافر ، هر وقت کالای زیبا و یا صنعت دقیق و محکمی می‌دید سراغ سازنده آنرا می‌گرفت و چون از نشانی و جایگاه او باخبر میشد مقدار کافی پول که او را جلب و تشویق نماید برایش می‌فرستاد و باو وعده می‌داد چنانچه نزد وی برود چند برابر آن باو خواهد داد و چون آن هنرمند نزد او میرفت مجبور بود برای تمام عمر در آن قلعه بماند و از بیرون رفتن او جلوگیری می‌شد .

محمد بن مسافر روستا زادگان خود را بکارهای صنعتی وادار

می ساخت . در آمد او زیاد و هزینه اش کم بود و ثروت بسیار و گنجهای فراوان داشت . او همچنان در این وضع باقی بود تا آنکه فرزندان او بخاطر کسانی که نزد او در قید اسارت بودند قصد مخالفت با او را نمودند . یکروز محمد بن مسافر برای گردش در شکارگاههای خود بیرون رفت و چون باز گشت درب قلعه را برویش بستند و او را بدانجا راه ندادند . او از دست آنها به قلعه دیگری واقع در یکی از املاکش پناه برد . فرزندان او همه صنعتکاران او را که بالغ بر پنج هزار نفر بودند آزاد ساختند . همه ایشان از این کار بسیار خشنود و دعا گو شدند . فرزند میانه از اینکه پدر نسبت نا فرمانی با او داده بود سخت آشفته شد و چون فقط به دارائی و اندوخته ها و گنجینه های پدر علاقمند بود عده زیادی از دیلمی ها را گرد آورده به آذربایجان رفت و همه کس از دور و نزدیک از سرنوشت او آگاه شدند .

۱۳ - سپس به آذربایجان برگشتم و از راه کوهستان^۱ به مغان (موقان) رفتم . خط سیر من هشتاد فرسخ زیر سایه درختان و کرانه بزرگ دریای طبرستان بود تا آنکه بجائی رسیدم که با کوبه نام دارد و از توابع شیروان (شروان) است .^۲ در آنجا چشمه نفتی^۳ یافتیم که روزانه یک هزار درهم درآمد داشت . در نزدیکی آن چشمه دیگری از نفت موجود است که شب و روز

۱ - « خ » : فی الجبل (در کوهستان نوشته ولی مینورسکی جیلان) یا کیلان (ترجمه کرده .

۳ - « ی » : « از نواحی دربند از توابع شیروان »

۴ - « ی » : « چشمه عظیم نفت »

مانند جیوه سیال^۱ جریان دارد و اجاره آن بهمان مبلغ است.

۱۴ - از آنجا بکشور ارامنه رفتم تا به تفلیس رسیدم و آن شهری است که اسلام در آن راه ندارد^۲. در آنجا رودخانه‌ای بنام کر جاری است که بدریا میریزد. در این شهر چندین آسیا کار میکنند و دیوار عظیمی بدور شهر کشیده شده. در آنجا حمامهای بسیار گرم موجود است و به سوخت و آب احتیاج ندارد. علت آن بر اشخاص فهمیده معلوم است و محتاج به بیان نیست. در آنجا قصد دیدن غار طیس^۳ را نمودم ولی انجام این کار بواسطه بند بودن (* راه) برایم امکان نداشت و به تصور آن اکتفا نمودم.

۱۵ - از آنجا به اردبیل رفتم و از کوههای «ویزور» و «قبان» و «خاجین» و «ربع» و «حندان» و «بذین»^۴ گذشتم. در این مکان معدنی از زاج وجود دارد که بنام محل خوانده میشود. زاج آن سرخ و معروف به یمنی میباشد و از آنجا به یمن و واسط فرستاده میشود. در واسط پشم را فقط با آن رنگ می‌کنند. جنس آن بهتر از زاج مصری است. در این مکان و در اردبیل و در کوههای پیش گفته آبهای معدنی وجود دارد که فقط برای معالجه جرب مفید است. در بذین^۵ مکانی

۱ «ی»: «دهن الزریق»، «خ»: «دهن الزریق» و منیورسکی روغن یاس وزریق Jessamine oil ترجمه کرده.

۲ - در متن خطی بجای «لااسلام وراءها» «الاسلام...» نوشته شده و یاقوت آنرا تصحیح نموده.

۳ - * «طیش» شاید «مغار الطیش» یا غار روشنائی یا جنون باشد که بخاطر وجود گاز در سردابهای آن اینطور نامیده شده.

۴ و ۵ «م»: «بذ» خوانده.

بمساحت سه جریب دیدم . می گویند این محل قدمگاه « موقف رجل »^۱ مردی میباشد و هر کس در آنجا بایستد و از خدا چیزی بخواهد دعا بش مستجاب میشود (۱۸۵ / الف) . در بدین پرچمهای سرخ پوشان معروف به خرمیه بر افراشته شد و بابك از آنجا برخاست . و نیز در این مکان انتظار ظهور مهدی را دارند . در پائین شهر رودخانه بزرگی جاری است و چنانچه بیمار مبتلا به تب های کهنه در آن شستشو نماید شفا می یابد .

۱۶ - در نزدیکی آن مکان رود ارس « رس » جاری است . در این ناحیه انار عجیبی بار می آید و من مانند آنرا در هیچ شهری ندیده ام . انجیر آن نیز عجیب است . کشمش را در آنجا در تنور خشك می کنند زیرا بواسطه فراوانی مه^۲ آفتاب ندارند و آسمان آنجا هیچوقت صاف نمیشود . در آنجا گوگرد کم است و آنرا قطعا در آبها بدست می آورند و هرگاه زنان آب آنرا با خمیر نان بخورند فربه میشوند . رود « ارس » در صحرای « بلاسجان » واقع در کرانه دریا و در امتداد « برزند » تا « برزعه » و « ورنان »

۱ - « ر » : « الیذین » ظاهرا مربوط به قلعه « بد » پناهگاه خرمیان (بیروان بابك خرم دین) بوده و قدمگاه « موقف رجل » در آنجاست و می نورسکی این نام را « موقف رجل » (اقامتگاه شخص » خوانده است . « بد » شهری است میان الران و آذربایجان و در آن آب معدنی وجود دارد که تب را از بین میبرد . این شهر میبایستی در فاصله بسیار دور در جنوب رود ارس و در بکی از توابع ارس نزدیک کوه هشتاد سر واقع باشد .

۲ - در متن عربی « ضباب » بمعنای مه نوشته شده ولی منیورسکی آنرا مکس که بمعنای « ذباب » است ترجمه نموده - مترجم

و «بیلقان»^۱ جاری است. در این صحرا پنجهزار قریه یا بیشتر وجود دارد که همه ویران است ولی دیوارها و بناهای آن بواسطه خوبی جنس خاک آنجا هنوز برپا میباشد و تغییر نکرده است. گفته میشود این دهات به «اصحاب الرس»، که خداوند از آنها در قرآن مجید نامبرده، تعلق داشته و میگویند آنها از عشیره جالوت بودند که بواسطه خود داری از پرداخت خراج بدست داود و سلیمان بقتل رسیدند. جالوت در اورمیه کشته شد و قبر او و همچنین کلیسای فتح و کلیسای عز در اورمیه میباشد. ۱۷- در اورمیه نیز دریاچه شوری واقع است که در نزدیکی آن گیاه و حیوان یافت نمیشود. در میان دریاچه کوهی است بنام کبوزان و در آن قریه‌هایی وجود دارد که محل سکونت دریانوردان کشتی‌های این دریاچه است^۲ محیط دریاچه پنجاه فرسخ و عرض آن یک شب پیموده میشود. از این دریاچه نمک بلوری مانند توتیا استخراج میشود. در ساحل شرقی آن چشمه‌هایی وجود دارد که آب آنها در مجاورت با هوا به سنگ تبدیل میشود و نیز چشمه‌های دیگری در آنجا یافت میشود که از آنها آب تلخ و ترش

۱- «ر»: «بردع» در قرن دهم میلادی از شهر های بزرگ فققاز در نزدیکی مصب رودخانه «ترتر» به رود «کر» و مجاور قریه فعلی «بردع» بوده؛ «ورثان» شهری در ۴۵ کیلومتری جنوبی محل تلاقی رود «ارس» و «کر» واقع بوده و خرابه‌های آن اکنون در مقابل ایستگاه راه آهن «داشبرون» دیده میشود؛ «بیلقان» در قرن دهم میلادی شهر مهمی بوده و در قرن ۱۳ بدست مغولها ویران گردیده و خرابه های آن اکنون بنام «اورن قلعه» کشف و در سال ۱۹۵۶ در آن کاوش شده است.

۲- «ی»: «آب این دریاچه تلخ و بدبو میباشد و هیچ قسم حیوان و ماهی در آن زیست نمی کند.

و شور بیرون می آید و بدریاچه میریزد. هرگاه از این آب روی جیوه ریخته شود فوراً آن را خرد کرده مبدل به سنگ خشک می سازد. در «کبوزان» نیز يك قسم سنگ سفید نرم موجود است که سرب را هنگام گداختن سفید و برنگ قلع و نزدیک به نقره می سازد. در کوههای مزبور دژهای محکمی یافت میشود.

۱۸- این دریاچه از یکسو بنقطه ای میرسد که «دره کر» نام دارد و در آن سنگهای عجیب یافت میشود. در آنجا، درجهت سلماس، يك چشمه معدنی عالی و خوب و کم خطر (ص ۱۸۵/ب). و پرفایده موجود است. این چشمه «زراوند» نام دارد و همه مردم بر آنند که بهترین آب معدنی جهان در آن وجود دارد. شوره زراوندی نیز متعلق به آنجا میباشد. هرگاه انسان یا حیوان زخم داری داخل این آب شود دملهایش باز و چرکهایش بیرون آمده، نرمی و شکستگی استخوانهای زیر زخم بهبود می یابد و بدن زخمی از چرك پاك میگردد و شخص از آسیب زخمها مصون می ماند.

یاد دارم شخصاً یکنفر، مبتلا به جرب و طاسی و قولنج و درد قلب و پا و سستی اعصاب و تب لازم و اندوه همیشگی، را به آنجا بردم، وی تیری بگوشت بدنش اصابت نموده و نوك فلزی تیر در آن فرو رفته و همچنان در آنجا چسبیده بود. من شب و روز ناظر درد کبد و رنجهای او بودم. اوسه روز در آن آب حمام گرفت و در نتیجه آن تیر از بینش بیرون آمد زیرا آنجا بهست ترین جایی بود که تیر بدان راه یافته بود. من مانند این

آب را بجز در شهرهای «تیز» و «مکران» ندیده‌ام و چون بشرح مسافرت خود بنقاط مزبور برسم بخواست خدا توضحات لازم در باب خصوصیات آن خواهم داد .

از مزایای این چشمه معدنی آنکه جوی دیگری نزدیک آن جاری است که آبش گوارا و خنک است و چنانچه شخص از آن بنوشد از دیفتری «الخوائیق» و اتساع عروق نازک طحال مصون میماند . این آب بآسانی سودا و زرداب را دفع می‌کند . هرگاه شخص شب کور چشمان خود را با آن آب سرد شستشو دهد چشمانش بینا میشود و هرکس گل آن چشمه را بو کند دیدگانش از برف زدگی ناپینا نمی‌شود . حیواناتی که داخل این چشمه میشوند خود و بچه‌هایشان هرگز به جرب مبتلا نمی‌گردند . رودخانه‌های زیادی بدریاچه ارومیه میریزد .

۱۹- شوره ارمنستان از این دریاچه و دریاچه دیگری، که ماهی طریخ در آن صید می‌شود، تأمین میگردد . (مقصود دریاچه وان است - «م») در «باجنیس» نیز شوره وجود دارد . این مکان شهر «بنی سلیم» است و در آن معدن نمک مرغوب و نیز معدن نمک اندرانی و معدن طباشیر فرنگی «مغنسیا» و معدن مس یافت میشود . این معدن در «حیزان» واقع است و توتیای جنس «محمود» و قورباغه‌ای «ضفادعی» از آن بدست می‌آید و کمی زاج سیاه از جنس نامرغوب با آن مخلوط است . نمک ارمنستان نیز از نمک «حیزان» پست تر است . همچنین در آنجا گل مریم

«خزামী»^۱ و درمنه «شیخ»^۲ میروید. گیاه اخیر از درون خود کرم بیرون میدهد ولی درمنه ترکی از آن قویتر و مؤثرتر است. در ارمنستان نیز *افستین عالی^۳ (ص ۱۸۶ الف) و «افیمون»^۴ خوب میروید و همچنین «اسطوخودوس»^۵ و گیاههای مفید دیگر زیاد است. سنبل رومی نیز در آنجا یافت میشود.

۲۰- میان ارمنستان و آفلوغونیه^۶ شهر بزرگی است که هیچ دانشمند از خود بیرون نمی دهد. در گذشته نیز^۷ همینطور بوده و این امری طبیعی است. این شهر دارای دژهای مستحکم^۸ میباشد، از جمله دژ و ریمان است که در میان دریاچه و بر فراز قلّه کوهی واقع است که تسخیر پذیر نیست. در آنجا نهری بنام نصیبین موجود است که بزمین فرو میروند. در میان مردم این مکان

۱- «خزামী» گیاهی است که گل آن بسیار خوشبو میباشد و سفید آن به گل مریم معروف است و بفارسی آنرا خیری دشتی می نامند - مخزن الادویه. مینورسکی آنرا «اسطوخودوس» ترجمه نموده در صورتیکه این گیاه در جای دیگر همین مقاله جدا گانه نام برده شده. مترجم.

۲- «شیخ» گیاهی است شبیه به آفستین رومی و شبت و آنرا درمنه (خارا کوش) می گویند و برای دفع جانور معده و تب های عفونی و داء الثعلب و خوره و تنگ نفس مفید است. در داخل ساقه این گیاه یک نوع کرم تولید می شود که سایر حشرات را دفع می کند - نقل از مخزن الادویه. مترجم

۳- «م»: Artemisia Absinthium که ظاهراً همان گیاه کرم دار Wormwood است.

۴- یک قسم آویشن- مترجم. مینورسکی آنرا Guscuta Epithimum یا Flachsseide نوشته ولی می گوید این کلمه مشخص نیست.

۵- Lavendula Stoechos

۶- «ی»: از شهرهای آرامنه از نواحی ارمنستان.

۷- «ی»: و هیچگاه مرد فاضلی از آنجا بیرون نیامده.

۸- «ی»: و دهات (رستاق).

جذام شیوع دارد زیرا مردم کلم زیاد می‌خورند . اهالی آنجا پر مکر و حيله‌اند . در این باب یکی از دوستان من از آنها دفاع نموده عقیده داشت که حيله گر نیستند . وی میگفت هرگاه یکی از آنها بی چیز باشد دوست ندارد همشهری‌هایش او را باین وضع ببینند و این صفت خود نشانه بزرگواری طبع و پاکی طینت ایشانست . مردم این شهر بسیار مهمان نوازند و از راهبان خود اطاعت می‌کنند ، تا اندازه‌ای که وقتی یکی از آنها در آستانه مرگ می‌افتد کشیش را خواسته باو پول میدهد و نزد او بگناه خویش اعتراف می‌کند و کشیش برایش طلب آمرزش مینماید و عفو گناهان دیگر او را نیز تضمین می‌کند . میگویند کشیش ردای خود را پهن می‌کند و هر بار (ی: مریض) گناهی را نام می‌برد کشیش دست خود را باز می‌کند و سپس می‌بندد (ی: و چون از اعتراف بگناه خود فراغت یافت کشیش مثل اینکله میخواهد چیزی را بگیرد یکدست را بر دست دیگر میگذارد) و میگوید آنرا گرفتم . آنگاه (ی: خاك) گناه را بدرون ردای خود می‌اندازد و چون از گناهان او چیزی باقی نماند (ی: از اعتراف بگناهان خود فراغت یافت) کشیش (ی: اطراف) ردا را جمع کرده با خود بیرون میرد و میگوید: « گناهانت را بردم و به بیابان می‌اندازم » (م: انداختم) ، و نزد خود به عفو و آمرزش بیمار اعتراف میکند . این رسم (ی: عجیب و غریب) در هیچیک از ادیان دیگر وجود ندارد و فقط مخصوص آنها میباشد که طایفه‌ای از ارامنه هستند . این طایفه هنگام خواندن انجیل نغمه‌هایشان از آهنگ سایر مسیحیان دلچسب‌تر است . آهنگ آنها در دل شخص اندوهگین

که طبعاً بیشتر بنوحه سرائسی علاقه دارد از شور و نوای عربی مؤثر تر است و او را بیشتر بگریسه می‌آورد. ترانه‌های آنها در دیرها نیز برای شنونده خوشحال فرح انگیزتر است، زیرا سرور و بخوشی از تکرار آهنگهای مفرح تولید میشود. میگویند ترانه‌های آنها با تارهای موسیقی درست تطبیق می‌کند و دلچسب است. ۲۱- در ارمنستان کوهی است بنام ماسیس که از دامنه‌آن چشمه‌های فراوان جاری است. این چشمه‌ها بوضعی است که کم و زیاد نمی‌شود و آب آنها در تابستان خنک و در زمستان گرم و گوارا میباشد (ص ۱۸۹ رب). قله این کوه در زمستان و تابستان از برف پوشیده شده و در میان برف آنجا کرم‌های بسیار بزرگ تولید میشود که طول هر کدام در حدود بیست ذراع و قطر آن ده ذراع است.

در ارمنستان چشمه‌هایی وجود دارد که آب آنها نرش و منهل است. بیشتر این چشمه‌ها در اطراف کوه مزبور واقع است. در ارمنستان در جهت شرقی يك معدن از زرنیخ فراوان موجود است. در آنجا معدنهای زاج و گوگرد کم است و معدن نقره و طلا یافت نمیشود.

در ارمنستان ارزانی زیاد است ولی غالباً قحطی بسیار سختی روی میدهد. این کشور آفات^۱ زیاد دارد. سنگهای پر خاصیت در آنجا فراوان است. در این کشور در سال بازارهای متعدد تشکیل میشود و کالای زیادی از اسب^۲ و پارچه‌های ابریشمی و

۱- مینورسکی این کلمه را «آفاق» خوانده در صورتیکه «آفات» صحیح است و در کتاب «روسی هم» همبیطور اصلاح شده. مترجم

۲- «خ» - «ر»: فرس» بمعنای اسب ولی مینورسکی «فرش» خوانده.

زری و غیره بفروش میرسد . در ارمنستان آثار تاریخی کم است .
در آنجا معدن سنگ مرغش « مرعشیت » زرد وجود دارد ولی
جنس سنگ مرغش قریه « نمرآور » واقع در سرزمین « شیز » از
آن مرغوبتر است و کمان نمی‌کنم مانند آن را دیده باشم .
۲۲ - ارمنستان به کوه‌های « حور » (* جبل جور) و کوه
« داسن » ، سپس به کوه‌های « حرائیه » (* جرامقه) و « نریز »
متصل است .

۲۳ - منطقه « نریز » اقامتگاه^۱ قبیله « طیء » و مکانی است
که « ابوتمام » و « بهتری » (شعرای نامی عرب - مترجم) بدانجا
روی می‌آوردند . فرمانروای آنجا علی بن مرالطائی مورد مدح و
ستایش بود و شعرا نزد او میرفتند و با تحف و هدایا باز میگشتند ،
تا آنکه يك تیره از کردها بنام « هذبانی » بدانجا تسلط یافتند
و ساختمانها و دهات آنرا ویران ساختند و آثار تاریخی آن را از
بین بردند . این رفتار تازمانی از طرف آنها ادامه داشت . سپس
چون حکومت رو به ضعف گذارد و کردها خود را از مطالبات
و مراجعات حکام و امراء در امان دیدند ، خرابی‌ها را ترمیم نمودند
و مانند پیشینیان بکار عمران و آبادی پرداختند و دهات آنجا را
تا حدود « سلق » و « دینور » و توابع « شهر زور » وسعت دادند .
۲۴ - « شهر زور » شامل شهرهای کوچک (ی : دوشهر) و
دهات متعدد است . در آنجا شهر بزرگی واقع است که اکنون

۱ . در متن خطی « حافرة » نوشته شده و مینورسکی از روی حدس حکومت

نشین ترجمه نموده ولی بنظر میرسد صحیح کلمه مزبور « حاضرة » مقابل « بادية »
بمعنای آبادی و اقامتگاه باشد - مترجم .

مرکز شهر زور است و «نیم ازرای»^۱ نامیده میشود. مردم این شهر بر علیه حکومت شوریده و با این مخالفت و عصیان خود را سرگرم ساخته از آن لذت می‌بردند. شهر مزبور در میان بیابان و مردم آن زورمند و جسورند و از خود دفاع می‌کنند و حوزه خود را حراست مینمایند. دیوار شهر هشت ذراع کلفتی دارد. بیشتر امرای آنجا از خود کردها میباشند. در این محل عقرب‌های کشنده (ص ۱۸۷ / الف) فراوان است و از عقربهای نصیبین خطرناک‌ترند. مردم آنجا از علاقمندان و موالیان عمر بن عبدالعزیز میباشند و کردها ایشان را به قیام بر علیه امرا و مخالفت با خلفا تشویق مینمودند زیرا آنجا محل ییلاقی شصت هزار خانوار از کردهای مختلف «جلالی» (خ- حلالیه) - «یابسانی» (ی: باسیانی) «حکمی» و «سولی» میباشد. این عشایر در آنجا زمین و کشتزار دارند و بیشتر خواربار خود را از صحراهای آن بدست می‌آورند. در نزدیکی «نیم ازرای» کوهی بنام «شعران» و کوه دیگری موسوم به «زلم» واقع است. در این کوه «حب الزلم» که برای تقویت بقاء مفید است وجود دارد و من آنرا در جای دیگر ندیده‌ام.

۲۵ - از آنجا تا «دیلمستان» هفت فرسخ است. این محل قریه‌ایست (ی: نزدیک شهر زور و در فاصله نه فرسخی آن) که دیلمی‌ها در زمان پادشاهان ایران چون از سرزمین خود بقصد غارت بیرون میرفتند در آنجا اردو می‌زدند و کسان و اموال خود را در آن مکان می‌گذاشتند و شب هنگام برای تأمین زندگی خانواده‌های

۱ - ر: نیم از راه (نیمراه) نام شهر عمده شهر زور است که در قسمت غربی جبال ودر ایمنه راه نیسفون و شیز واقع بوده.

خود در اطراف بخرابکاری^۱ می پرداختند و چون از چپاول فراغت می یافتند باردوگاه و از آنجا بجایگاه اصلی خود باز می گشتند. این مکان تا با امروز بنام آنها « دیلم » معروف است.

۲۶ - در شهر زور شهر دیگری وجود دارد که مردم آن از حیث عصیان و شجاعت ضعیف تر از مردم دیلم می باشند. این شهر « پیر » (پیر) نام دارد و مردم آن شیعه صالحی زیدی هستند که بدست زید بن علی غ اسلام اختیار نموده اند. پیر اقامتگاه اشخاصی پلید و غارتگر است. مردم « نیم ازرای » یکبار بساکنین آنجا یورش بردند و از روی تعصب دینی و بخاطر پشتیبانی از شریعت آنها را بقتل رسانیدند و آتش انداختند و اموالشان را چپاول کردند. این واقعه در سال ۳۴۱ هـ روی داد.

۲۷ - میان دو شهر (نیم ازرای و پیر) شهر کوچکی است که بآن « دزدان »^۲ می گویند. ساختمان آن بسبك ساختمان « شیز » است و در داخل آن دریاچه ایست که به بیرون شهر راه دارد. دیوار آن بقدری ضخیم است که چارپایان بر بالای آن رفت و آمد می کنند و کردها و امراء و رعایا بدانجا راه ندارند. من رئیس آنجا را که امیر می خوانند بارها دیده ام که در برج بلندی که بر بالای دروازه شهر ساخته شده نشسته بود. حاضرین مجلس او می توانستند از آنجا تا مسافت چند فرسخی را مشاهده کنند. امیر شمشیر برهنه ای در دست داشت و بمحض اینکه در نقاط دور

۱ - می نورسکی « عاسین » خوانده و در نسخه خطی « عاشین » و در باقوت « غائین » ذکر شده ولی در کتاب روسی « عائین » بمعنای خرابکاران تصحیح شده که صحیح تر بنظر میرسد. مترجم

۲ - دزدان شهر کوچکی در شهر زور و ظاهراً در نفوسد بوده . . .

دست سوارانی مشاهده مینمود شمشیر درخشان خود را تکان میداد و بی درنگ رعایا و کله‌ها که در صحرا پراکنده بودند وحشت زده گرد آمده شهر روی می‌آوردند. در دزدان يك مسجد جامع وجود دارد. آنجا شهر پیروز مند (منصوره) است و می‌گویند داود و سلیمان ع برای نصرت آن و مردمانش دعا نموده‌اند^۱. در نتیجه این شهر همیشه از حمله و دستبرد دیگران مصون مانده است. و نیز گفته‌اند طالوت از آنجا بوده و بنی اسرائیل در آن شهر پیروز شدند بدین طریق که جالوت از طرف شرق و داود از غرب حرکت نمودند و خداوند داود را بر او پیروز ساخت.

شهر مزبور را دارا فرزند دارا بنا نموده و اسکندر بر آن غلبه نیافت و مردم شهر هم او را نپذیرفتند. مسلمانان نیز نتوانستند آنرا فتح کنند. ولی مردم آنجا پس از آنکه مسلمانان از تسلیم ایشان مأیوس گردیدند، اسلام اختیار نمودند. می‌گویند مردم این شهر، که تا با امروز در آنجا حکمرانی می‌کنند، از اولاد طالوت (Saul) می‌باشند و کشور آنها مجاور «خانقین» و «کرخ جدان» است. کرخ جدان^۲ انگور مخصوصی بنام انگور «سوتایا» دارد. تراخم و آبله در آنجا کم است.

۲۸ - در سر راه شهر زور به خانقین رود خانه‌ای بنام «تامرا» (دیاله. م) واقع است. در خانقین چشمه نفت بزرگ و پرسودی وجود دارد. بر روی رود خانه پل بزرگی با بیست و چهار چشمه

۱ - مینورسکی بجای «منصوره» «منصوبه» خوانده ولی با توجه باخر

جمله (دعای داود و سلیمان برای نصرت شهر) منصوره صحیح بنظر میرسد. مترجم.

۲ - ر: کرخ جدان محلی واقع در میان شهر زور و عراق است.

بنا شده و طاق هرچشمه به عرض بیست ذراع است و جاده خراسان به کوفه و مکه (ی: و بغداد) از آن می گذرد. این راه بقصر شیرین منتهی میشود. قصر شیرین دارای ساختمانهای بلند (وعظیم - ی) است که دید انسان از تعیین ارتفاع آن عاجز و فکر از پی بردن بآن قاصر است. این بناها شامل ایوانهای پیوسته بهم و خلوتگاهها و انبارها و کاخها و سقفهای ضربی و گردشگاهها و بالکونها و میدانها و شکارگاهها و اطاقها و کاخهایی است که بر فراز تپه برپا شده و مدتی وقت می خواهد تا شخص خردمند به کیفیت آن پی ببرد.

این آثار از قدرت و شوکت و روزگاران درازی حکایت می کند و برای مردم بینا عبرت انگیز است.

پادشاهی که این شهر را بنا نموده ابرویز (خسرو پرویز - م) است.

۲۹ - در «حنوان» نیز آثاری شبیه به بناهای قصر شیرین موجود است. از آنجا به «طاق حجام» (م: اکنون «طاق گرا» نام دارد). و آن طاقی سنگی، در سر راه، واقع در تنگه ای میان دو کوه، و دارای سقف بلند و شگفت آور است. از آنجا به «ماذروستان» و در آن (ی: محلی است که در آن) ایوان عظیمی قرار دارد. در جلوی آن سکوی بزرگ و (ی: اثر) باغ مخروبه ای واقع است که بهرام گور آن را ساخته و (ی: می گویند) در نیم رخ آن، که بسوی شرق و خراسان (ی: و سمت کوهستان) است، برف می بارد و بر نیم دیگر آن، که در جهت عراق است، (ی: هرگز) برف نمی بارد.

از آنجا به « مرج القلعه » ، و آن مرغزار وسیعی است که در آن آثار شکفت انگیز قلعه‌ای از ساختمانهای زمان « عاد » وجود دارد .

۳۰ - آب حلوان آلوده و ناسا گوار و گویگردی است . در (ی : آبهای) آن گل خرزهره « دغلی » می‌رویند . مانند انار حلوان را در هیچ شهری (ی : در دنیا) ندیده‌ام . آنجا نیز انجیر عجیبی دارد (ی : که بسیار عالی و بواسطه مرغوبی جنس) آن را شاه انجیر می‌گویند (۱۸۸ / الف) . در نزدیکی حلوان کوهی است که چند چشمه آب گوگرد دارد و بیماریهای زیادی با آن معالجه میشود . و نیز در آن نزدیکی کوه دیگری است که بر بالای آن صومعه‌ای بنام « دیر الغار » (ی : « دیر الغادر » بر فراز کوه در نزدیکی حلوان عراق) برپا میباشد . دیر مزبور از اینجهت باین اسم نامیده شده که بعضی مردم می‌گویند ابو نواس چون بقصد خراسان از عراق بیرون آمد باین صومعه رسید . در آن جا راهبی زیبا و خوش اندام و هرزه (شلف)^۱ اقامت داشت . وی ابونواس را دعوت کرد و بدون غرض و هدف از او پذیرائی نمود . چون با هم نوشیدند ابونواس از او خواست با یکدیگر مبادله (معاشفه مترجم) کنند . راهب تقاضایش را پذیرفت و چون از ابونواس کام گرفت و ثوبت بخودش رسید وی را فریب داد و باو تسلیم نشد . از اینرو ابو نواس او را کشت (ی : و رفت) . و از آنزمان (ی : پس از او راهبی در آن دیر نیست) کسی در آنجا اقامت ندارد

۱ - باقوت مشلف یا بلند قامت نوشته ولی مینورسکی و کتاب روسی شلف

نوشته‌اند و صحیح بنظر میرسد - مترجم .

و مکان مزبور محل خوش گذرانی جوانان ظریف حلوان است و باینجهت در آنجا به عیش و نوش می‌پردازند. علت دیگر آنست که در جای با صفائی واقع است. بر بالای دیر بیت زیر، که می‌گویند بخط ابو نواس است، نوشته شده :

راهب بخود انصاف راه نداد زیرا با مردم ازدواج نمود و خود حاضر بنکاح نشد^۱

۳۱- در «مرج القلعه» شهر زیبائی وجود دارد که هوای آن بسیار سرد است و آبهای سردی نیز در آن جاری است. در آنجا قلعه ویرانی مشرف بر باغهای شهر موجود است که گفته میشود پرویز یکی از پسران خود را در آن بقتل رسانیده و دژ مزبور بر اثر این پیش آمد ویران شده است. سپس «بجکم» ترك خواست آنرا از نو بسازد ولی پیش از انجام این منظور درگذشت.

از آنجا (ی: از مرج القلعه بسوی طزر رفتیم) به طزر، و آن شهری است که در وسط بیابان پهناوری واقع است و يك مسجد دارد. در آنجا نیز ایوان بزرگی موجود است که از بناهای خسروکرد بن شاهان است و بجز آن اثر دیگری در این شهر دیده نمی‌شود.

۳۲- از طزر بسوی راست به ماسندان (م-ر: ماسبدان) و مهر جانفدق (م: ر: مهر جانفدق) میروند که شامل شهرهای متعدد از جمله «اریوجان» است.

این شهر زیبا در دشتی میان کوههای پر از درخت واقع

است و در آن آبهای معدنی و گوگردی و معدن زاج و شوزه و املاح دیگر وجود دارد. آب آن به بند نجین (م: مندلی) می‌ریزد و نخلستانها با آن آبیاری میشود: در شهر مزبور فقط سه چشمه معدنی و چشمه دیگری موجود است که هرگاه شخص از آب آن تنقیه کند به اسهال سخت مبتلا میشود و چنانچه از آن بنوشد مقدار زیادی اخلاط بر می‌گرداند. این آب برای اعصاب سر زبان آور است.

از آنجا تا «رد» (ی: رن) و «براو» چند فرسخ است. در آنجا (اریوجان) آرامگاه مهدی^۱ واقع است. یگانه اثری که در این شهر دیده میشود ساختمانی است که شکل خارجی آن از میان رفته و چیزی از آن باقی نمانده است.

سپس از آنجا به «سیروان» میروید. در این مکان آثار زیبا و ساختمانهای عجیب موجود است. آنگاه به «صیمره» (۱۸۸/ب) میروید. صیمره نیز شهر زیبایی است که در آن درختان خرما و زیتون و گردو و برف و میوجات کوهستان و دشت با هم دیده میشوند. میان صیمره و «طرحان» پل بزرگ زیبا و عجیبی بر پا میباشد که دو برابر پل خانقین است.

۳۳- از آنجا به «قرمیسین» (کرمانشاه) و آن شهر عجیب و زیبایی است. در این شهر آثاری وجود ندارد. فقط ساختمان خانه‌ای دیده میشود که می‌گویند بسیار شکفت آور است. ما در سال سیصد و چهل چیز عجیبی در آنجا مشاهده نمودیم و آن این

بود که مردی^۱ از سران آنجا خواست برای خود و خانواده و همراهانش خانه‌ای بسازد. معماران نقشه آن را برایش ترسیم نمودند و بمحض آنکه شروع به پی‌کندن نمود ساختمان نمایان شد. پس از کاوش دید ساختمان مزبور درست بشکل خانه‌ای است که برایش ترسیم شده و از حیث اطاقها و سالن‌ها و پله‌ها و حیاط‌ها و سقف‌ها و اطاقهای خواب هیچ اختلافی^{۲*} با آن ندارد. می‌گویند این بنا کار شخصی است که مجسمه شب‌دیز را ساخته است ((گمان می‌کنم این خبر نیز از خیال بافی‌های ابودلف باشد))^۳.

۳۴ - (ابودلف) گفت تصویر در یک فرسخی شهر قرمیسین واقع و عبارت از مردی سوار بر اسب است که از سنگ ساخته شده و زرهی بتن دارد. زره مزبور و میخپهایی که بر آن کوبیده شده چنان مینماید که با هیچ بند آهنی بهم نپیوسته^۴ بطوریکه بیننده خیال می‌کند (آن مرد - مترجم) در حال حرکت است. این نقش تصویر ابروین (پروین) سوار بر اسب خود شب‌دیز است و در روی زمین مانند ندارد.

در طاقی که این تصویر موجود است نقش‌های چندی از زن و مرد، پیاده و سوار دیده میشود و جلوی آن مردی در لباس

۱ - خ: «رجلین... ارادا» دو مرد خواستند. ولی بدنبال آن ضمیر مفرد آورده و مقصود يك مرد است.

۲ - خ: «لابغار» ولی مینورسکی «لابقابر» تصحیح نموده و صحیح بنظر میرسد. وی می‌گوید دوستانش مرحوم عباس اقبال و دکتر م. ا. اسمعیل عقیده دارند صحیح آن «لابقادر» (اقتباس از سوره ۱۸ آیه ۱۷ قرآن مجید) میباشد.
۳ - یادداشت مخاطبان ابودلف.

۴ - مینورسکی «لابهرم» خوانده ولی در متن خطی «لابحزم» قید و در کتاب روسی هم اینطور ترجمه شده و صحیح بنظر میرسد - مترجم

کارگری بنظر میرسد که کلاهی بر سر و کمر بندی بکمر و ییلی^۱ در دست دارد و کوئی با آن بکندن زمین مشغول است و آب از زیر پای او جاری است . از این مکان به پلی میروید^۲ که بر بالای رودخانه وسیعی نصب شده و از حیث ساختمان مانند پل خانقین یا محکمتر از آنست .

۳۵ - از آنجا بکوه بلندی بنام سمیره (میروید - مترجم) که مشرف بر اطراف است و در آن تصویرهای ظریف و نقشهای زیبائی موجود است که گفته میشود بدستور خسرو پرویز برای فرهاد حکیم ترسیم شده است^۳ . در پائین این مکان يك پل عظیم با ساختمان عجیبی بر روی رودخانه گودی نصب شده .

۳۶ - سپس از این پل گذشته به قریه بزرگ و بسیار آباد و پر برکتی میرسید که « ابا ایوب » نام دارد و یکی از مردان قبیله « بنی جرهم » (۱۸۹ / الف) منسوب است که کنیه اش ابو ایوب است و آن را بنا نموده . (ی : « با ایوب » مخفف « ابی ایوب » میان قرمیسین و همدان در طرف راست جاده است و گفته میشود منسوبست به مردی از قبیله)

در آنجا يك سکوی بزرگ سنگی موجود است (۴) که قسمتی

۱ - در نسخه خطی « بالکانه » و مینورسکی « بالکان » خوانده که مفهوم نیست - در کتاب روسی : بال کانه . . . (ییلی در دست دارد کوئی . . .)

۲ - مینورسکی بجای « تسیر - میروید » « یسیر » نوشته و باشتباه اینطور ترجمه کرده : آب از زیر پای (شاه ؟) جاری « یسیر » و بطرف پلی واقع بر بالای رودخانه وسیعی روان است .

۳ - « ابروینز کلف علها لفرهاد الحکیم » ولی مینورسکی ترجمه نموده : خسرو پرویز فرهاد حکیم را مأمور این کار ساخت !

۴ - ی : و در آن ساختمانهایی بوده که خراب شده است .

از سنگهای آنرا یکی از کردها کنده و با آن دژ بزرگی بنام «سرمناخ» (م: سرماج) در کوهی که مشرف بر این قریه است بنا نموده .

۳۷ - بعد از آنجا پلی بزرگتر و محکمتر از پل پیش گفته بنام پل نعمان «قنطرة النعمان» موجود است. علت ساختمان این پل آن بود که «نعمان بن منذر» در یکی از سفرهای خود برای دیدار خسرو از رودخانه بزرگ و عمیقی که عبور از پستی و بلندیهای آن دشوار بود می گذشت و در راه زنی را دید که می خواست با کودک خود از آنجا بگذرد. چون موکب (ی: مرکب) نعمان باو نزدیک شد او که پیراهن خود را بالا زده و بچه اش را در آغوش گرفته بود با ترس و وحشت پیراهن را پائین انداخت و ناگهان کودک از آغوشش در آب افتاده غرق شد. نعمان از مشاهده این وضع متأثر و اندوهگین گشت و نذر کرد در آنجا پلی بسازد. سپس برای انجام این کار از خسرو اجازه خواست و او برای آنکه از عربها در کشور غیر عرب (عجم) اثری موجود نباشد. چنین اجازه باو نداد. پس از آن هنگامی که بهرام چوبین (ی: گور) بجنک باپرویز قیام نمود از نعمان کمک خواست، نعمان تقاضایش را باچند شرط پذیرفت: از جمله: نصف خراج «بیرس» و «کوئی» (ی: کوئا) رانیول او کند و او پلی را که گفتیم بسازد. بهرام چوبین تقاضایش را پذیرفت و چون آنجا را ترك گفت نعمان پل مزبور را بنا نمود^۱

۳۸- از این پل^۱ به قریه معروف به «دستجرد کسرویه»^۲ میروید. در این قریه ساختمانهای عجیبی از کوشکها و ایوانها موجود است که همه آنها با سنگهای تراش قالبی بنا شده و هر بیننده بدون تردید خیال میکند تمام آنها از سنگ يك پارچه ساخته شده است. از آنجا بقریه دیگر بنام «ولاستجرد» (ی: ولاستجرد) (میروید- مترجم). در این قریه چشمه سارهایی وجود دارد و میگویند تعداد آنها به یکهزار میرسد. آب این چشمهها بهم پیوسته و تشکیل يك نهر را می دهد. از آنجا (ی: از ولاستجرد به مازران رفتیم) به «ماذران» (ی: يك منزل است) و آن در ناحیه ای است که آب زیادی از آن جاری است و یکصد آسیاب در نقاط مختلف با آن می گردد. در آن مکان کاخ خسرو واقع است و آن بنای عظیمی است که در برابر آن سرسره و باغ بزرگی قرار دارد.

۳۹- از آنجا به «قصر اللصوص» (کاخ دزدان) محل کنگاور امروز- مترجم» (ی: رفتیم). ساختمان این کاخ بسیار عجیب است و بر روی يك ایوان آجری که بیست پا از زمین بلندتر است بنا شده. در این کاخ ایوانها و کوشکها (۱۸۹/ب) و خزانه هائی است که از آنچه گفته شد عالی تر و با شکوه تر است. زیبایی- ساختمان و نقش های آن دیدگان را خیره می سازد. این کاخ بواسطه فراوانی شکار و گوارائی آب و مرغزارها و دشت های با

۱ - یاقوت مینویسد قطرة النعمان نزدیک نهاوند است.

۲ - دستجرد خسروی ظاهراً همان خسروی مرز امروزی ایران و عراق

است. مترجم.

صفای اطراف آن دژ محکم (ی: و منزل) و گردشگاه مخصوص پرویز بوده. در نزدیکی آن شهر بزرگی است که يك مسجد دارد. ۴۰ - از آنجا بمکانی (ی: رفتم) که به آشپزخانه خسرو معروف است و چهار فرسخ (تا قصر اللصوص - مترجم) فاصله دارد. این آشپزخانه عبارت از ساختمان بزرگی در میان بیابان است و در اطراف آن هیچ آبادی وجود ندارد. بطوریکه گفتیم پرویز به «قصر اللصوص» میرفت و پسرش شاه مردان در اسدآباد پیاده می‌شد. از آشپزخانه تا قصر اللصوص چهار فرسخ و تا اسدآباد سه فرسخ است و هر وقت شاه میل به غذا میکرد غلامان از قصر اللصوص به محل آشپزخانه که چهار فرسخ است دوسفره و همچنین قاب و قدح‌ها را دست بدست تا نزد شاه میرساندند و همین کار را از آشپزخانه تا اسدآباد که سه فرسخ فاصله دارد برای پسر شاه انجام میدادند. این قریه بنام «اسدبن ذی السرو الحمیری» نامیده شده (ی: اسدآباد قصبه‌ای است که اسد... آن را آباد نموده است).

۴۱ - از آنجا به همذان: همذان شهر دارا فرزند دارا میباشد. شهر قدیم در وسط همذان واقع است و آن شهر بزرگی است که بر روی ایوانی به بلندی سی ذراع بنا شده و چهار دروازه و طاقهای مرتفع دارد. چون زیبایی و استعداد آن مکان نظر دارا را جلب نموده بود آن شهر را در آنجا بنا کرد. محل مزبور قبلا بانلاقی نی‌زار و جایگاه جانوران درنده بود. سپس آب آن فرو نشست و شهر در آنجا ساخته شد. می‌گویند ابن شهر قدیمی بوده و هنگامی که اسکندر ذوالقرنین بدانجا حمله برد دارا با وزیران خود در باب ساختمان شهر مستحکمی که بتواند خانواده

خویش را در آن پناه بدهد و گنجینه‌ی خود را پنهان سازد مشورت نمود. یکی از آنها گفت: «شهر ویرانی در میان کوه‌های بسیار مرتفع و راه‌های سخت می‌شناسم و چنانچه پادشاه آن را بسازد و اندوخته‌های خود را در آن نگاهدارد و چهار هزار نفر از مردان مورد اعتماد را به نگهبانی آن بگمارد در برابر هرمتجاوزی پایداری خواهد نمود.» آنگاه مشخصات آنجا را برایش بیان نمود. دارا بدانجا رهسپار شد و پس از رسیدگی دقیق دانست که محل مزبور از هر گونه حمله متجاوزین مصون است. از اینرو شهر را در آنجا بنا نمود و خزانه‌های مخفی برای نگاهداری گنجینه‌های خود در آن ساخت و خانواده‌اش را بدانجا برد و چند تن از معتمدین را به نگهبانی آن گماشت. پس از جریان حوادثی که میان اسکندر و دارا روی داد ذوالقرنین آرتش عظیمی به همدان فرستاد که چندی برای تصرف شهر در اطراف آن ماندند ولی موفق نشدند. چون فرمانده نیروی مزبور خواست از آنجا دست بردارد و باز گردد مشاورین وی گفتند: «انصراف خود را به شاه بنویس و او را از جریان امر آگاه کن» (ص ۱۹۰/الف). او موضوع را به اسکندر گزارش داد و اسکندر هم به ارسطاطالیس مربی خود نوشت. ارسطو نقشه راه‌ها و کوه‌ها و رودخانه‌های آن محل را خواست و اسکندر وضع آنجا را ترسیم نمود و برای ارسطو فرستاد. ارسطو پس از مطالعه نقشه باو دستور داد در يك فرسخی بالای رودخانه آنجا بندی بسازد و سد محکمی بر آن بنا کند و چون یکسال بگذرد آب را باز کند و تعداد زیادی گاو و گاو میش و قاطر و الاغ با هم به آب بیندازد. در اثر فشار (آب

و حیوانات - مترجم) سد باز خواهد شد و بدنبال آن آب شهر سرازیر شده باروی آن را خراب می کند و دخول او را بشهر آسان میسازد . اسکندر چنین کرد و آب با فشار زیاد سد را باز نمود و دیوار شهر را از جای کند و تکه سنگ های بزرگی، که تا به امروز در کوچه های شهر همذان موجود است، با خود بدانجا برد. پس از آن همراهان ذوالقرنین داخل شهر شدند .

خاک همذان تمام با طلا آمیخته است و ذغال سنگ در آنجا کمیاب است و طلائی که بدست می آید معادل آن هزینه استخراج دارد و سودی از آن حاصل نمیشود، در همذان چشمه های معدنی وجود دارد و بجز معدن سطحی سنگ سنباده معدن دیگری در آنجا یافت نمیشود .

۴۲ - در آنسوی قریه ابوایوب (ی : باایوب) که به دکان معروف است در فاصله يك فرسخی آن قریه ای است که در آن دریاچه کوچکی قرار دارد . این دریاچه با آنکه بنظر ناچیز است بی اندازه عمیق میباشد . می گویند یکی از پادشاهان ایران در آن غرق شده و مادرش با پول فراوان بدانجا رفت و اعلام نمود هر کس جسد یا قسمتی از استخوانهای او را بیرون بیاورد هدایای فراوان خواهد داشت . آنگاه غواصان برای انجام این منظور کوشش زیاد نمودند ولی به عمق دریاچه دست نیافتند . چون مادر شاه وضع را چنین دید دستور داد تا دریاچه را پر کنند . سپس مقدار زیادی خاک بآنجا برده در آب ریختند ولی

دریاچه خشك نشد^۱ و چون از خشك كردن دریاچه خسته و ناامید گردید آنجا را در حالی كه يك تل بزرگ از خاك در آن باقی گذاشته بود ، ترك گفت . می گویند این خاك را در يك نوبت بدانجا حمل نموده بود تا مردم از مقدار بسیار زیاد خاك كه بآنجا فرستاده شده و نتیجه ای از آن بدست نیامده آگاه شوند . آب این دریاچه با آب « دینور » آمیخته و به رودخانه ای میریزد . این رودخانه از يك چشمه معدنی چند طبقه كه چند حوض در آنست می گذرد . آب از حوض پائین بیرون می آید و چون آب رودخانه زیاد شود و آن حوض پر گردد آب چشمه به حوض بالائی میریزد و بهمین ترتیب حوضهای بالا تا حوض اول پر میشود . و چون آب حوض بالائی كم شود (ص ۱۹۰ / ب) آب حوض پائین تر بالا می آید و بهمین ترتیب آب از حوضی به حوض دیگر منتقل میگردد . آب این رودخانه با آب (م : رود) صیمره یکی شده و با هم به (رود . م) سوس (شوش - م) میریزد .

۴۳ - بطوریکه خبر یافته ام هرگاه در آبی كه زیر پای شبذیز در قرمیسین (کرمانشاه) جاری است هزار درهم مسكوك فرو برید سپس آنها را با حرارت شمش كنید شش درهم بر وزن آن افزوده میشود . علت آن بر من معلوم نشد .

۴۴ - از همذان به نهاوند میروید . در این شهر يك گاو و يك ماهی سنگی زیبا موجود است و می گویند این دو مجسمه

۱ - ی : « سپس دستور داد خاکها را در کنار دریاچه بریزند و يك پشته بزرگ از آن تشكيل شد كه تا بامروز باقی است . او خواست تا مردم با اندكی از انجم هیچ کاری عاجز نبوده . آب این دریاچه به . . . می ریزد . »

طلمسی است که برای بعضی بیمارها که در آنجا شیوع داشته ساخته شده. در آنجا نیز آثار زیبایی از ایرانیان و همچنین در وسط آن يك دژ بسیار بلند با ساختمان عجیبی موجود است. در داخل آن قبرهائی از عربها، که در آغاز اسلام آنجا شهید شده‌اند، دیده میشود. قبر عمرو بن معدی کرب (خ: عمر معدی کرب) نیز در آنجا میباشد. آب آنجا بنظر همه دانشمندان مغذی و گوارا است. در این مکان نیز درخت جگن میروید که از آن چوکان می سازند و در سختی و محکمی در هیچ جا مانند آن یافت نمی‌شود.

میگویند هنگامی که مأمون در مرو بود فرستاده پادشاه روم (م: یونان) آنجا رفته نامه‌ای باو داد. مأمون پس از خواندن نامه چند نفر سرباز همراه او نمود و نامه‌ای به فرماندار نهادند نوشت و دستور داد که فرستاده پادشاه روم را در کاری که میخواهد آزاد بگذارد. چون نزد فرماندار رفت وی باو گفت: «هرچه میخواهی بکن». فرستاده بدروازه شرقی نهادند رفت و میان دو پایه آن را اندازه گرفت آنگاه نقطه وسط را بمق بیست ذراع حفر نمود و به سنگ بزرگی برخورد. سپس بدستور او سنگ را برداشتند. در زیر سنگ اطاق ظریفی نمایان شد و داخل آن دو صندوق طلائی در بسته بود. شخص مزبور آنها را برداشته با خود نزد مأمون برد. مأمون چند نفر همراه او کرد تا نزدارباش (پادشاه روم) رسیدند. هیچکس از محتویات صندوقها آگاه نشد.

۴۵ - سپس از آنجا به کرج (رقیم - مترجم) . در این شهر آثاری از پادشاهان ایران وجود ندارد بلکه آثار ساختمانهای باشکوه و زیبای تاریخی^۱ مربوط به خاندان ابودلف (م: المجلی) در آن دیده میشود که از وجود دولت عظیمی در گذشته حکایت می کند. آنجا آبهای معدنی و چشمه سارهای فراوان دارد. کرج محل اتصال راههای اهواز وری و اصفهان و همذان است^۲

۴۶ - بعد از آنجا قم است و آن شهر تازه ساز اسلامی است. در قم اثری از غیر اعراب (اعاجم) وجود ندارد. احداث کننده این شهر طلیحة بن الاحوص الاشعری^۳ بود. در آنجا چاه های آب وجود دارد و مانند آب آن از حیث خنکی و گوارائی در روی زمین یافت نمی شود.

می گویند گاهی در تابستان از آن چاهها برف بیرون آمده است^۴. ساختمانهای قم آجری و سردابهای بسیار خنك دارد (ص ۱۹۱/الف)

۴۷ - از آنجا تا ری کویر شوره زاری است که در آن کاروانسرا و مناظر و بناهای خیریه (خ: مصالح)^۵ موجود

۱ - مینورسکی بجای « ابنیه » یعنی ساختمانها « ابنیه » بمعنای دو فرزند (ابودلف) ترجمه نموده - مترجم .

۲ - م: این شهر بجز کرج کنونی است و در محل فعلی اراك واقع بوده .
 بشرح مینورسکی در مقاله ۴۵ رجوع شود .

۳ - ی: نخستین کسی که آن را بصورت شهر درآورد طلحه بود .

۴ - « و يقال ان الثاج ربما خرج منهافي الصيف » ولی مینورسکی چنین ترجمه نموده : گفته میشود که گاهی در تابستان در قم برف دیده شده ؟

۵ - مینورسکی و کتاب روسی « مصالح » خوانده و پادگان واسلحه خانه ترجمه کردند که با مطلب مربوط نمی شود .

است. در میان این کویر دژ بزرگی با ساختمان عظیم مربوط
بزمان عاد (عادی) وجود دارد (ق - ی)؛ که دیرکردشیر نامیده
میشود).

این دژ دارای برجهای بسیار بزرگ و بلند و نیز حصار ضخیم
و مرتفع است که از آجرهای بزرگ ساخته شده. در داخل دژ
ساختمانهای مستطیل و سقف های ضربی دیده میشود. مساحت
محوطه آن دو جریب یا بیشتر است. بر یکی از ستونهای دژ
نوشته شده: «نصب هر یک از آجرهای این کاخ با یک درهم و دوسوم
درهم و سه رطل نان و یک دانق (یک دانگ یا یک ششم درهم
— مترجم) ادویه و یک بطری شراب ناب انجام شده. هر کس
باور ندارد، اگر بخواهد سر خود را به ستونهای آن بکوبد».
اینجا «دیرالجص» معروف به «دیر گچین» است و اطراف آن
آب انبارهای بسیار بزرگ، که در میان سنگ حفر شده، وجود
دارد. در دیر^۱ هیچ اثری از ایرانیان موجود نیست زیرا اعراب
آثار فارسیان را از بین برده و ساختمانهای ایشان را ویران
نموده اند.

۴۸ - در وسط ری نیز شهر عجیبی با دروازه های آهنی و
باروی عظیم وجود دارد. این شهر یک مسجد جامع دارد و نیز
در وسط آن کوه بلندی است که بر فراز آن دژ محکمی بر پا
میباشد که «رافع بن هرثمه» آنرا بنا نموده و اکنون ویران
شده است. در نزدیکی این شهر کوهی بنام «طبرک» واقع است.

۱ - در نسخه خطی «والذی» «ضمیر عطف به دیر» نوشته شده و مینور. کی
والدین خوانده که صحیح بنظر میرسد ولی در کتاب روسی «ری» قید شده است.

این کوه مشرف بر شهر است و در آن ساختمانهای قدیم ایرانی و تابوت های سنگی^۱ موجود است، و نیز در آن معدنهای طلا و نقره یافت میشود، ولی در آمد آن کفاف هزینه اش را نمینماید. در جهت شرقی ری مکانی است بنام جیل آباد که ساختمانها و ایوانها و تاقهای بلند و استخرها و گردشگاههای زیبا و عجیبی دارد و مرداوینژ (مرداویج) آن را بنا نموده است. هر کس این آثار را می بیند بدون تردید گمان می کند از ساختمانهای قدیم خسروی میباشد.

در این مکان زندان بزرگ وهولناکی وجود دارد که اطراف آن را دریاچه بسیار عمیقی فرا گرفته و بر بالای آن يك دژ محکم کلی بر روی يك ایوان خاکی برپا میباشد. این دژ بقدری محکم است که نقب آن برای راه یافتن بخارج غیر ممکن است و هیچ تباهاکاری نمیتواند با توسل بهر گونه حيله از آنجا رهائی یابد. من هیچ ساختمانی از این نوع و مانند آن ندیده ام.

۴۹- در آن شهر يك مرد مجوسی اقامت داشت که در سال سیمصدوسی و سه در گذشت و من او را دیده بودم. وی سال بسال برای همه ارتش خراسان و همراهان و افسران آن شراب بسیار عالی و بره و بهترین میوه و خواربسا و هدایا تهیه می کرد. می گویند ظرفهای شرابی که سالیانه از منزل او برای مردم فرستاده میشد (ص ۱۹۱/ب) در حدود پنجاه هزار درهم ارزش داشت. سخاوت و کرم او باندازه ای بود که هر وقت جمعی از مردم خاص

۱ - نوایس جمع ناووس بمعنای تابوت سنگی است و مینورسکی باشباه آتشکده ها Fire - temples ترجمه نموده.

و عام و غریب ، در هر لباس که بودند ، با او برخورد مینمودند و از او شراب می خواستند ، مهر خود را به موم یا گل میزد و بآنها می داد و انبار دار او در مقابل هر مهر بدارنده آن يك قرابه محتوی نوزده رطل شراب و با آن پنج درهم پول برای میوه و نقل^۱ می داد و هر گز تقاضای کسی را رد نمیکرد . نیکوکاری این مرد بر هیچکس پوشیده نیست ، و مادر زمان خود کسی مانند او نیافتیم . ((گمان میکنم این خبر نیز یکی از لغزشهای ابودلف باشد))^۲ . از ری چند تن از دانشمندان و شعرا و نویسندگان بیرون آمده اند و در میان ایشان عده ای ثروتمند بودند و ریاست مینمودند . از جمله « جریش بن احمد » بود که یک هزار قریه ملك داشت و يك جریب از املاك او هم غصب یا تیول و یا واگذاری نبود . وی هر زمان به بغداد میرفت تنها خزانه های پزشکی^۳ که همراه داشت با یکصد شتر^۴ حمل می گردید و چون بمجلس وزیر حاضر می شد برایش جانماز می گسترده اند . اینکار برای هیچیک از پادشاهان دیگر انجام نمی شد .

۵۰ - آبهای ری گوارا و در عین حال آلوده است . در آنجا شهری است بنام « سورین » و شخصاً دیدم مردم از آن کراهت دارند و آنرا بفال نيك نمیکیرند و بدان نزدیک نمی شوند . سبب

۱ - خ : « نقل » نوشته ولی مینورسکی میوه خشک Dried fruit ترجمه کرده .

۲ - اظهار مخاطبان ابودلف .

۳ - خ - « خزائن فی الطب » مینورسکی خزانه معمولی Usual treasures ترجمه نمود .

۴ - خ : « جمل » مینورسکی و کتاب روسی : « جمل » تصحیح نموده اند .

را پرسیدند، پیرمردی از اهالی آسمان گفت علت آنست که شمشیری که با آن یحیی بن زید (ی - ق : بن علی بن الحسین) علیه السلام کشته شد در این آب شسته شده.

در ری پارچه های معروف به « رازی » می یافتند. این پارچه مخصوص آنجا است و در هیچ جای دیگر مانند آن بافت نمی شود. من يك توپ از آن را باندازه دویست و جب دیدم که بمبلغ ده هزار درهم فروخته شد. مردم ری بدجنس و نادان و باهوشند. آنها در نقب زدن زمین مهارت دارند و هیچکس در این کار بیای ایشان نمیرسد. می گویند یکنف از آنها میتواند چندین فرسخ زیر زمین و زیر رودهایی مانند دجله و رودهای بزرگ دیگر را نقب بزند و راه باز کند. راهروهای زیر زمینی رازی (منسوب به ری - مترجم) ضرب المثل شده است. مردم آنجا نیز در خونریزی و آدم کشی بی باک و جسورند.

در ری قریه ای است بنام قصران (ی - ق : قصران داخل و قصران خارج دو ناحیه بزرگ در ری میباشند) که شامل کوههای بسیار بلند و مرتفع است و چنانچه مردم آن از فرستادن خراج برای شاه خودداری کنند نسبت بآنها کاری نمیتواند بکند. در عین حال نزد فرمانروای ری (ی: همیشه) وثیقه هایی دارند. (ی : - در آنجا دژ مستحکمی هست که اولیای حکومت بآن راه ندارند تا چه رسد بدیگران).

بیشتر میوجات ری از این کوهستان تهیه میشود. در ری فصل گل چهار ماه است. در آنجا زردالو و گوجه (۱۹۲ الف) بیش از اندازه مصرف میشود. در ری چشمه های معدنی کوچک که

برای معالجهٔ جرب مفید است و همچنین معدنهای نهانی و استفاده نشده موجود است.

زمین ری به کوههای «بنی قارن» و «دنباوند» (دماوند) و کوههای دیام و طبرستان متصل است.

در یکی از کوههای آن دریاچه‌ای دیدم که محیط آن در حدود يك جرّیب است و در زمستان و بهار آب رودخانه‌ها و سیل کوههای آنجا در آن میریزد. در عین حال آب این دریاچه در زمستان و تابستان کم و زیاد نمی‌شود. مقدار آبی که در يك روز زمستان یا بهار باین دریاچه میریزد باندازه‌ای است که اگر روی زمین ریخته شود دریای خروشانی را تشکیل میدهد. اطراف این دریاچه را نرگس‌زارها و چمن‌های پر از بنفشه و گل سرخ فرا گرفته. در نزدیکی آن بقایای يك کاخ قدیمی دیده میشود که فقط قسمتی از دیوارها و گنبد دروازهٔ آن باقی مانده است و من کسی را که در بارهٔ این کاخ اطلاعاتی بدهد نیافتم.

۵۱ - دنباوند عبارت از دو شهر است که یکی «ویمه» و دیگری شلمه (ر: شلمبه) نام دارد. در هر يك از آنها مسجدی موجود است. در میان دو شهر دهکده‌های زیاد و کوههای بلند یافت میشود. در میان دو شهر نیز دره‌ای بنام هیر (* هبر) واقع است که بسیار عجیب و پر از درخت و آبهای معدنی و آبهای جاری میباشد و آب آن به خوار ری میرود.

در «ویمه» در روزهای معینی از سال (در حدود سه ماه) شب و روز باد بسیار سختی میوزد و هیچ چیز مردم را از تصادم با آن حفظ نمی‌کند. گاهی هم هرکس را که میان راه یا

در بیابان با آن برخورد کند می‌کشد. مردم این شهر هنگام وزش باد مزبور به کوهی در آن نزدیکی پناهنده میشوند و در آنجا پنهان میمانند تا موسم وزش باد بگذرد، سپس بخانه‌های خود باز می‌گردند.

در «دنباونده» کوه بسیار مرتفع و عظیمی است که زمستان و تابستان قله آن از برف پوشیده شده و هیچکس نمی‌تواند بر فراز و یا نزدیکی آن برسد. قله مزبور کوه بیوراسف (بیوراسب) نام دارد و مردم آنرا از «مرج‌القلعه» و از گردنه همذان بچشم می‌بینند. وقتی انسان آنرا از ری مشاهده نماید خیال می‌کند کوه باو بسیار نزدیک است و يك یا دو فرسخ فاصله دارد در صورتیکه فاصله میان او و کوه سی و پنج فرسخ است. مردم عوام معتقدند که سلیمان بن داود ع یکی از دیوان سرکش را که «صخرالمارد» (سنگ سرکش) نام دارد در آنجا زندانی نموده است.

برخی دیگر عقیده دارند که شاه افریدون «بیوراسب» را زندانی کرده است. از دهانه‌های غاری در این کوه دودی بیرون می‌آید که (عوام می‌گویند نفس او است و از اینرو آتشی نیز در آن غار (۱۹۲/ب). مشاهده می‌کنند). می‌گویند آتش‌چشمان اوست و خرخر و نفیر او نیز از غار مزبور شنیده میشود.

من این موضوع را مهم تلقی نمودم و خواستم شخصاً آنجا را ببینم. لذا در آنجا از کوه بالا رفتم و با سختی فراوان و

خطر جانی خود را تا نیمه بلندی کوه رساندم. گمان نمی‌کنم هیچکس از مکانی که من رسیده‌ام بالاتر رفته باشد و خیال میکنم هیچکس هم تا آن محل نرسیده است. در آنجا کوه را با دقت ملاحظه نمودم و يك چشمه بزرگ صافی یافتم که اطراف آنرا گوگرد سنگ شده فرا گرفته بود و چون خورشید بر آن می‌تابید آن را مشتعل میساخت و آتش از آن نمایان می‌شد. پهلوی آن چشمه مجرای آبی بود که از زیر کوه می‌گذشت. بادهای مخالف بر آن می‌وزید و صداهای نارسائی بطور منظم و موزون از آن بگوش میرسید. یکبار آن صدا چون شیهه اسب و بار دیگر مانند عرعر الاغ و یکبار هم مثل حرف زدن انسان است و در گوش شنونده مانند کلام رسای انسان با همه ولی بیشتر گنگ است و چیزی از آن فهمیده نمی‌شود. شنونده خیال می‌کند يك مرد بیابانی بزبان انسان صحبت می‌کند. اما آن تنوره دود که مردم می‌گویند نفس دیو است چیزی جز بخار آن چشمه گوگرد نیست و این وضع بشکلی که گفته شد طوری است که اینگونه عقاید را در مردم تولید مینماید.

در یکی از رشته‌های این کوه آثاری از يك ساختمان قدیمی یافتم که در اطراف آن قبرهایی وجود داشت و نشان می‌داد که محل ییلاقی بعضی از پادشاهان ساسانی بوده. مردم این محل وقتی بینند مورچگان بمقدار زیاد دانه جمع و ذخیره میکنند پیش بینی مینمایند که در آنسال خشکسالی بآنها روی خواهد آورد، و چون باران متوالی بیارد بطوریکه آنها را ناراحت کند و بخواهند جلوی آن را بگیرند مقداری شیر بز در آتش

میریزند و بدنبال اینکار باران قطع میشود. من این ادعای آنها را چند بار آزمایش نمودم و دانستم در این باب راست می گویند. هیچکس در هیچ زمان قلّه این کوه را خالی از برف ندیده است و چنانچه وقتی بدون برف بماند در جهتی که کوه بی برف نمایان گردد فتنه و آشوب بر پا و خونریزی خواهد شد. این نشانی هم بعقیده همه مردم آن شهرستان صحیح است.

در نزدیکی این کوه معدنهای سنگ سرمه (اتیمون) و کف فقره (مرتک) و سرب و زاج (ی - ق: رازی) وجود دارد.

۵۲ - در مرز این محل طبرستان واقع است و آن شامل شهرهای زیاد و مناطق وسیع است. جنگلهای انبوه بیشمار و رودها و آب فراوان آنها فراگرفته. در آنجا معادن طلا موجود است و بهترین جنس آن در دره‌ای واقع در یکی از کوههای آنجا بنام «خشم» یافت میشود.

طبرستان اکنون در دست علوی‌ها میباشد و آنها از هنگام خروج سلیمان بن عبدالله بن طاهر (ص ۱۹۳ / الف) در آنجا سلطنت مینمایند. این خاندان مردمی دادگستر و سیاست مملکت داری‌شان دقیق و منظم و کار رعایا با ایشان سراسر درست است. اولین پادشاه این خانواده «الناصر» لقب داشت و پس از او «الداعی»، آنگاه «الهادی» در آنجا سلطنت کردند. پادشاه کنونی بنام الثائر (انقلابی) معروف است.^۱

در طبرستان پرتغالی بار می‌آید که از حیث درشتی و خوبی جنس در سایر نقاط مانند ندارد.

در آنجا نیز آب زعفران تهیه میشود و آن را مانند کلاب تقطیر می کنند و مانند آن را در جای دیگر نمی توانند بسازند.

در آنجا در زمستان و بیشتر ماههای تابستان باران میبارد. در طبرستان چشمه های معدنی بسیار وجود دارد. محصول دیگر آنجا نی شکر است که از جنس اهوازی پست تر میباشد. کل در آنجا بو ندارد.

در این منطقه عده ای از مردم محل علم نجوم را با مهارت فرا میگیرند. در طبرستان معادن زاج و زاج سفید موجود است. این زاج برای سفید کردن نقره سیاه بکار میرود و فقط در آنجا یافت میشود.

در طبرستان نیز کف سرب (مرده سنگ) بدست می آید و مانند آن در هیچ شهری وجود ندارد. پارچه مخصوص و عجیبی در آنجا برای عبا می یافتند که يك عباي آن چندین دینار ارزش دارد. دستمالهای طبرستان نیز همه جا معروف است.

طبرستان چسبیده به جرجان است.

۵۳ - از ری مردم از شاهراه عمومی و از میان دشت به جرجان (کرگان - مترجم) میروند. در جهت شمالی جاده کوههای طبرستان واقع است. در یکی از این کوهها، میان سمنان و دامغان، شکافی موجود است که در موقع معینی از سال از آنجا بادی بسوی جاده میوزد. این باد با هرکس که از آن راه می گذرد برخورد نماید، هرچند لباس پشمی هم بتن داشته باشد، او را می کشد.

فاصلهٔ میان جاده و این شکاف يك فرسخ است . دهانهٔ شکاف در حدود چهارصد ذراع و باد تا شعاع دو فرسخ زیان بخش است و با هر جاندارى برخورد کند او را متلاشى میسازد. این شکاف و اطراف آن که در نزدیکی جاده است « مادران » نام دارد . بخاطر دارم هنگامی که از آنجا بود گذشتم بیش از دوست نفر و زیادتى از این عده چارپا همراه ما بودند و باد وزیدن گرفت و بجزمین و يك مرد دیگر همهٔ مردم و حیوانات تلف شدند . علت (رهائی ما از مرگ - مترجم) آن بود که اسبهای ما خوب و چابک بودند و ما را به ساختمان و سردابی در سر راه رسانیدند . ما سه شبانه روز در آنجا بیهوش و گیج افتاده بودیم . سپس بیهوش آمدیم و دیدم اسبهایمان نیز تلف شده اند. آنگاه بخواست خدای متعال کاروانی رسید و ما را همراه خود برد و بدینقسم از مرگ رهائی یافتیم . (ص ۱۹۳/ب)

۵۴ - سمنان شهر كوچك و پر جمعیت است . میوه و خواربار در آنجا فراوان و آب آن گوارا میباشد .

در این شهر دستمالهائی با نقش و نگار می بافند که بسیار گرانبها و بهای هر دانهٔ آن به پنجاه دینار میرسد . و نیز در آنجا پارچه های جادری بسیار هنرمندانه می بافند و هر قوارهٔ آن تا دوست دینار و بیشتر فروخته میشود . می گویند زنهایی که این پارچه را می بافند در نتیجهٔ دقت در ظرافت و زیبائی پارچه و بواسطه کار زیاد روی آن نابینا میشوند.

۵۵ - دامغان شهری زیبا و میوهٔ بسیار فراوان دارد . در این شهر وزش باد شب و روز قطع نمی شود . در آنجا سد عجیبی

برای تقسیم آب وجود دارد که از آثار دوره ساسانی است. آب آن از مغاره‌ای واقع در کوه بیرون می‌آید و پس از جریان بوسیله این سد به یکصد و بیست قسمت برای آبیاری بیست قریه تقسیم میشود. مقدار آب هیچیک از این جویها بنفع صاحب آن زیاد نمی‌شود و نیز ممکن نیست دو جوی بهم آمیخته شوند.

سد مزبور ساختمان بسیار عجیبی دارد و بهتر از آن و مانند آنرا در شهرهای دیگر ندیده‌ام. در آنجا قریه ای است بنام «جمالین». در این قریه چشمه است که از آن خون می‌جوشد و در خون بودن آن تردید نیست زیرا تمام اوصاف خون را در بر دارد. هرگاه در آن جیوه فروبرند به سنگ خشک و سخت و رنگارنگ تبدیل میشود. قریه «جمالین» را «فنجار» (☆ فنجان - ی: غنجان) نیز می‌خوانند.

در دامغان سیب بسیار عالی و سرخ بنام «قومی» بار می‌آید و به عراق صادر می‌شود. در آنجا معدن‌های زاج و املاح و طلای خوب وجود دارد. ولی معدن گوگرد یافت نمی‌شود.

۵۶ - از آنجا به قریه بزرگی بنام بسطام (رسیدم - مترجم) این قریه به شهر کوچکی شبیه است.

ابو یزید بسطامی رحمه الله علیه از این شهر بود. بسطام نیز سیب بسیار خوب (ی: و خوشرنگ) دارد که آنرا «بسطامی» می‌گویند و به عراق صادر می‌کنند. بسطام دارای دو خاصیت است: یکی آنکه هیچیک از مردم آنجا هرگز عاشق نمی‌شود و هرگاه کسی که عشق در دلش راه یافته باشد از آب آن بیاشامد عشق از دلش بیرون میرود. دیگر آنکه در آنجا هیچکس به تراخم

مبتلا نمی شود.

در بسطام بجز مختصری « ماکنزیوم » معدن دیگری وجود ندارد. در آنجا آب تلخی یافت می شود که هر کس با معدۀ خالی از آن بنوشد گاز معدۀ اش دفع میشود و تنقیه با آن بواسیر درونی را بهبود میدهد. در آنجا بجز عطر عود عطرهای دیگر مانند مشک و عنبر و کافور و غیره تهیه نمی شود. در آنجا سنگ سیاهی وجود دارد که با آن سرب بخوبی سفید می شود (ص ۱۹۴ ب). بسطام مارهای کوچک جهنده و مگس های بسیار موزی دارد. شراب آنجا سبز رنگ است. مرغ بسطام نجاست نمی خورد^۱. در تپه ای واقع در مقابل نهر بسطام کاخ بزرگی با دیوارهای بلند و ساختمانها و غرفه های زیاد برپایه می باشد. میگویند آنرا شاپور ذوالاكتاف بنا نموده.

۵۷ - سپس از قسمت چپ آنجا از تپه و ماهور و دره های هول انگیز گذشته به جرجان رفتم. جرجان شهر زیبا و در کنار رود بزرگی در میان کوه و دشت و خشکی و دریا واقع است. در آنجا خرما و زیتون و گردو و نیشکر و انار و یرتقال می روید و ابریشم بسیار عالی تولید میشود که رنگ آن تغییر نمی کند. در جرجان اقسام زیادی سنگ یافت میشود و هر کدام خاصیت های عجیبی دارد. در آنجا نیز افعی های هولناک وجود دارد ولی آزاری ندارند.

۵۸ - از آنجا بدشت « خوارزم » رفتم. در این مکان

۱ - « و دجاجها لا تأکل المذرة » مینورسکی ترجمه کرده: « مرغ بسطام

دانه نمی خورد »

آثار زیادی از پادشاهان عرب و ایران مشاهده نمودم . در آنجا جنگل و درخت بسیار فراوان است و برف نمی بارد و باران هیشگی است و قطع نمیشود . دشت خوارزم به دهستانهای نیشابور و همچنین به قصبه ای بنام اسسقان (* : شقان یا سوقان - ر : اسپینقان) متصل است .

در چند سال قبل در حدود بیش از سی قریه از قصبه مزبور بزمین فرو رفت و طوفان سختی از آنجا برپا شد و از شکاف زمین شن و غبار قرمز در فضا برخاست و تا حدود یکصد و پنجاه (۱۵۰ فرسخ) در اطراف طوس و نیشابور پراکنده شد . این حادثه ای بود که شخصاً مشاهده نمودم و از آن آگاه شدم ، بدین قسم که چون از قصبه مزبور گذشتم آن را با نهرها و باغستانهای فراوان و بسیار آباد دیدم و همینکه به نیشابور رسیدم خبر یافتم که این قصبه بزمین فرو رفته است ، از اینرو برای مشاهده آن باز گشتم ، دیدم زمین آنجا در حدود یکصد قامت (هر قامت به بلندی متوسط یک مرد - مترجم) یا بیشتر فرو رفته و آب از هر سو بدانجا می ریزد . ۵۹ - طوس عبارت از چهار شهر است که دوتای آن بزرگ و دو شهر آن کوچک میباشد . در آنجا آثار باشکوه اسلامی دیده میشود . اقامتگاه « حمید بن قحطبه » در آنجا واقع است و در حدود یک میل مربع مساحت دارد . و نیز در یکی از باغهای آن آرامگاه علی بن موسی الرضا (ع) و قبرهارون الرشید قرار دارد . میان طوس و نیشابور کاخ بسیار باشکوه و محکمی برپا میباشد . من مانند آن را از حیث بلندی دیوارها و استواری بنا هرگز ندیده ام . این کاخ (۱۹۴/ب) شامل غرفه های زیبا و اتاق نماها و

وهشت ها و خزانه ها و خلوتگاههایی است که مشاهده آن انسان را مات و مبهوت می سازد ، راجع باین کاخ اطلاعاتی خواستم و دیدم مردم آن محل همگی میگویند یکی از «تبايعه» (خ : تبايعه) (از شاهان جنوب عربستان از قبیله تبع - مترجم) هنگامیکه از یمن بقصد چین میرفت چون بدانجا رسید صلاح در آن دید که خانواده و گنجینه ها و ذخیره خواربار خود را در محل امنی بگذارد و خود سبکبار رهسپار شود . از اینرو کاخ مزبور را ساخت و نهر بزرگی برای آن احداث نمود که آثار آن نمودار است . سپس گنجینه و اندوخته ها و خانواده خود را در آن کاخ باقی گذاشت و خود به چین رفت و بمقصودی که داشت رسید و چون از چین بازگشت قسمتی از اشیاء و لوازم را که در کاخ جای داده بود همراه برد و باقی را در جاهای پنهانی در داخل کاخ باقی گذاشت . محل این گنجینه ها نامعلوم بود ولی اومشخصات آنرا نوشته و نزد خود داشت . مدتی سپری شد و کاروانها در سر راه خود در آن کاخ منزل نمودند درحالیکه هیچکس از گنجینه های آن باخبر نبود ، تاآنکه هنگامی رسید که موضوع آشکار شد و « اسعدبن ابی یعفر » پادشاه « کحلان » در زمان ما تمام آنها را بیرون آورد . چون وی مشخصات محل گنج را بدست آورده بود جماعتی را بدانجا فرستاد و تمام آنها را بیرون آورده نزد او بردند .

۶۰ - در نیشابور آثاری از ایرانیان و اعراب وجود ندارد فقط ساختمانهایی شبیه به بناهای قدیمی دیده میشود که یکی از سلاطین آل طاهر برپا نموده است . آب نیشابور تأثیر مخصوصی در ابراز بدکاری وابنه دارد و کمتر کسی از این حالت سلامت

می ماند مگر آنکه از آن آب کمتر بنوشد . خاصیت این آب را مردم نیشابور بخوبی میدانند و بیشتر مردم غریب آن را می آشامند . زنان نیشابور زیباروی و از کسی که بآنها اظهار میل کند رو بر نمیگردانند . نیشابور معدن مس دارد و مس آن از حیث جنس از مس معادن دیگر روی زمین مرغوبتر است ، در آنجا ریواس درشت بارمی آید و بقدری بزرگ میشود که وزن يك ساقه آن به پنجاه من و بیشتر می رسد ، («ی» . مانند آن در عالم یافت نمیشود و يك دانه آن يكمن است و چون آن را کشیدند پنج رطل عراقی بود و رنگ آن مانند لیف خرما سفید است) شاید هر کس این کلام مرا بشنود بشکفت آید ولی آنچه را که دیده ام بیان نمودم .

در نیشابور به بسیار بزرگ میشود و من خود يك دانه آن را کشیدم چهار صد و بیست و چند درهم وزن آن بود .
در وسط نیشابور يك شهر قدیمی (مدینه عتیقه)^۱ واقع است که اطراف آن را دیوار بلند و خندق بزرگی فرا گرفته و برجهای عظیمی دارد .

۶۱- در مرز نیشابور شهر هرات واقع است . از این شهر کشمش خراسانی اعلا و برگه زردالو صادر میشود ، می گویند ذوالقرنین (اسکندر - مترجم) باروی این شهر و همچنین باروی اصفهان قدیم را بنا نموده است .

۶۲- اصفهان دارای هوای صاف و سالم (ص ۱۹۵ / الف) و خالی از حشرات است ، بدن مردگان در خاک آنجا نمی پوسد و

بوی گوشت در آن شهر تغییر نمی کند، هرگاه دیگ پس از یک ماه پخت و پز بهمان حال باقی بماند تغییری در آن روی نمیدهد. در اصفهان چنانچه شخص برای منظور خاصی زمین را حفر کند ممکن است به قبری برخورد نماید که هزاران سال بر آن گذشته و جسد مرده در آنجا بهمان وضع اول باقی مانده و تغییر نکرده است. خاک اصفهان بهترین خاک روی زمین است. در اصفهان سیب مدت هفت سال تر و تازه میماند، در آنجا گندم بر عکس سایر نقاط دوچار شپشه خوردگی نمی شود، در این شهر آثار تاریخی زیبا زیاد است.

۶۳- میان اصفهان و اهواز پل «ایذج» قرار دارد، این پل از شگفتی های قابل توجه جهان است، زیرا با سنگ بر روی بستر رودخانه خشک و بسیار عمیقی بنا شده. در ایذج زلزله بسیار روی میدهد، در آنجا معدنهای زیر زمینی زیاد است، در این محل یک قسم گیاه شور (قافلی)^۱ می روید که عصاره آن برای معالجه نقرس مفید است، در ایذج آتشکده (* : مهم - ر : عظیم) برپا میباشد که تا زمان هرون الرشید فروزان بوده.

۶۴- دو فرسخ پائین تر از آنجا در جهت بصره گردابی^۲ است که چندین رودخانه در آن بهم می پیوندند، نام آن «فم البواب» است و هرگاه انسان یا حیوانی در آن بیفتد انقدر در آن می چرخد

۱- « قافلی » علف شور و نیز درخت اشنان است.

۲- « صور » بمعنای شط است ولی مقصود مؤلف گرداب بوده و مینورسکی هم بهمین معنی : whirlpool ترجمه کرده و مینوید: (اینجانب کاهه « در » را بجای صور گرفتم ولی با قوت درج ۲ ص ۴۱۱ صریحاً آنرا کیدمی کند که « کل ماء بدار بسمی صوراً - هر آب گردانی صور نامیده میشود »)

تا هلاک شود ، سپس بدون آنکه در آب ناپدید شود یا موج او را ببرد آب او را بساحل می اندازد ، این خود از چیز های شگفت انگیز است زیرا کسی که درکام ان گرفتار میشود در آب فرو نمیرود و آب هم او را فرا نمیگیرد .

جمع آوری خراج در اینجا یکماه پیش از نوروز ایرانی آغاز میشود ، این رویه با رسم معمول در سایر نقاط جهان مطابق نیست .

محل مزبور در معرض جزر و مد دریا واقع نیست و آنجا پست ترین نقطه اهواز و از آن هم بسیار پائین تر است .
نی شکر آنجا ازنی شکر سایر نقاط اهواز بمیزان چهل در صد آب دارتر است . شکر آنجا « فانیذ ها »^۱ مطابق روش سیستانی « سجزی » (ی: و مکرانی) عمل می آید .

۶۵- از میان « سوق الاهواز » رود های متعدد از جمله « وادی الاغظم » می گذرد و آن آب شوشتر (تستر) است که در کنار آن شهر جاری است . از این رود رودخانه بزرگی (واد عظیم) جدا شده در داخل شوشتر جاری میشود . بر روی این رودخانه پل بزرگی قرار دارد که در کنار آن مسجد زیبا و وسیعی^۲ بنا گردیده . در کنار این رود نیز آسیابهای شجیب و داهای آب کشی زیبایی نصب گردیده است .

۱- « فانیذ » همان پانید فارسی بمعنی شکر است و حلوی شکر را نیز پانید می گویند و نام دیگر آن « کعب الغزال » است - مترجم . مینورسکی مینویسد : « پانید مکرانی معروف است و شاید مقصود مؤلف از سجزی این بوده که سجستان شامل مکران هم بوده است »

۲- خ: « فطره عظیمه علیها مسجد واسع » مینورسکی ترجمه نموده است : بر روی پل مسجدی برپا میباشد ، ولی بنظر میرسد مقصود مؤلف در کنار پل بوده - مترجم

رنك آب این رودخانه هنگام بالا آمدن آب سرخ میشود. رود مذکور به « باسیان »، سپس بدریا میریزد. از این رود نیز شعبه دیگری بنام « مسرقان » منشعب و از سوق الاهواز میگذرد. این رودخانه نیز از رود شوشتر تشکیل می شود و از « عسکر مكرم » میگذرد. رنك آن هنگام پائین آمدن آب سفید است و در زمستان و موقع بالا آمدن آب سفیدتر میگردد. شکر این منطقه (عسکر مكرم) بهترین جنس شکر اهواز است.

بر روی رود بزرگ « وادی الاعظم » سد زیبا و عجیب شادروان (شادروان) برپا میباشد. این سد بسیار محکم و با سنگهای قالبی و بسیار هنرمندانه ساخته شده و آب ها را جمع و به رودخانه های متعدد تقسیم می کند. روبروی این سد مسجد علی بن موسی الرضا واقع است. وی هنگامی که در سر راه مدینه بخراسان بدانجا وارد شد آنرا ترسیم («ی» : بنا) نمود. در کنار سوق الاهواز از قسمت شرقی رودخانه دیگری می گذرد که از دره معروف به سوراب (*سهراب - «ر» : شوراب) جاری میشود.

در خوزستان آثار تاریخی مربوط بدوره ساسانی بسیار است: ۶۶- از آنجا به رام هرمز (رقتم - مترجم) و آن شهر باشکوهی است که در سر راه « دورق » واقع است. در این راه که از بیابان بایری میگذرد آتشکده هائی وجود دارد. در رام هرمز ساختمانهای عجیب مربوط بدوره عاد^۱ برپا میباشد. این منطقه معادن زیاد دارد و نمك آنجا بسیار سخت است و من نمك بسختی آن کم دیده ام.

۱ - « ابنيه عادیه » مینورسکی « ابنيه عالیة » نیز خوانده که با متن نسخه

خطی تطبیق نمی کند.

۶۷- در «دورق» ساختمانهای قدیمی مربوط به قبازبن دارا («م»: قبازبن فیروز) موجود است. در آنجا شکار فراوان است ولی حیوانات شکاری از چریدن در بعضی نقاط آنجا خودداری میکنند و به هیچ شکل داخل آن نمی‌شوند. می‌گویند این وضع بسبب طلسمی است که مادر قباز برای فرزندش نمود. زیرا وی علاقه زیادی به شکار در این مناطق داشت و این سرگرمی غالباً او را از کارهای مملکت بازمی‌داشت و آن را دوچار اختلال مینمود. می‌گویند مادر قباز این طلسم را برای آن درست کرد که جانوران وحشی از آن نقاط که شکارگاه بود دور شوند. در آنجا خزندگان کشته شده فراوان است و هر کس را بگزند جان سلامت بدر نمی‌برد.

دورق چشمه‌های گوگرد زرد از نوع بحری دارد که برای روشنائی در شب بکار میرود. این قسم گوگرد در جای دیگر یافت نمی‌شود و اگر از آن بمکان دیگر ببرند روشن نمی‌شود و نیز هرگاه از جای دیگر آتش به دروق ببرند و با آن گوگرد بحری را روشن کنند تمام گوگرد می‌سوزد در صورتیکه آتش خود محل گوگرد آنجا را روشن نمی‌سازد. این امر از چیزهای بسیار عجیب و شگفت‌آور است و سبب آن معلوم نیست. مردم دورق بلند نظر^۱ و باگذشت می‌باشند. این صفت در سایر مردم اهواز وجود ندارد. بیشتر زنان آنجا دستی را که بسویشان دراز شود رد نمی‌کنند و مردان آن منطقه کم غیرتند.

۶۸- آسک عبارت از يك شهر و چند قریه و به دورق متصل است. در آنجا ایوان بلند و زیبائی در میان صحرا و بر بالای يك چشمه پر

آب و آلوده بر پا مییابد. روبروی این ایوان گنبد بلندی بارتفاع یکصد ذراع موجود است که (ی: شاه) قباد (ی: پدراوشیروان) آن را بنا نموده. در آنجا يك مسجد و در محوطه بیرون آن قبرستان جماعتی (ی: از مسلمانان) است که در ایام فتوحات آنجا شهید شده اند. درروی این گنبد اثر پوشهائی (ی: مربوط به پیروزی) وجود دارد. (ی: مسعر بن الملهل می گوید) من گنبدی زیباتر و محکمتر از آن درجای دیگر ندیده ام (ص ۱۶۹/ الف). در درب غربی این گنبد سنگ نوشتی بزبان پهلوی دیده میشود.

۶۹- میان آسک و ارجان قریه ای است بنام «هندیجان». در این قریه آثار و بنای تاریخی عجیبی مربوط بدوران عاد موجود است. در این قریه برای بدست آوردن گنجینه ها و آثار تاریخی مانند مصر کاوش میکنند. درازجان تابوتهای سنگی که شاهکارهای هنری است و همچنین آتشکده های متعدد وجود دارد.

می گویند هنگامی که گروهی^۲ از مردم هند برای از بین بردن سلطنت یکی از پادشاهان ایران آمده بودند در این مکان میان آنها جنگ در گرفت و ایرانی ها بر هندی ها پیروز شده آنها را سخت شکست دادند. اکنون این مکان را مقدس می شمارند.

۷۰- رود مسرقان (خ: مشرقان) از مناطق زیادی میگذرد و زمینهای بسیار وسیعی را مشروب میسازد. این رود از

۱- «خ: انبیه عادیه» - یاقوت بناهای مرفع «انبیه عادیه» نوشته است.

۲- «خ: جیلا من الهند» - مینورسکی بجای گروه و جماعت «سپاهی از هندیان» ترجمه نموده.

شوشتر (تستر) سرچشمه میگیرد. در شوشتر آثار باستانی شکفت انگیز موجود است. قبردانیال نبی در آنجا واقع است و گفته میشود این قبر در شوش (* : قصر شوشان) میباشد.

در شوشتر پل‌های متعدد و همچنین سد شاذروان وجود دارد. اینجانب در هیچک از نقاط دیگر مانند آنرا ندیده‌ام. این منطقه معدنهای زیاد دارد. بیشتر ساختمانهای آن مربوط به «قردجشنس» (خ: قردجشنش) فرزند «شاه مرد» است که از بزرگان ایرانی بشمار میرفته و بیشتر در کارهای عمرانی و ساختمان بناهای محکم و مهم همت می‌گماشت. در آنجا نیز پل عجیب و معروفی است که خواهر او موسوم به خوران مادر اردشیر (خ: خورازام اردشیر) بنا نموده.

۷۱- او کسی است که حيله‌ای بکار برد و یکی از پادشاهان یمن را بقتل رسانید. جریان واقعه اینست که پادشاه یمن برادر او را کشته و پس از آن با «خوران» زناشویی نمود و چون مراسم عروسی برپا شد، و او از این کار کراهت داشت، غلام بچکان را که از شاهزادگان ایرانی بودند لباس کنیزکان پوشانید و بآنها گفت: «پادشاه عرب شاهان و بزرگان شما را کشته و هرگاه از وضع شما باخبر شود شما را نیز بقتل خواهد رسانید و باین کار هم قناعت ننموده شخص ملکه و شاهزاده خانم شما را هم میرباید؟ من برآن شده‌ام^۱ که او را بکشم، اکنون شما چه می‌گوئید؟» گفتند: «ما در اختیار تو هستیم، هر چه

۱- در نسخهٔ خطی «علمت» نوشته و مینورسکی «عزمت» تصحیح نموده

میخواهی بفرما » گفت : « هنگامی که نزد او رفتم شما هم بعنوان کنیزان همراه من بیائید و چون با او خلوت نمودم با خنجری که همراه خود می‌برم به او حمله مینمایم ، شما نیز با خود خنجر بیاورید و همینکه من کار او را ساختم بر سر او بریزید » گفتند : « مطابق اراده‌ات رفتار خواهیم نمود ». سپس چون « خوراز » نزد پادشاه عرب رفت و با او خلوت نمود وی توجهی به غلامان نداشت و گمان میکرد آنها کنیزان ملکه میباشد و خوراز با خنجر ضربه‌ای باو فروود آورد و غلامان نیز بروی هجوم بردند و او را بقتل رسانیدند .

آنگاه خوراز و غلامانش بجایگاه غلامان و همراهان پادشاه یمن رفته آنها را نیز از پای درآوردند .

۷۲ - پل معروف به پل خوراز (خ . خوراز) (ص ۱۹۶ ب)

نیز از بناهای او میباشد ، این پل میان « ایذج » و « رباط » واقع و یکی از شگفتی های جهان است . پل مزبور بر روی رودخانه خشکی که فقط هنگام طغیان آب باران آب دارد ساخته شده . در آن هنگام این رودخانه بدریای خروشان مبدل می‌شود که پهنای آن در روی زمین به یک هزار ذراع و عمق آن به یکصد و پنجاه ذراع و پهنای کف آن به ده ذراع میرسد . ساختمان این پل از پائین پی تا کف زمین با سرب و آهن انجام شده و هر قدر بنا بالا می‌آید از عرض آن کاسته و دهانه اش تنگ تر میشود . در دو جانب پل در شکاف میان ساختمان و زمین کنار رودخانه تقاله آهن آمیخته به سرب گذاخته ریخته شده . پهنای شکافی که بدین شکل پر شده در سطح زمین به چهل ذراع میرسد . در اینجا دهانه

رودخانه یکصد و دوازده ذراع است. آنگاه پل روی پایه‌های مزبور بنا شده. درشکاف میان پایه‌های پل و دویله‌لوی رودخانه و همچنین در کف زمین آن سرب مخلوط با تکه‌های مس ریخته شده است. این پل دارای يك تاق و بسیار محکم است و از شگفتی‌های هنر معماری بشمار میرود.

پل مزبور بدست «مسمعی» خراب شد و زمانی باین حال باقی ماند و کسی توانائی ترمیم آنرا نداشت. این وضع بخصوص هنگام زمستان و طغیان آب رودخانه موجب ناراحتی و زیان عابرین و مسافرین شده بود. گاهی هم بعضی از مردم بدانجا رفته بازحمت زیاد از سرب پایه‌های پل میدزدیدند.

سالیان دراز این وضع ادامه داشت تا آنکه «ابوعبدالله محمد بن احمد القمی» معروف به «شیخ»، وزیر آل بویه، آنرا تعمیر نمود. وی هنرمندان را گرد آورد و برای ترمیم آن کوشش بسیار نمود. کارگران با زنبیل‌های مخصوصی که با طناب به قرقره آویزان می‌شد پائین میرفتند و چون به پایه‌های پل میرسیدند سرب و آهن گداخته را بر روی تکه‌های سنگ می‌ریختند. پس از چند سال کار توانستند تاق پل را بسازند. می‌گویند هزینه ساختمان مجدد این پل، بجز اجرت کارگران که بیشتر از دهات ایذج و اصفهان جلب شده بودند، سیصد و پنجاه هزار دینار برایش تمام شد. تماشای این پل برای مردم دانا درس عبرتی بشمار است.

در این جا مطالب رساله دوم ابودلف پایان میرسد و بلافاصله پس از آن جمله زیر نوشته شده است :

« این کتاب احمد بن فضلان بن العباس بن راشد بن حماد آزاد شده محمد بن سلیمان فرستاده المقتدر بالله است که در آن از مشاهدات خود در کشور ترك و خزر و روس و اسلاوها و باشگرد (باشگرد) و غیره ، و از طرق مختلف زندگی آنها بحث نموده است .

تعلیقات مینورسکی بر رساله دوم

۱ - راجع به دو اربابی که ابودلف رساله‌های خود را بعنوان آنها نوشته است به مقدمه این کتاب مراجعه شود . از این مقاله درهم چنین بر می‌آید که مؤلف قبلاً گزارشی در باب مسافرت خود به چین و هند نگاشته و اکنون میخواهد همه وقایع دیگر را یادداشت نماید . این مقاله جالب توجه بطور غیر مستقیم اصالت دو رساله را تأیید مینماید .

راجع به اختلال در نقشه عمومی که در مقاله ۱۸ ذکر شده است به مقدمه کتاب رجوع شود.

۲ - یادداشت‌های مربوط بمواد معدنی (که در رساله نخست کمتر است) در سرتاسر رساله دوم بطور پراکنده وجود دارد . ولی بطور کلی در این رساله باستان - شناسی مقام آبرومندی را حائز می‌باشد و امیدوارم نکات فنی مربوط بمسائل معدنی در گزارش ابودلف از طرف یکنفر کارشناس مورد بررسی واقع شود . من فقط وظیفه دار بودم عبارات رساله را بطور تحت‌اللفظی ترجمه نمایم .

۳ - مطالب این مقاله (که بطور موجز در جلد سوم ص ۳۵۴ یافت می‌شود) تمایل ابودلف را به معدن‌شناسی تأیید مینماید . همین علاقه است که ابودلف را به « شیز » ، که در واقع بواسطه ثروت معادن مختلف زیرزمینی مشهور است ، راهنمایی مینماید .

۴ - به یافت ج ۳ ص ۳۵۴ مراجعه شود . به مواد معدنی مذکور در مقاله ۴ مرقشیای زرد (مرغش یا حجرالطور Yellow marcassite) ، که در قریه نمر اور (مقاله ۲۱) کشف شده ، باید افزوده گردد . بطور قطع دره تخت سلیمان از حیث مواد معدنی غنی میباشد .

استاهل Stahl در نقشه خود « Peterm. Mitt., 1905 » به وجود سرب و زرنیخ در آنجا اشاره میکند .

۵ - نسبت به موقعیت مکانی که ابودلف آنرا بنام « شیز » توصیف می‌کند تردیدی نیست . شاید محل مزبور همان دژ قدیم پارتی بوده که اکنون « تخت سلیمان » خوانده میشود . در وسط يك دره افقی که بستر رود ساروق است تك تپه‌ای قرار دارد

و در اطراف آن صحنه‌ای از تپه‌های دیگر تشکیل شده است. در وسط دژ استخری است که آب آن در جویهای متعدد بدامنه‌های تپه سرازیر میشود.

ابودلف با اهمیت زیادی این مکان را «شیز» میخواند و آتشکده‌ای را که در آنجا قرار دارد توصیف میکند. تخت سلیمان بخط مستقیم در ۱۴۰ کیلومتری زاویه جنوب شرقی دریاچه اورمیه^۱ واقع است. چون دریاچه مزبور معمولاً دریاچه «شیز» خوانده می‌شد گمان میرفت که «شیز» به آن دریاچه پهن‌اور نزدیک تر باشد. درواقع بررسی منابع یونانی درباب شهر بزرگ کنز که «Ganzaka»، که آتشکده معروف در آن قرار داشته، بطورقطع مکانی را واقع در یک دشت نشان میدهد که باحتمال قوی بدشت لیلان Laylan واقع در چهارده کیلومتری زاویه جنوب شرقی دریاچه اورمیه شباهت دارد.

در نتیجه «کنز که» (شیز اصلی) باید مکانی بجز تخت سلیمان باشد که ابودلف آن را بنام «شیز» بیان نموده است. اینجانب این مسئله را در مقاله خود تحت عنوان «جنگهای روم و بیزانتن در آذربایجان»: (Bsoas, 1944, xi/4 pp. 243-65) بحث نموده‌ام.

مسعودی در مروج الذهب ج ۴ ص ۷۴ کلید این معمارا بدست داده و می‌نویسد انوشیروان آتش را از «شیز» و «ولران» به «البرکه» استخر انتقال داد. یعنی بمحل تازه‌ای که با تخت سلیمان کنونی تطبیق مینماید^۲ سپس این مکان جدید در گفتگوهای عمومی میبایستی نام اصلی «شیز» (لیلان) را بخود گرفته باشد. یاقوت در اقتباس خود از ابودلف (ج ۲ ص ۲۵۶) مطلب زیر را اضافه می‌کند: «شخص دیگری میگفت که آتش آذرخش در «شیز» واقع است و آن معبد معروف مجوس است».

هنگامی که یکی از پادشاهان ایشان بتخت نشست با پای پیاده بزیارت آنجا رفت. مردم مراغه و آن منطقه آنجا را «کنزایا» (کنزك (Ganzak) می‌خوانند. (شرح مقاله ۲۴ رجوع شود).

از داستان اندازه گیری عمق دریاچه بوسیله ابودلف چنین برمی‌آید که وی آتشکده رانیز بازدید نموده است. بلاذری (ص ۳۲۶) مینویسد در زمان عمر بن خطاب مرزبان اردبیل با عربها پیمانی بست که بموجب آن: «مردم شیز نبایستی از رقص روی آتش که در ایام عید مرسوم بوده و همچنین از حفظ عادات و رسوم معمولی خود منع شوند؛ از این بیان بطور ضمنی چنین برمی‌آید که معبد در حدود سالهای ۱۳-۲۳ هـ - ۶۳۴-۴۴ م وجود داشته است.

۱- در پاچه رضائیه کنونی - مترجم .

۲- مکان آن را نیز میان مراغه - زنجان - سهرورد و دینور در نظر بگیرید .

معذک این امر مورد تردید است که آیا معبد در سه قرن پس از آن تاریخ هنوز دایر بوده! بیانات ابودلف در این باب قانع کننده نیست. کما اینکه اربابان او هم بآن رضایت نداده اند. در عین حال آثار مخروبه معبد در آن زمان بیش از آنچه که امروز ممکن است بنظر برسد میبایستی موجود بوده باشد.

بنابر مسعودی (تنبیه ص ۹۵) شخص میتواند هنوز تصویرهایی برنگهای مختلف از آسمان و ستارگان و جهان بازمینها و دریاها و گیاهها و حیوانات و غیره در معبد مشاهده کند.

نکته جالب توجه در یک گزارش وجود هلالی بر بالای معبد است. این علامت تقریباً کافی بنظر میرسد. زیرا در تاقچه تاقستان (مقاله ۳۴) نیز هلالی موجود است که نوکهای آن بسمت بالا بر گشته. همین شعار نیز در مسکوکات بر روی تاج بعضی از پادشاهان ساسانی دیده میشود. این مطلب در مقاله بارتولد Barthold بررسی تحت عنوان «هلال شعار اسلام»^۱ نقل شده است. در آنجا نویسنده حدس میزند که هلال پیش از آنکه جنبه دینی بخود بگیرد اصولاً شعار خاندان سلطنتی بوده.

۶۰۵- شامل تفصیلات سودمندی میباید. در عین حال نمونه‌هایی مخصوص خود ابودلف است که چیزهای شگفت را شاخ و برگ می‌داده. وی بادقت و درستی ساختگی که در حکایت کوشش خود برای دسترسی به ته دریاچه بی‌انتها در عمق چهارده هزار ذراع نشان داده، خویشتن را لوداده است. نظیر آن را در داستانهای مقاله ۸ و ۶۰۵ ملاحظه نمائید.

۷- شرح جالبی از داستان حکمای شرق بیان می‌کند که با بیان مسعودی (ج ۴ ص ۷۹-۸۰) اختلاف دارد.

مسعودی میگوید کورش پادشاه سه نفر را با کندر و مرمر (mirrh) و طلا اعزام نمود.

مریم چند کرده نان بآنها داد که زیر قطعه سنگی در فارس پنهان ساختند. نان در زیر سنگ ناپدید شد. و چون در آن نقطه چاهی حفر نمودند دوزبانۀ آتش از آن بیرون جست و روی آن چاه آتش یک معبد ساخته شد. مسعودی میگوید داستان معجوس در انجیل آمده است و او در کتاب خود «اخبار الزمان» شرحی در باب گفته‌های زردشتیان و مسیحیان در این خصوص نوشته است. در کتاب مورد استناد مآظهور آتش (که نتیجه هدیه مریم است) به آذربایجان انتقال یافته.

پادشاه پارت در سالهای ۲ پیش از مسیح تا ۴ مسیحی فراآتس چهارم Phraates IV بود که پدر خود را کشت. و فرماندار آذربایجان (آتروپاتن Atropatene) و ارمنستان در سالهای ۲۰ قبل از مسیح تا ۲ میلادی آریوبرزانس Ariobarzanes بود و دهر مزین

خسرو شیر فرزند بهرام، میبایستی مربوط به نخستین پادشاه از سلاطین سه گانه مجوس باشد که نامشان در کتاب سریانی موسوم به «غار گنجینه ها» (معرة غز) بدین شرح ذکر شده: «هرمز کار (یا هرمز داد) اهل «ماخوزده» پادشاه ایران که عنوان شاهنشاه داشته و پائین آذر و یگان اقامت داشته است؛ «آزدجر» پادشاه «سبا» و «پروزد» پادشاه «شبا» که در شرق واقع است.» (به متن سریانی و عربی که بوسیله بزولد Bezold تحت عنوان Die Schatzhöhle انتشار یافته - ج ۲ ص ۲۳۷ و ترجمه آن - ج ۱ ص ۵۷ مراجعه شود). متن کتاب یقیناً اقتباس خاصی از مزامیر ۷۲ آیه ۹ و ۱۰ میباشد که در آن ذکر شده است پادشاهان طرسوس (یا طرشیش) و شابوسبا هدایائی به شاهنشاه تقدیم می کنند.

مار کوارت Marquart که مسئله اسامی رادریک مقاله فاضلانه (۱) مورد بحث قراردادده هویت هرمز داد را، که در ترجمه میثورسکی از عربی هرمز ذکر شده، با هرمان یا هرمز که در نسب نامه اسلامی ارساسیدهها (Arsacids) (۲) قید گردیده است، یکی میداند. وی نیز گمان کرده که این شاه ممکن است با ارتبان دوم Artaban II (۱۲-۳۸ م)، که در اصل پادشاه آتروپاتن (آذربایجان) بوده، تطبیق نماید، ولی چون فرزند شاهزاده خانم پارتی بوده بمقام شاهنشاهی پارتی هارارتقاء یافته است. نامزد دیگر این هویت داماد او گوئرز دوم (۳۹-۱۰۵ م) میباشد. اینجاست نتوانستم شرحی را که مار کوارت وعده داده است فرض اخیر خود را در آن توضیح بدهد بدست آورم و شخصاً بیشتر به ارتبان دوم، که پادشاه آذربایجان و «ماخوزده» Makhoze (یعنی گروه پایتختهای سلوسی Seleucia و کتریسفون Ctesiphon و غیره) بوده، توجه دارم. ابودلف نام هرمز را بانام پدری: «فرزند خسرو شیر - فرزند بهرام» ذکر می کند.

ممکن است مقصود از ذکر نام خسرو اشاره به بنیان گذار آتشکده باشد. «ابن الفقیه» در کتاب خود ص ۲۴۶ میگوید: «آذر گشتاسب» آتش «کی خسرو» است. این آتش در آذربایجان بوده ولی انوشیروان آنرا به «شیز» انتقال داده است. بهر حال

(۱) «Die Namen der Magier» در مجله:

in Untersuchungen Z. Geschichte von Eran, ۱۱, 1905, pp. 1-19.

۲- ولی در طبری ج ۱ ص ۷۱۰ چنین نقل شده: «حضرت عیسی در زمان سابور (شاپور) پسر افکور که ۳ سال سلطنت نمود بدینا آمد «جوئرز» پسر سابور که به اسرائیلیها حمله برد ۵ سال سلطنت کرد و برادرزاده اش «آبران» پسر بلاش پسر «سابور» ۴۷ سال و «جوئرز» پسر «آبران» ۳۱ سال و برادرش «نرسه» ۳۴ سال و عموی او «الهرمان» (هرمان) فرزند «بلاش» ۴۸ سال سلطنت کردند.»

مسمودی ج ۲ ص ۱۳۶ (نقل از ابو عبیده معمر بن المنثی الجعفی) ولادت حضرت مسیح رادر سال چهل و یکم سلطنت شاپور فرزند اشك ذکر نمود. «هرمز» فرزند «دیزار» ۱۲۷ سال بعد از شاپور پتخت سلطنت جلوس کرده است.

برای نسب نامه ایرانی مؤلف این رساله هیچ اهمیت نمیتوان قائل شد. (به مقاله ۷۰ و ۷۱ رجوع شود).

در جای دیگر از کتاب: «غار گنجینه‌ها» (ج ۱۰ ص ۳۳) نمرود نخستین آتش پرست توصیف شده است. او آتشی را دید که از زمین زبانه می کشید و آن را پرستش نمود. سیزان پادشاه چشمه‌ای در آذربایجان یافت و مجسمه‌ای از اسب سفید بر روی آن گذاشت و کسانی که در آن چشمه شستشو میکردند آن صورت را پرستیدند. این مجموعه داستانها يك رشته از عوامل شایان توجه است که بحث آن در مقاله ۷ از موضوع خارج میباشد. از بسیاری از مقالات دیگر کتاب (۱۶-۱۷-۲۰ و ۷۲) چنین برمی آید که ابودلف با محافل مسیحی و یهودی و زردشتی تماس داشته است.

شرحی که با قوت درباره «طاریخ» (طراح Gen. xI, 26: Terah) پدر ابراهیم (ج ۱ ص ۲۰) بیان نموده نیز نمونه دیگری از آمیختگی اخبار و احادیث مختلف شرقی میباشد. او در زمان نمرود زیست داشته. نمرود (هرود؟ Herod) نخستین کسی بود که دید آتش از زمین سر کشیده و آنرا تقدیس نمود. او شنید کودک کی دنیا خواهد آمد که بت‌های او را خواهد شکست. از اینرو همه نوزادان را بقتل رسانید و پدر و مادر ابراهیم توانستند او را در غار پنهان سازند...

۸- «الران» و بهتر آنکه «الران Alaran» خوانده شود. در مروج الذهب سه بار الشیز والران با هم ترکیب شده (ج ۲ ص ۱۱ و ۱۳۱ و ۲۳۵ و ج ۴ ص ۷۴) چون معمولاً نام‌های بیگانه با حرف تعریف الف و لام (ال) شروع میشود این سیلاب در مقاله عربی سوء تعبیر شده (در باقوت ج ۲ ص ۷۳۹: الران با تشدید ذکر شده مانند الان که بشکل اللان نوشته میشود) در صورتیکه حرف هـ حقا باید متعلق به کلمه مزبور (*) والران باشد. این واژه با واژه‌های یونانی بلراث Balarath و ارمنی ورات «Vararat»، که در توصیف جنگ خسرو پرویز با کمک آرتش بیزانتن، با بهرام چوبین (۵۸۹ م) و شکست شخص اخیر آمده، تطبیق مینماید.

اینجانب در مقاله خود تحت عنوان «جنگهای رومان و بیزانتن» ص ۲۴۷، موضوع را بررسی و چنین حدس زده‌ام که والران / ورات نام رودخانه‌ای بوده که اکنون بنام مغولی جغتو (با نام رود فرعی سمت راست آن بنام امروزی «ساروق») معروف است. و حتی ممکن است که این نام از شکل اصلی نام بهرام: ورهران Varahran اشتقاق یافته باشد. ابودلف بعد از «شیز» بلافاصله از «الران» صحبت می کند و آنرا شهری در نزدیکی رودخانه می خواند ولی بقیه جمله با مطلب بالا تطبیق نمینماید. چون منظور مؤلف از شیز همان تخت سلیمان بوده، چنین استنباط میشود که مسافر ما برای بازدید از الران (ال و الران) قبل از آنکه بسوی دریای خزر پیش برود بعقب برگشته و در طرف پائین رودخانه گردش نموده است.

تمام موارد مذکور در این مقاله چندان مورد اعتماد نیست و ممکن است صرفاً شرح و بسط ادبی گروهی از نامه‌های «الشیز» و «الران» باشد که شاید ابودلف از يك نسخهٔ قدیمی مروج الذهب مسعودی (که در ۳۳۲/۹۴۳ م با تمام رسیده) بدست آورده باشد. (۱).

۹-۱۱- یگانه چیزی که موازی کلمهٔ «اسفندیوه» بگمانم می‌رسد در شرح مربوط به هجوم اقوام خزر در زمان الهشام خلیفه (در حدود ۱۰۷/۷۲۵ م) موجود است (بلاذری ص ۲۰۶ و تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۸۰). لووند Levond تاریخ نویس ارمنی در قرن هشتم میلادی گزارش می‌دهد که هون‌ها Huns (خزرها) از راه دربند و سرزمین مسکت Maskut (واقع در جنوب سمور Sammûr) گذشته به پیاتکرک P'ayatakarān (استان بیلقان در کنار رود ارس) حمله بردند. سپس «از ارس گذشته بسوی ایران رهسپار شدند و آرتاویت Artavēt (اردبیل) و گندزک شهبستان Gandzak-Shahastan (واقع در زاویه جنوب شرقی دریاچهٔ ارومیه) و منطقهٔ موسوم به «آتش بغوان» و «اسپاتار پروژ» Spatar-Perozh و اورمزد پروژ Ormizd-Perozh را ویران ساختند» (به ترجمهٔ روسی پاتکانیان Patkanian ص ۷۲ مراجعه شود). چون آتش بغوان «(آتشکدهٔ الهی) ظاهراً با «شیز» یا «تخت سلیمان» (مقاله ۵) تطبیق مینماید میتوان «اسپاتار پروژ» Spatar-Perozh (یا اسپندران پروژ Spandaran-Perozh) را در نزدیکی آنجا جستجو نمود. «اسفندیوه» تا اندازهٔ به «اسپاتار» یا «اسپندران» Spandaran/Spatar شباهت دارد. ولی چیزی که جایگاه این نقطه را نشان بدهد در دست نیست زیرا نام امکنهٔ این نواحی زیر نفوذ قبایل ترك بکلی تغییر یافته است. ابودلف میبایستی از راهی که سر ه. راولینسن (۲) دنبال نمود به زنجان و طارم رفته باشد. جزاینکه وی از گردش دیگری خارج از راه سفر خود صحبت می‌کند، این منطقه و اوریات Uriyat (اورت Oyrat) که در جهت شمالی مجاور آن میباشند «از حیث ثروت معدنی و سنگهای فلزی مشهورند».

املاء واضح زنجان با ژفارسی (در نسخه خطی) بسیار عجیب است. این املا همانطور که در استنساخ آن بزبان ارمنی گواهی شده قطعاً تلفظ قدیمی بوده است. حرف اصلی این استنساخ مبتنی بر کلمهٔ مشابه آن مرداویت میباشد که در مقاله ۴۸ برای مرداویت، که عربها اینطور می‌شناسند، اختصاص داده شده. چون از

۱- مسعودی در سال ۳۴۶ ه در گذشته و چون ابودلف با او همزمان بوده مینورسکی حدس میزند که او اطلاعات خود را راجع به «الران» و «شیز» از مروج الذهب اقتباس نموده است. مترجم
۲- مجلهٔ جغرافیائی شماره ۱۰ ص ۵۷ سال ۱۸۴۰ تحت عنوان «سرتاسر انگوران» بقلم Sir H. Rawlinson.

۳- توماس از تزرونی ترجمه بروسه ص ۱۹۳-

ابودلف انتظار نمیرود حرف فارسی بکار برده باشد لذا هر دو شکل (ژنجان و مر داویژ) را میبایستی تهیه کننده نسخه خطی مشهد از خود نوشته باشد. (به صفحه ۳۵ مراجعه شود)

۱۲- (یاقوت ج ۳ ص ۱۴۸) این مقاله چون باقامتگاه خاندان مسافری اشاره میکند قابل توجه است (به مقاله مسافری و طارم در دائرة المعارف اسلامی نگارش مینورسکی مراجعه شود). این شاهزادگان بطور سببی با پادشاهان جستانی دیلم بستگی داشتند.

در آغاز قرن چهارم هجری - دهم میلادی هنگامی که گروهی از حادثه جوین کیلان و کوهستانهای مجاور (دیلم) به ایران شمالی روی آوردند و حکومت نشینهای متعدد تأسیس نمودند، آل بویه ری و استخر و بالاخره بغداد را تصرف کردند، در آن هنگام منطقه واقع در شمال غرب قلمرو ایشان (یعنی آذربایجان و توابع آن) خارج از نفوذ آنها باقی ماند و بدست مسافریان و رقیبان آنها اشغال گردید. بلوک تارم Tarm (طارم فارسی) واقع در سفید رود در سر راه آذربایجان و کیلان تیول اصلی این خاندان بود.

فرزندان محمد بن مسافر در سال ۹۴۱/۳۳۳ م پدر خود را در دژی زندانی نمودند و خانواده را بدو قسمت تجزیه کردند: «وهسودان» که در طارم باقی ماندند و مرزبان که نقشه های جاه طلبانه بیشتری را دنبال نموده و آذربایجان و قسمتی از آنسوی قفقاز را بتصرف خود درآوردند.

ابودلف باین حوادث که در زمان او به «دور و نزدیک» معروف شده بود اشاره میکند.

در حینی که پاره ای مطالب اغراق آمیز را از جانب ابودلف جایز میدانیم باید نیز قبول کنیم که بسیاری از مؤلفین اهمیت «سمیران» را تأیید مینمایند. این دژ در نامهای که بعنوان صاحب بن عباد نوشته شده با قلعه الموت مقایسه گردیده: (اخت قلعه الموت - یا قوت ج ۳ ص ۱۴۹ - ۱۵۰). مقدسی (ص ۳۶۰) به شکوه و اهمیت آن اشاره میکند. ناصر خسرو در سال ۴۳۷/۱۰۴۵ م (سفرنامه چاپ شفرس ۴۰۵) از قلعه آنجا که از سه جهت مشرف بر قصبه و حومه آنست صحبت نموده.

در میان مسافران اروپائی فقط هانتزشه Häntzsche و برانه های «سمیران» را بازدید نموده ولی نتوانسته است آنها را تشخیص دهد:

(Brusch, Reise d. preussischen Gesandtschaft, 1862, 11,

471-2).

حمداله مستوفی (نزهة القلوب ص ۲۰۵) فراوانی زاج (زاجات) را در دو طارم (علیا و سفلی - مترجم) تأیید میکند.

۱۳- فاصله منجیل به گیلان (از سمیران از راه پائین رودخانه) و از آنجا، از راه کناره تا باکو در حدود ۳۲۰ میل است که هر چهار میل آن تقریباً بالغ بر يك فرسخ میشود. مسافت به «باکویه» Bākūya (باکو) در یاقوت ج ۱ ص ۴۷۷ ذکر شده است. در متن کتاب ماکلمه «دهن الزببق» قید شده که ممکن است منظور يك قسم روغن عطری باشد. اما یاقوت آن را «دهن الزببق» (روغن سیماب) نوشته، ولی این ماده خاکستری رنگ است و بزحمت می توان آن را با «نفت سفید» مقایسه نمود.

عنوان «باکو» که غربی ها برای این شهر تعیین نموده اند صحیح تر است و با نام اصلی اسلامی «باکویه» (نسخه خطی رساله نخست ص ۲۹۰) یا «باکه» (مروج الذهب مسعودی ج ۲ ص ۲۵) بهتر از نام فارسی بادکوبه (که ظاهراً مربوط بزمان صفویه است) تطبیق مینماید. نام اخیر بمعنای بادروفته بر پایه زبان عامیانه متداول شده است.

در ایالت قدیم ارمنستان بنام «پیاتکرن» P'iatakaran (که بد تعریف شده ولی در کنار سفلی رود ارس امتداد دارد) دهکده ای بنام «اتلی» At'li یا «اتکسی» At'xi و یا آتش بفوان At'shibagavan وجود داشته است. در تمام این ناحیه چنین اسمی (در فارسی اتککش بفوان Ataxshibagavan یا آتش جایگاه خدايان) فقط با شبه جزیره باکو وفق میدهد. شاید کسی بتواند برای تحول این نام به باکویه يك سبب لغوی بدست آورد ولی در بیان پیش گفته لووند Levond (مقاله ۹) راجع به حمله قبایل هون (خزرها) به «پیاتکرن» صریحاً گفته شده است که «فرمانده ازارس گذشته بایران رفت و «ارتاویت» Artāvēt (اردبیل) و گندزك شهرستان و ناحیه موسوم به «آتش بفوان» و «اسپانار پروژ» و اورمزد پروژ» را ویران ساخت. در این صورت اتککش بفوان در جنوب رود ارس واقع است و شاید هم به «شیز» تخصیص داشته باشد (بشرح مقاله ۵ رجوع شود).

بافوجه به اصطلاح فنی میتوان در نظر گرفت که ابودلف از «سمیران» از راه گیلان به آذربایجان (بخصوص مغان) برگشته و باکو تحت عنوان «شروان» و «تفلیس» در قسمت ارمنستان بیان شده است. شاید مقصود از بازگشت به آذربایجان نیز این باشد که ابودلف پس از يك گردش دورودراز به اردبیل رفته است.

۱۴- به یاقوت ج ۱ ص ۸۵۷ و مقاله مینورسکی قسمت تفلیس در دائرة المعارف اسلامی رجوع شود. تفلیس، حتی بعد از اعدام اسحق بن اسمعیل القرشی (۲۳۸ ۸۵۲ م) فرماندار محلی، که بفرمان متوکل انجام گرفت، همچنان در دست مسلمانان باقی ماند تا آنکه در زمان بگرات چهارم Bagrat IV (۱۰۲۷-۱۰۷۲)

۷۲ م) گرجی‌ها موفق شدند پایتخت را باز گردانند و فقط در سال ۱۰۵۱/۱۲۱۲ م بطور نهائی بوسیله داوید دوم David II اشغال گردید .

مسعودی (ج ۲ ص ۶۶) در تاریخ ۳۳۲ هـ / ۹۴۳ م از تنها ماندن تفلیس و اینکه کشورهای غیر اسلامی آنرا احاطه نموده‌اند سخن میگوید و این مطلب مقدمه مقاله ابودلف را : (هی مدینة الاسلام وراءها - شهری است که اسلام بدنبال آن نیست) بخوبی روشن میسازد و بهمین جهت باز دید غار مورد گفتگو برایش امکان نداشته است .

۱۵ - راه مستقیم تفلیس به اردبیل از کوههای «سیونک» Siunik ارمنستان واقع در مجاورت دریایچه «سوان» که بعدا بنام ترکی گوکچه معروف شده می گذرد . این جاده‌ای است که سپاهیان گرجی تحت فرمان ملکه ثمر Thamar (۱۱۸۴ - ۱۲۱۳ م) برای تأدیب شیخ اردبیل ، که مهاجم شناخته شده بود ، از آن گذشتند ، لکن خط سیری را که ابودلف بیان می کند نه سراسر است و نه کاملاً روشن است .

«ویزور» (بزبان ارمنی ویوتزدور Vayots' - dzor) حکومت نشین ارمنی در «سیونک» غربی و در جهت جنوبی دریایچه سوان واقع است . همین نام در کتاب بلاذری ص ۱۹۵ بشکل «حصن ویس» ذکر شده است .

«قبان» (بزبان ارمنی کپن و نام امروزی آن کفن) بیشتر در جهت جنوبی و نزدیکتر به ارس میباشد^۱

«خاجین» (بزبان ارمنی خاچن) يك حکومت نشین ارمنی چسبیده به جنوب «برکوه» بوده^۲ .

تا اینجا راهی را که ابودلف پیموده - مفهوم است ولی الریغ و حندان دشوارتر بنظر میرسند . قریباً این دو نام فقط ممکن است در فهرست خراجهای ماوراء قفقاز و ارمنستان ، متعلق به مرزبان بن محمد که ابن حوقل هم (ص ۲۵۴) نقل نموده است ، یافت شود . . .

سنه‌ریب معروف به «ابن سواده» فرمانروای الباب موافقت نمود (خراجی بمبلغ) ۳۰۰۰۰۰ درهم بضمیمه هدایای دیگر بپردازد . . . ابوالقاسم الجیذانی حاضر شد از پس افت خراج ۴۰۰۰۰۰ درهم بپردازد . وی میخواست این مبلغ تقلیل یابد ولی ضمن تقاضایش کار راستختر کرد ، و برائش ناراحتی که خود سبب شده بود مبلغ ۳۰۰۰۰۰ درهم و یکصد دست لباس زری رومی^۳ بر مبلغ مزبور

۱ - «ر» کفن در جنوب شهر زنگزور در ارمنستان شوروی واقع است .
 ۲ «ر» : خاجین همان «خاچن» ارمنی واقع در حوض رودخانه «خاچن چای» در شمال پشته‌های قره باغ است .

۳ - تفصیل این جریان در مقاله مینورسکی تحت عنوان قفقاز ملاحظه شود :
 Minorsky. Caucasia IV in Bsoas, 1935 XV/3.

افزوده گردید .

تاریخ فهرست خراج ۳۴۴ هـ / ۹۵۵ م میباشد و ظاهراً نتیجه جنگ مرزبان در نزدیکی الباب در همان سال است . (بکتاب کسوف مسکویه رجوع شود Eclipse, II 161 transl. V. 172) این تاریخ کم و بیش با زمان احتمالی مسافرت ابودلف تطبیق مینماید .

«الربع» بطور قطع به «الربع» و «حندان» به «جیدان» شبیه است . بنابراین اظهار موسی «کالانکاتوانسی» در کتاب خود «تاریخ الونها»^۱ ، دوشاهزاده مذکور در فهرست ابن حوقل ظاهراً مسیحی بوده‌اند و باید بخاطر داشت که در میان شاهزادگان «الونک» Alvank (البانی قفقاز قدیم و بخصوص دنباله بعدی آن در ناحیه «پرتو» یا «برده») شاهزاده‌ای بنام «سواده» (ملقب به اشکرزان Ishxan) وجود داشت که پسرش «یوهان» (ملقب به سنکریم Senek'erim) در حدود قرن دهم میلادی سلطنت را بازگردانید .

ابن حوقل در جای دیگر (ص ۲۵۰) در باب حکمرانان ماوراء قفقاز نام «سنهریب» پادشاه «سناریه» Sanariya (Ts'anar) را ذکر می‌کند . سناریه عبارت از کوه نوردان روحانی در کاختای علیا بودند و يك اسقف (کوریکوز Korikoz) بر آنها حکومت می‌کرد . در اینصورت دو «سنهریب» مذکور اشخاص متفاوت بودند . «سنار» در جهت بسیار دور دست شمالی جاده فرضی ابودلف میزیسته ولی او در «خاچن» واقع در جنوب برده به قلمرو «سنهریب بن سواده» نزدیک بوده است .

در خصوص جیدان = حندان هیچگونه نظر قطعی نمیتوان داد . آخرین نام «بذین» (دو بذ) - باقوت ج ۱ ص ۵۲۹ - مربوط باقامتگاه بابک (بابک خرم دین - مترجم) است و بطور مکرر در منابع اسلامی ذکر شده . اشاره به «بذین» نشان میدهد که ابودلف از پل قدیمی خدافرین^۲ از رودارس گذشته و به بالای رود کلپیر (واقع در یکی از دره‌های پهلویی) ، که «بذ» باید در آنجا جستجو شود ، رفته است .

هرچند مبالغه آمیز است که رودخانه کلپیر را «عظیم» بخوانند، باوجوداین جریان آب آن بسیار قوی میباشد و باسانی درخت و تخته سنگهای بزرگ را می‌غلطاند . ممکن است پاره‌ای اطلاعات را در باب «بذ» از منابع ادبی کلچین نمود ولی تفصیلاتی که دوام عادات و رسوم مربوط به بابک را نشان میدهد شکفت آور است .

۱۶ - باقوت ج ۲ ص ۷۸۰ - نشانی های اصلی صحرای واقع در دوطرف

رودخانه صحیح است. نام بلاسجان (بلازجان) در منابع ارمنی متداول است ولی در ادبیات اسلامی بندرت ذکر شده (بلاذری ص ۲۰۳ و ۲۰۶). ابن خرداد به می گوید (ص ۱۷) شخصی بنام برازگان شاه وجود داشته که از طرف اردشیر اول منصوب شده بود. وی محتملاً بر کردهای محلی حکومت داشته است.

داستان مگس: یکی از روکارهای مخصوص خود ابودلف است که حقیقت را پوشانیده^۱. سواحل رود ارس در تابستان معمولاً از پشه آلوده است.

شهر «ورثان» در ساحل جنوبی رود ارس برپا بوده و بقایای آن را باید در نزدیکی خرابای دژ آلتان (واقع در قسمت سفالی رود در جهت پاسگاه روسی دلاکاردا Delagarda) جستجو نمود.

شهر مهم «بیلقان» که اکنون ویران است در کرانه شمالی رود و در سر شاهراه «بردعه» (در جلگه میل امروزی Mil Steppe) واقع بوده. در رساله ابودلف بیشتر بمراجع انجیل اشاره شده است (مقالات ۷ و ۲۷ ملاحظه شود).

۱۷ - اکنون ابودلف از اردبیل که مقصد او بوده (مقاله ۱۵) به تبریز جست میزند و پیوستگی «جانوت» با «ارومیه» (مقاله ۱۶) او را یکسره بدریاچه ارومیه می برد.

چشمه‌هایی که آب آن تبدیل به سنگ میشود ظاهراً مربوط به چشمه‌های «شیرامین» واقع در ساحل شرقی دریاچه است که باصطلاح مرمر تبریز تولید میکنند. دو دژ معروف دریاچه عبارت بودند از: «شاهو» (در جزیره‌ای که اکنون بصورت شبه جزیره در ساحل شرقی واقع است) و «گوارچین قلعه» (دژ کبوتر) شاید «یکتور» قدیم واقع در ساحل شمال غربی باشد (طبری ج ۳ ص ۱۷۱).

کبوزان (کبودان) نام خود دریاچه است. (استرابو ج ۱۱ ص ۲ و ۱۳ اسپوتان Spautan نوشته و باید کپوتان Capautan* خوانده شود) ولی مسعودی معتقد است که نام دریاچه از نام قلعه قریه گرفته شده است. عبارت ما به جمله مسعودی (کتاب تنبیه ص ۷۵) نزدیک است. وی می نویسد: «وبحیره کبوزان .. لایسکون ذی روج فیها وهی مضافه الی قریه فی جزیره فی وسطها تعرف بکبوزان یسکنها ملا حوالما کب التی یرکب فیها فی هذه البحیره وتصل اليها انهار کثیره» «در دریاچه کبوزان جاندار و وجود ندارد و آن ضمیمه قریه‌ای است واقع در میان

۱ - مینورسکی در ترجمه مقاله ۱۶ کلمه «ضباب» بمعنای مه را با شتاب «ذباب» بمعنای مگس گرفته و در شرح بالا ابودلف را انتقاد نموده است در صورتیکه وی از وجود ابرومه در کنار رود ارس حکایت می کند نه از مگس‌ها و می گوید: «و زیبیه یجفف فی التنایر لانه لاشمس مندم لکثرة الضباب ولاصح السماء عندهم قط» (کشمش آبها در تنور خشک میشود زیرا بواسطه فراوانی مه آفتاب ندارد و آسمان آبها هیچگاه صاف نمیشود) این اشتباه را مینورسکی پس از انتشار کتاب متوجه شده و به تکرار تمهید داده است - مترجم.

جزیره ای که کببوزان نامیده می شود و ملوانانی که با کشتی در این دریاچه رفت و آمد میکنند در آن قریه سکونت دارند و رودخانه های زیادی بدانجا میریزد .

راجع به امکان اقتباس بعضی از عبارات ابودلف از مروج الذهب مسعودی شرح مقاله ۸ مراجعه شود . ولی باید توجه داشت که کتاب تنبیه مسعودی فقط در سال ۳۴۵ هـ / ۹۵۶ م با تمام رسیده است .

۱۸ - (یاقوت ج ۲ ص ۹۲۲ - زکریا قزوینی ج ۱ ص ۱۹۱) این توصیف مربوط به زاویه شمال غربی دریاچه ارومیه میباشد ، عده کردهای قبیله « هذبانی » میبایستی در « سلماس » زیاد بوده باشد . در سال ۹۴۳/۳۳۲ - ۴ م جماعتی براهنمائی یکنفر حمدانی به سلماس رفتند . جعفر بن شکویه هذبانی هم که شاید یکی از کردهای محلی بوده همراه آنها بود (الکسوف مسکویه ج ۲ ص ۶۶) .

مؤلف رساله می گوید « وادی الکرد » واقع در نزدیکی سلماس بوده . در جغرافیای ارمنستان بخش های مختلف بنام « زرهون » و « زراوند » هردو در یک منطقه نام برده شده اند . چون زراوند بیشتر با « هر » (خوی کنونی) توأم بوده و جدا از سلماس بآن اشاره شده میتوان حدس زد که « زراوند » با « زوراوا » ، که بخش واقع در غرب خوی در سر راه « چالدران » است (وشاه اسمعیل صفوی در سال ۱۵۱۴ م در آنجا از سلطان سلیم عثمانی شکست خورد) ، یکی باشد . ولی چنانچه بنابگفته ابودلف « زراوند » را نزدیک « سلماس » بدانیم ناچاریم « زوراوا » را با « زرهون » یکی بدانیم . ممکن است اثری از نام « زراوند » (گیاه آریستولوکی *the herb aristolochia* ۱) در رودخانه زولا واقع در سلماس باقی مانده باشد . در واقع جمله اخیر مقاله نشان میدهد که ما هنوز در کرانه های دریاچه ارومیه میباشیم .

۱۹ - وصف ارمنستان را آغاز می کنند - (یاقوت ج ۲ ص ۹۲۲-۲۳ - بلاذری ص ۲۰۰) دریاچه وان را « بحیره الطریخ » میخوانند (طریخ با کلمه یونانی «تاریکوس» - Taricos) بمعنای ماهی خشک یادودی مربوط است .

« حبيب بن مسلمة » این دریاچه را برای استفاده عموم آزاد گذاشت ولی محمد بن مروان ماهی آن را بخود تخصیص داد و ب مردم فروخت .

هویت « باحنیس » یا « باجنیس » هنوز بطور قطع مورد توافق نیست . ممکن است آنرا بجای «آپاهونیک» گرفت که مرکز آن محل معروف به «ملازگرد» است ، که «الب ارسلان» در سال ۱۰۷۱ م «بیزانتین» ها را در آنجا شکست داد (۲) . از طرفی چون یاقوت میگوید (ج ۱ ص ۴۵۵) « باحنیس » و «ارجیش» در میان بخش های «خیلات» معروفند ، میتوان ترجیح داد که «باحنیس» با «بز نونیک»

ارمنی، که نام ارمنی بخش «خیلات» بوده، یکی میباشد^۱ و حتی دریاچه «وان» هم «دریای بزونیگ» نامیده می‌شد. بموجب جغرافیای «وردن» Vardan این بخش تاجنوب «حیزان» امتداد داشته و این ظاهرأ همان «حیزان» مورد بحث ما میباشد که اکنون «خیزان» خوانده میشود، (شرفنامه ص ۲۱۰) و درجنوب دریاچه وان (نزدیک «سریت» در حوض رود «ستاسو» که «بدجله» میریزد) واقع است.

يك مسئله دیگر باید در نظر گرفته شود. بنابر اظهار ابودلف «باحنيس» (* باجنيس) به «بنی سلیم» تعلق داشته. راست است که خانواده عربی که در «آپاهونیگ» (ملازگرد) جای گرفتند آنجا راتا کرانه شمالی دریاچه وان زیر نفوذ خود درآوردند.

مسکویه در سال ۳۵۳ هـ / ۹۶۴ م یعنی تقریباً در زمان ابودلف مینویسد (ج ۲ ص ۲۱۰): «در سرزمین «ارمنستان» و «ملازگرد» شخصی بنام «ابوالورد» بود که خود را فرمانروای آن سامان ساخته بود». بنابر اظهار ارامنه خانواده این ابوالورد «کیسیک» بنی از «قیس» بوده. این مطلب با آنچه ابودلف در باب «بنی سلیم» گفته تناقض ندارد زیرا تیره «سلیم» نیز به قبیله «قیس» تعلق داشته است^۲.

علاوه بر آن «جحاف السملی» (که نام واقعی سلمی است!) در قسمت بسیار شمالی، در مرکز منطقه «ارس» يك حکومت نشین تأسیس نمود (یا قوت ج ۲ ص ۵۶۲) و در حوالی سالهای ۸۱۰-۸۱۴ م «دوین» را بطور موقت تصرف کرد. شاید «ابوالورد» مربوط به سال ۳۵۳ هـ / ۹۶۴ م با جحاف پیشین بستگی داشته باشد.

۲۰- معمای بزرگی است. عبارت مقاله ۲۰ با کلمات «میان آنجا (ارمنستان) و «افلوغونیا» کشور یا شهر بزرگی واقع است» شروع و سپس شرح داده میشود. یا قوت (ج ۱ ص ۳۳۱) که این مقاله را بدون شناسائی مؤلف نقل می‌کند کلمات «ینه‌اوین» را حذف کرده و به توصیف خود «افلوغونیه» پرداخته است. مقاله ۲۰ ظاهراً مبتنی بر پاره‌ای یادبودها و گفتگوهای ادبی بامسیحیان محلی میباشد. بنابر این نخستین تأثیر گزارش مربوط به حماقت ساکنین آنجا آنست که طعنه و سخریه یونانیان را درباره مردم «پافلاغونی». منعکس می‌سازد^۳ ولی این حدس بیدرنگ

۱- «Hübschmann, Die altarmenischen Ortsnamen P. 329»

۲- بمقاله فیشر - A. Fischer راجع به «قیس عیلان» و مقاله «لامنس» Lammens راجع به «سلیم» در دائرة المعارف اسلامی مراجعه شود.

۳- Marqnart, Streifzuge pp. 405-6

۴- به کتاب لغت یونانی و. اسمیت V. Smith و جغرافیای روم ۱۸۵۴ ج ۲ ص ۵۴۶ تحت عنوان «پافلاغونیا» Paphlagonia رجوع شود.

با اعتراضاتی روبرو میشود. میان «ارمنیه» (ارمنستان) و «پفلوگونی» کپدوسییه قرارداد (ابن خردادبزه ص ۱۰۵ - «کبذق») و در هیچیک از «پفلوگونی» و «کپدوسییه» نامی که بانمونه نام ورمبان؛ تناسب داشته باشد وجود ندارد. شگفت آورتر از آن داستان رودخانه ایست که در زیر زمین فرو میرود و در «نصیین» دو باره نمایان میشود. در دوایالتی که هم اکنون نام برده شد رودخانه ها بسوی شمال جاری و به دریای سیاه میریزند در صورتیکه «نصیین» واقع در بالای بین النهرین بوسیله رودهای «فرات» و «دجله» از شمال جدا میگردد. تمام اینها نشان میدهد که مادر مقاله ۲۰ با یادداشت های بسیار در هم و یا با حذف قسمتی از متن کتاب روبرو هستیم. اینجانب برای این مشکل راه حل قطعی نیافته ام ولی دوراه منطقی را که ممکن است درآینده سودمند باشد دنبال نموده ام.

راجع به «افلوگونی» فقط میتوانم تصور کنم که این کلمه با «کوگونی» که ظاهرآ مشابه با عربی متن است آمیخته شده. «کوگونی» در زبان ارمنی نمونه ای از تغییر شکل نام قدیم «کولونیا» Koloneia میباشد (در زبان ارمنی ل غلیظ بشکل غ درمی آید). بشرح مقاله ۲۲ درباب «جبل جور» مراجعه شود.

راست است که شکل «کوگونی» در متن های اسلامی فقط در زمان سلجوقی ها^۱ نمایان شده و مسعودی (تنبیه ص ۱۷۹) نیز «قلونی» املاء نموده است ولی وی شرح فاضلانهای درباره موضوعات «بیزانتین» میدهد و حال آنکه «ابودلف» طبعاً بشکل عامیانه به لغتی که در محل متداول بوده اتکاء نموده است.

«کوگونی» که اکنون «شبین قره حصار» نام دارد در کناریکی از شاخه های رود «کلکت سو» (لیکوس قدیم) در ۹۰ میلی شمال غرب یادر «ارزنجان» واقع است. ۴ در اینصورت ناحیه میان «ارمنیه» (ارمنستان) و «کوگونی» عبارت از حوض غربی رود فرات خواهد بود که «کمانخ» و «دورک» و شهرهای دیگر در آن واقع است.

«دورک» (تفرکی) مرکز مهم «پولیسیان» ها Paulicians^۳ بوده و شاید عادات عجیب جماعت مخصوصی از مسیحیان که مؤلف آن را تشریح نموده است همان رسوم فرقه جالب توجه فوق باشد. ۴ اشکالی که در این مورد وجود دارد

۱ - مقدسی ص ۱۵۰ راجع به «قنونی» دیگر ملاحظه شود.

۲ - W.M. Ramsay, The historical geography of Asia Minor, - 1890, p. 267, Koloneia در جغرافیای تاریخی و. م. رمزی مربوط به آسیای صغیر «کلونیا» ذکر شده.

۳ - بنابر کنستانتین پرفیرو زیتوس و توماتیوس Constantine Porphyrogenitus De Thematisbus موضوع «کلونیا» Koloneia مربوط به تفرکی (Divrik) بوده و «کریزورکر» Chrysocheir رئیس مشهور «مانیکیان» ها Manichaeans در آنجا حکمرانی میکرد. نام این شخص در «التنبیه» ص ۱۸۳ ذکر شده است.

۴ - K.Ter Mkrttschian, «Die paulikianer» 1893

اینست که اعترافات هنگام مركه ابودلف توصیف مینماید با تعلیمات فرضی پولیسیانها مطابقت ندارد. بموجب این تعلیمات اعتراف به گناه میبایستی در پیشگاه خدا صورت بگیرد نه بطور زیرگوشی نزد کشیشها^۱. از طرف دیگر در کتاب کلید باب حقیقت The key to the Truth ص ۲۱ چنین میخوانیم: «چه حاصلی از آمرزش بدست آورده‌ای؟ خوبست بیش از جمع آوری آن را بمابگوئی!» این مطلب نشان میدهد که اعتراف آشکارا نزد «پولیسیان» ها معمول بوده.

تا اینجا خوب بحث شده. اما رودی که اشاره شده است بزمین فرو می‌رود و سپس از «تصبین» بیرون می‌آید بنظر می‌رسد کاملاً مربوط بمکان دیگری باشد. «تصبین» در کنار رود «خابور» در حدود ۹۰ میلی جنوب شرقی «عمید» (دیاربکر) واقع واز «ارمنیه» دور است. باید قبول کنیم که نام آنجا فقط برای تعیین تقریبی خط سیر در متن ذکر شده است.

داستان کلاسیک رودخانه‌ای که در زیر زمین ناپدید میشود مربوط به سرچشمه‌های «دجله» میباشد. قسمت مهم سرچشمه شمالی که از «بل کلین» (Nymphaeon) جاری میشود کمی پائین تر در يك مجرای زیرزمینی می‌ریزد. این موضوع را اخیراً مارکوارت^۲ با نظر بسیار فاضلانه بحث نموده است:

(Marquart. Sudarmenien und die Tigrisquellen, 1930)

وی در (ص ۲۰۴) کتاب خود باین نتیجه رسیده است که آنچه در «تورگوس-جوستینوس» «Torgus-Justinus» و «آمانوس مارسلینوس» «Ammianus-Marecellinus» در خصوص جریان زیرزمینی دجله ذکر شده مربوط به سرچشمه دیگر غربی دجله میباشد که از «ارغانه» می‌آید.

نخست گمان میرفت که این رود در دریاچه تسپی تیس فرو می‌رود و پس از آن دوباره روی زمین نمایان میشود، ولی منابع رود «ارغانه» درست به دریاچه «کلجک»، (که ۵۰ کیلومتر مربع مساحت آنست) چسبیده و ممکن است يك مجری از آبهای دریاچه مزبور باشد.

در اواخر سال ۱۸۹۹ ارمنه محلی به هنتینگتن E. Huntington گفته بودند که سابق براین رودخانه مزبور از صحرامی گذشته ولی «پانصد یا شصت سال پیش» در زیر زمین ناپدید شده است. ممکن است همین روایت مأخذ داستان ابودلف بوده باشد. باید توجه داشت که در جزیره کوچکی واقع در زاویه شمال شرقی این دریاچه دژی نام ارمنی تسو Tsoy (دریا) برپا بوده که تاریخ نویسان ارمنه در قرنهای ۱۲ و ۱۱ میلادی از آن نام برده‌اند. حتی نام مرموز «وریمان» ممکن است با «ارغانه» یا «ارغانی» مقایسه شود. پس از آنکه رشته‌های اصلی دجله بیکدیگر پیوستند رود مزبور بسوی «عمید» (دیاربکر) «کم و بیش در جهت

نصیبین «سرا زیر میشود.

بطور خلاصه باید قبول کنیم که یادداشت‌های مختلف مقاله ۲۰ پیچیده و درهم است و موضوع «افلوغونیه» (* کوغونیه) باید از «وریمان» (ارغانه) و رودخانه زیر زمینی جدا باشد.

در زمان عثمانی «سنجاق» متعلق به «ارغانه» تا شمال «پالو» واقع در فرات شرقی (مرادسو) امتداد داشته ۱. «ارغانه» دارای معدن معروف مس میباشد که بنا بر روایتی در سال ۵۱۲ هـ/ ۱۰۹۶ م کشف شده است ۲. ولی مدتی پیش از آن زمان نیز آثار آن نمایان بوده و این امر علاقه ابودلف را به معادن آن ناحیه نشان می‌دهد. شکفتن آن را آنکه «ارغنه» با «جبل جور» کاملاً بهم پیوسته. و مکان اخیر که در مقاله ۲۲ ذکر شده ظاهراً نشان میدهد که ابودلف در گردش خود در جنوب «دریاچه وان» مسافتی جلوتر رفته است. «جبل جور» با فاصله در جهت علیای رود «پالو» واقع است.

۲۱- جغرافی دانان مسلمان معمولاً آرات بزرگه، را «الحارث» و «آرات» کوچک را «الحویرث» می‌خوانند. این نامها هنوز بطور رضایت بخش تعریف نشده است. اینکه ابودلف آرات را بنام ارمنی ماسیس می‌خواند نشان میدهد که وی بایستی آن را در خود محل شنیده باشد. همین نام در «نزهة القلوب» (۷۴۰ هـ/ ۱۳۴۰ م چاپ لوسترنج Le Strange ص ۲۰۰) ماست و در «مطلع السعدین» (چاپ محمد شفیع ص ۴۳) «ماسته کوه» قیده شده. بهر حال يك نکته باید در نظر گرفته شود و آن اینست که خود ارامنه کوه سپن را نخ ماسیس نامیده‌اند و «ماسیس» ابودلف ممکن است بطور قابل تصور مربوط بآن کوه باشد.

اطلاعات ابودلف درباره ارمنستان که آیا محدود باطراف دریاچه وان بوده هنوز محل تردید است. گرم‌های بسیار عظیم که در برف زیست می‌کنند از ساخته‌های خیال مؤلف میباشد که خواسته است راجع به بهمن توضیح بدهد.

«ابن خردادبه» (ص ۱۸۱) نیز در باب کوه‌های واقع برفراز «کیش» (در ماوراءالنهر Transoxiana) می‌گوید روی آنها را قشرهای برف پوشانیده و هر قشری نمودار یکسال است و در داخل این برفها کرم‌های سفیدی به بزرگی فیل یافت شده است و هنگامی که پائین می‌آیند آب نمایان میشود (متن تحریف شده ؟) ۳

۱- V. Cuinet, La Turquie d'Asie 1891, ۱۱, p. 475-93

۲- همان کتاب ص ۸۱

۳- داستان ابودلف نیز ممکن است از یادداشت «استرابو» (ج ۱ ص ۱۴۰) منعکس شده باشد. که باستان «آپولونیدس» Apollonides و «تئوفانس» Theophanes نقل نموده و می‌گوید «در ارمنستان توده‌های میان تهی، یخ، برف و قشرهای موجود است که در پوش آن‌ها آب خوبی وجود دارد و داخل برف مخلوقات زنده‌ای پرورش می‌یابند... که گمان می‌رود پیدایش آنها مانند پشه‌هایی باشد که از ضلعه‌های آتش و جرقه‌های مادان می‌جهند».

بسیار عجیب است که «ابودلف» از رنگ قرمزلاکی محصول ارمنستان که از حشره «قرمز» (Cocus lacca) بدست می‌آید و بسیار معروف است چیزی نمیگوید.

بنابر «اصطخری» (ص ۱۸۸) و «ابن حوقل» (ص ۲۴۵) پارچه زری (بزیون) در «دبیل» تهیه می‌شده. این نام معمولاً در لغت نامه‌های فارسی بد املاء و «بزرگون» که يك قسم تافته است نوشته شده. چون تافته ظاهراً از کتان بافته می‌شده و این توضیح با آنچه «کرمر» Kremr گفته است مغایرت دارد. وی در کتاب خود^۲ میگوید: «پارچه ابریشمی سنگین رنگارنگ»

پروفسور «هنینگ» W. Henning توجه مرا به کتاب «معرب جوالیقی» (ص ۷۹) جلب نمود که در آن نوشته شده است: «سندس (معمولاً بابرگون یکی بوده) پارچه ای است که از موی بز بافته میشود» از اینرووی کلمه بزرا گرفته و توضیح میدهد که بزگون پارچه‌ای بوده که از موی بز می‌بافتند.

۲۲- یکی از قسمتهای وارد کتاب است (بمقاله ۱۵ رجوع شود) ومؤلف، پیش از رسیدن بمرحله‌ای که میخواهد توجه اربابان خود را جلب نماید، شکافهای سیاحت خود را بطور اختصار در این مقاله پرمی‌کند.

وی ظاهراً میخواهد مرز جنوبی ارمنستان (و شاید خط سیربازگشت خود بدریاچه ارومیه) را در امتداد رشته‌های جبال ترسیم کند و با این کار مرتکب چندین اشتباه میشود. او آشکارا «جبال حور» را (باید «جبل جور» خوانده شود) بجای کوه میگیرد در صورتیکه نام «چیل جور» (بزبان ارمنی «چیل» یا «چیغ» بمعنی افزایش و «جور» بمعنی آب است) مربوط به ناحیه‌ای است واقع در اواسط رودخانه «مرادسو» (در شمال دجله)^۳

«جبال دازین» بطوریکه «هوفمان» توضیح میدهد^۴ کم و بیش با کوههای «قره» (یا قوت ج ص ۱۸: «جار») که در جنوب «عمادیه» در جهت «زابعلیا» امتداد دارد تطبیق مینماید. «ابن اثیر» (ج ۷ ص ۳۷۳) عنوان «جبل دازین» را برای منطقه کردهای حمیدی، که مرکز آن عقر (Aqr) واقع در جنوب «قره» بوده بکار میبرد. از این مشخصات چنین برمی‌آید که منظور «ابودلف» از «الحرانیه» «الجرامقه» بوده است که عنوان قدیمی ساکنین «بیت گرمی»^۵ Bet Garamay

۱- «قرمز» حشره‌ای است که در درخت بلوط قرمز تولید میشود و از آن رنگ قرمزلاکی بدست می‌آورند مترجم

۲- Kremer, «Culturgeschichte des Orients», 1, 342.

۳- در جهان نمای حاجی خلیفه (ص ۴۳۹) «چیغ جور» نوشته شده.

۴- Hoffmann, Auszüge aus syrischen Akten, 1880, pp. 202-7.

۵- نه «الکلبی» ص ۳۵ که ابن الفقیه نقل نموده است مراجعه شود.

اسقف نشین نسطوری و منطقه وسیع با حدود نامعلوم واقع در امتداد مرز ایران بوده. (شرق «اریل» و شمال «کرکوک» و شاید «شهرزور» هم داخل آن باشد^۱). این تفصیل مبهم درست مارا با امتداد شمالی رشته کوههای «زاگروس»، که در آن سوی آن حکومت نشین «نریز» واقع است، میرساند.

۲۳- این قسمت بطور شایسته از امارت کوچک عربی در جنوب دریاچه «ارومیه» بیان میکند.

«بلاذری» ص ۳۳۱ می گوید «مر بن عمرو الموصلی الطائی» در «نریز» اقامت داشته. این نام در فارسی ظاهرآ بمعنای مصب و خور است و «نریز» باید با «سلدوز» امروز تطبیق نماید^۲. (بمقاله مینورسکی در دائرة المعارف اسلامی رجوع شود) اولاد «مر» «جابر وان» را که کمی دورتر و در جهت شرقی واقع است اشغال نمودند.

در سال ۲۱۲ هـ/ ۸۲۷ م «علی بن مر» با شورشیان دیگر دستگیر و به بغداد فرستاده شد، اما خانواده مر با شغال قبول آنجا ادامه دادند (ابن خردادبه ص ۱۱۹). بنابر طبری (ج ۳ ص ۱۸۸۶) خلیفه عباسی در سال ۲۶۰ هـ/ ۸۷۳ م «ابن الردینی علی بن مر» را بحکومت آذربایجان گماشت و او با «علاء بن احمد الازدی» فرماندار پیشین آنجا جنگید. «ابن اثیر» در وقایع سال ۲۶۱ هـ/ ۸۷۴ م از فرزند او «علی بن عمر» نقل می کند. اصطخری (ص ۱۸۲) هم «بنور دینی» را فرمانروایان «جابر وان» و «نریز» و «اشنو» قلمداد می کند. اما «ابن حوقل» (ص ۲۴۰) می گوید «ردینی» ها از دیر زمان از بین رفته و (ص ۲۳۹) کردهای «هذبانی» جای آنها را گرفته اند. «ابن حوقل» با اشتباه «تبریز» را بجای «نریز» و «داخرقان» را بجای «جابر وان» گرفته است.

«ابودلف» در بیان خود بر اینکه «بحتری» برای حکام «نریز» اشعاری سروده راست می گوید.

«کسروی» در دیوان «بحتری» فصائدی در مدح «محمد بن عمر بن علی بن مر» و «ابو خالد مر بن مر» پیدا کرده (کسروی ۳ - شهریاران گمنام ج ۳ ص ۷۶-۷۷) که در آنها به «نریز» و «شهرزور» و «مراغه» و «اردبیل» اشاره شده است. (دیوان - البحرتری چاپ اسلامبول - ۱۳۰۰ - ج ۲ ص ۴۲ و ۱۷۳ و ۲۵۱) نام قبیله کرد «هذبانی» میبایستی مربوط به منطقه «اریل» باشد (بزبان سریانی

۱- Hofmann, Auszüge, pp. 267-77. یا قوت ج ۲ ص ۵۴ «باجرمق» نوشته.
۲- «بحتری» در دیوان خود ج ۲ ص ۱۷۳ «وادی نریز» گفته و شاید «دره قادر» باشد که «سلدوز» در آن واقع است.

۳- مرحوم سید احمد کسروی دانشمند ادیب و مورخ ایرانی صاحب تألیفات بسیار و مدبر مجله پرچم - مترجم

هدیب (Hedayyab) و شاید با فعالیت‌های حمدانی‌ها انتشار یافته باشد.
 بطوریکه هم اکنون گفته شد در سال ۳۳۲ هـ / ۹۴۳ م هنگامی که «حسین
 ابن سعید بن حمدان» به ناحیه «دریاچه ارومیه» حمله برد «جعفر بن شکویه هذبانی»
 همراه او بود. (مسکویه - کسوف ج ۲ ص ۶۲ - ۶۷). در جنگ‌های داخلی
 «مسافری»‌ها بیشتر از «هذبانی» نام برده میشود. (مقاله ۱۲)

در سال ۴۲۰ هـ / ۱۰۲۹ م هنگامی که ترک‌های غز مراغه را اشغال نمودند
 عده زیادی از کردهای «هذبانی» را نابود ساختند (ابن اثیر، ج ۹ ص ۲۶۹) و بسیاری
 کردها به «روادی» فرمانروای تبریز پیوستند و «غز»‌ها را بیرون راندند. «روادی»‌ها
 خود یک تیره از «هذبانی»‌ها بودند (ابن خلکان چاپ سلین Slane ج ۴ ص ۴۸۰)
 و پدران «سلطان صلاح الدین» باین قبیله تعلق داشتند.

در حدود سال ۴۲۰ هـ / ۱۰۲۰ م «ابوالهیجا ربیب الدوله» هذبانی بر ارومیه
 حکومت داشت (ابن اثیر ج ۹ ص ۲۷۱ - ۲۷۶). وی لاف میزد که ۳۰۰۰۰ نفر
 از ترک‌های «غز» را کشته است. (مینورسکی: دائرةالمعارف اسلامی «مراغه» و
 «ارومیه» و «اشنو»)

توسعه نفوذ «هذبانی»‌ها تا بالای «سلق» Salaq و «شهرزور» و «دینور»
 صحیح بنظر می‌رسد. «سلق» بخشی است که خصوصاً در حوادث قرن سوم هجری -
 نهم میلادی از آن ذکر شده است. یکی از دو «سلق» که متعلق به «احمد بن روح -
 العودی» بوده با بخش «لاهیجان» امروز (واقع در غرب ساوجبلاغ) مطابقت دارد و
 رشته کوه‌های مرزی (گردنه «زنوی شیخ») آنها از «سلق غربی» متعلق به «بنی الحسن -
 الحمدانی» جدا می‌سازد. این بخش تقریباً با بخش کنونی «راوندوز» تطبیق می‌کند
 («یاقوت» ج ۳ ص ۹۰۳ و «بلذری» ص ۳۲۶ و «هوفمان» ص ۲۴۳ - ۲۴۴ و مارکوارت
 در ارمنستان جنوبی ۴۴۴).

۲۴ - به یاقوت ج ۳ ص ۳۴۰ رجوع شود! نام نیم از راه «میباستی» با روایت
 مربوط به پادشاهان ساسانی، که هنگام جلوس از «کتزرفون» Ctesiphon با پای
 پیاده بزیارت آتشکده گنزک Ganzak میرفتند، ارتباط داشته باشد. (شرح مقاله
 ۵ و «ابن خرداد» ص ۱۲۰ و التنبیه مسعودی ص ۹۵ رجوع شود.)

در دشت پهناور شهرزور (۴۰ × ۵۰ کیلومتر) ده‌ها خاکریز قدیمی برپا
 میباشد و محل حکومت نشین آن هنوز شناخته نشده است. در آخرین بار «هرتسفلد»
 Herzfeld آنها «باخرمال» («گلنبر» قدیم و شاید «غلامبر»؟) یکی دانسته. این
 مکان در حقیقت به «کوه زلم» واقع در رشته کوه بزرگ مرزی ایران و عراق
 پیوسته است.

نام «شعران» (شاید «*شاران» بمعنای آبشار های کوچک) که اشاره باین کوهها میباشد نیز معروف است. از بقایای دژ های مستحکم کوه «زلم» چنین برمی آید که دژ های مزبور در سرچاده مهمی برپا بوده . توصیف «نیم ازرای» در مقاله ۲۷ نیز دنبال شده است . هرگاه دیوارهای ضخیم آنجا کشف شود مشخصات شهر را معلوم خواهد ساخت ۱ . در شهرزور انسان بامنظرهٔ بسیار وسیع سرتاسر دشت روبرو میشود. اشارات کتاب مقدس (مقالات ۱۶ و ۱۷) ممکن است مجدداً از بعضی مسیحیان یا یهودیان طرف گفتگوی ابودولف سرچشمه گرفته باشد . عربها حتی پیش از اسلام در شهرزور رخنه کرده بودند («ابن الفقیه» ص ۱۳۰) . بطوریکه بلاذری می گوید (ص ۳۳۳) « شهرزور » با شهرهای مجاور آن « صفهان » (زمکمان) و « داراباذ » در زمان « عمر بن الخطاب » بوسیله « عتبه بن فرقداسلمی » فتح گردید .

از میان قبایل کردی « شهرزور » قبیلهٔ « جالالی » با کلالی که « العمری » در « مسالك الابصار » (ترجمه و تلخیص کاترمر Quatremère در ۱۸۳۸ ص ۳۰۷) ذکر نموده تطبیق میکنند . (در زبان کردی کلال بمعنای بستر رودخانه است) . راجع به « یابسان » ، یاقوت بجای آن « باسیان » ذکر می کند و این نام ممکن است همان « بارزان » مذکور در « مروج الذهب مسعودی » (ج ۳ ص ۲۵۸) باشد . در « شهرزور » دهکده ای بنام « پاریس موجود است . از « حکمی » ها در « ابن اثیر » (ج ۶ ص ۹۳ و ۱۴۵) نام برده شده . « سولی » ها را نیز یاقوت « سبولی » و « العمری السولیه » می خواند و شاید صحیح آن * سیولی » وابسته به « سیول » (بخشی واقع در جنوب رودخانهٔ «بانه») باشد .

۲۵ - هرگاه « نیم ازرای » در انتهای ضلع غربی دشت قرار داشته و مخصوصاً اگر مشخصات آن با «خرمال» (در جهت شرقی) درست باشد، مکانی که «دبلم استان» نام دارد و در هفت فرسخی آن (یاقوت ج ۲ ص ۷۱۱ - ۹ فرسخی) واقع است میبایستی در سمت شرقی کوه مرزی «شعران» («اورامان تخت» کنونی) قرار داشته باشد . در اینصورت ممکن است استحکامات کوه «زلم» بمنظور نگهبانی «شهرزور» در برابر دیلمی های مهاجم برپاشده باشد . (مهاجمین «دبلم» از «طارم» و «زنجان» که شرح آن در مقاله ۱۱ بیان شد به «شهرزور» حمله می بردند) .
پرواضح است که اردوگاه مخصوص غنائم در پناه کوهها قرار داشته .
زبان مردم «اورامان» کردی نیست بلکه حدس زده می شود که بالهجه های ایرانی شمال ارتباط داشته باشد .

۱ . بر خلاف « هوفمان » 255 و Hoffmann, Auszüge که باستاند یک نسخه خطی یاقوت بلندی دیوار را ۳۰۰ ذراع خوانده . در متن مورد استناد ما که مطابق با نسخه خطی « یاقوت » چاپ « ووستنفلد » میباشد (ج ۳ ص ۳۴۰) ارتفاع آن ۸ ذراع قید شده است .

هرگاه مکان «دبلم استان» که ذکر نمودیم درست باشد توضیحات ما در مقاله ۲۵ راه مهاجرت نفوس عجیب کردها را به او رامان نشان خواهد داد (بمقاله «مینورسکی» در Bsoas ۱۹۴۳ شماره ۱/۱ صفحه ۷۶ تحت عنوان «گوران» the Guran مراجعه شود).

۲۶- نام این مکان «بیر» است. (در یاقوت ج ۱ ص ۷۸۴ درست نوشته شده ولی در ج ۲ ص ۳۴۰ اشتباه «شیز» قید گردیده). ساکنین آن شیعه‌های زیدی میباشند. نام مزبور باید به «پیر» (پیشوای آنها که در عربی شیخ خوانده میشود) تصحیح گردد. در ضلع جنوب شرقی «شهر زور» زیارتگاه مقدسی بنام «کوسج حجیج» موجود است که یکی از مراکز فرقه افراطی «اهل حق» میباشد. (به «دائرة المعارف اسلامی» رجوع شود).

این مکان در سمت شمالی گردهای است که رودخانه «سیروان» (دباله) در آنجا از کوه بیرون میریزد. «کوسج» ظاهراً سنگری بوده است. در سال ۱۰۱۴ هـ / ۱۰۱۴ م «حسن و یحید بدر» در محاصره دژ «کوشد» (یا کوشخد) که متعلق به «حسین بن مسعود» (دیا خشین بن ماسود) بود کشته شد. (مینورسکی - گوران ص ۸۲ - ۸۳). اینجانب در یکی بودن این دژ با «کوسج» کنونی و با «پیر» مورد نظر «ابودلف» تردید دارم. ساکنین آنجا مدعی هستند مرد کوسجی که در دهکده آنها مدفون است «عبدالله» برادر امام «علی الرضا» (امام رضا ع) میباشد که آنها بدست او اسلام اختیار نمودند. (مینورسکی - دائرة المعارف اسلامی) از طرفی ممکن است نام «کوسج» یاد بودی از قبیله قدیمی «*کوسه» باشد که پس از حمله مغول مجبور شدند «به مصر» و «سوریه» مهاجرت نمایند («العمری» ترجمه کاترمر Quatremère ص ۳۰۸).

۲۷- هرگاه مشخصات مذکور در مقاله ۲۶ صحیح باشد «دزدان» را باید در «نفسود» که اقامتگاه رئیس اورامان غربی («اورامان لهون») بوده، جستجو نمود. اینجانب در سال ۱۹۱۴ که مهمان «جعفرسان» («جعفر سلطان») رئیس محلی بودم این لانه عقاب را بازدید و چشمه صافی را که در مرکز شهر جاری بود و به حوضی می ریخت ملاحظه نمودم. این چشمه را بعنوان یکی از افتخارات محلی بمن نشان دادند. ساکنین «اورامان» تا با امروز هم با مردم دشت «شهرزور» روبرو نمی شوند. زبان آنها «اورامانی» و زبان کردی «کرمانجی» تفاوت دارد و مردم آنجا در زمان «ریچ» Rich^۱ هم هنوز لباس ملی مخصوص می پوشیدند.

«اورامانی» ها به دلاوری معروفند و نام «دزدان» که بر دهکده آنها گذاشته شده

بی سبب نیست در جریان جنگ «خسروپاشا» در سالهای ۱۶۲۹ - ۳۰ شب هنگام ۴۲ نفر ابرائی بی پروا و از جان گذشته بفرماندهی شخصی بنام «احمد دزد» از «نفسود» (نفسود) به سران عثمانی در «شهرزور» حمله بردند («تاریخ نعیم» ج ۱ ص ۴۷۸) ممکن است لقب این رئیس بنام «دزدان» ما که «ابودولف» در هفت قرن پیش از آن تاریخ ظاهر آن را به «نفسود» معطوف ساخته است، ارتباط داشته باشد.

«نفسود» در جای امن و در بالای برآمدگی کوهی که در تیر رس واقع نیست قرار دارد و مکان بسیار کوچکی است. بطوریکه «شوارتز» Schwarz ۱۶۹۹ یادداشت ۱۱) با تشخیص بسیار درست خود بیان نموده قسمت دوم مقاله ۲۷ دنباله توصیف «نیم از رای» (مقاله ۲۴) میباشد.

اینگونه آشفتگی در متن کتاب بسیار دیده میشود و مانند حاشیه هائی است که در گزارش گنجائیده شده است.

بنابر «یاقوت» (ج ۴ ص ۴۵۵) «کرخ جدان» قصبه‌ای در مرز و در فاصله کمی در مقابل «خانقین» واقع بوده و «عراق» را از «شهرزور» جدا می ساخته. محل مزبور در تاریخ مسیحی دارای اهمیت زیاد بوده («هوفمان» ص ۲۷۶). «سونایا» نام قریه‌ای بوده که وقتی در جای بخش «عتیق» در بغداد واقع بوده و یک قسم انگورسیاه بنام آن خوانده می شده («یاقوت» ج ۳ ص ۶۱۳).

۲۸- از ذکر «کرخ جدان» در مقاله ۲۷ چنین برمی آید که ابودولف در راه خود از «شهرزور» کرانه شرقی رود «دباله» را دنبال نموده و از گذاری بنام (بان-خلان) از رودخانه گذشته است.

وی از پل رود «دباله» که در «سمیران» واقع در انتهای شمالی «ذهاب» برپا بوده چیزی نگفته است.

«پل خانقین» واقع در شاهراه بغداد به خراسان بر رود «دباله» قرار ندارد بلکه بر روی رودخانه فرعی سمت چپ آن بنام «الوند» (حلوان) برپا میباشد مؤلف در گزارش خود از «خانقین» «جاده خراسان» را تعقیب مینماید و این مطلب را تمام جغرافی دانان بیان کرده و «وماچک»^۱ و «لواسترنج»^۲ و «مارکوارت»^۳ و «شوارتز»^۴ نیز آنرا ترسیم نموده اند (به فهرست مراجعه شود).

«راه قصر شیرین» جاده عمومی است («یاقوت» ج ۴ ص ۱۱۳). برای اطلاع از نقشه و مشخصات محل بکتاب و نقشه «دورگن» - de Morgan, Mission Scientifique en Perse 1895, II, Plates XL1 - XL11»

۱- W. Tomaschek, Zur historischen Topographie von Persien, in Sitzungsber. Wiener Akad, 1883, C 11, 145 - 231.

۲- Le Strange, The lands or the Eastern Calipbate.

۳- Marquart, Eransahr.

۴- Shwarz, Iran im Mittelalter.

و «شوارتز» (2-691, Schwarz) مراجعه شود.

۲۹- شکفت آور آنکه یاقوت زیر عنوان «حلوان» (ج ۲ ص ۳۱۷) بیشتر اطلاعات «ابودلف» را از قبیل آب گوگردی و خزرهره (دفلی) و انار و شاه انجیر عیناً کلمه به کلمه نقل می کند و در عین حال آن را به «ابوزید» (البیخی ۴) ۱ نسبت میدهد. بسیار محتمل است که این نام فقط با شتاب بجای ابودلف ذکر شده باشد. از خرابه های «حلوان» (خلمان قدیم) که در نزدیکی «سرپل» امروزی واقع است اکنون هیچ اثری دیده نمی شود.

در اینجا شرح آثار باستانی قطع و مجدداً در مقاله ۳۰ دنبال میشود. «طاق حجام» يك بنای ساسانی است که اکنون «طاق گرا» خوانده میشود و آن عبارت از طاقی است که در دیوار فرو رفته و پیش از بالا رفتن به گردنه اصلی منزل نیم راه بوده. بلافاصله در آنسوی طاق گردنه ای بطرف شمال و بسوی «ریجاب» (واقع در «نهاب» منشعب میشود و از آنجا جاده ای بطرف «کرد» واقع در فلات ایران کشیده شده است.

ابودلف برخلاف جغرافی دانان دیگر به مسافت ها علاقه زیادی نشان نمیدهد و فقط به آثار قدیمی و مناظر طبیعی منزل های سر راه اظهار علاقه مینماید. در این شرح باید در نظر بگیریم که در مناسع عربی فاصله «حلوان» به «کرمانشاه» در حدود ۳۵ فرسخ برآورد شده که در نقشه جدید برابر با ۸۵/۵ میل (۱۴۳ کیلومتر) است. بنابراین ممکن است در این نقاط فرسخ را تقریباً برابر با ۲/۵ میل (۴ کیلومتر) در نظر گرفت.

«ماذروستان» ۴ در شش فرسخی «حلوان» واقع است (ابن خردادبه، ص ۱۸). این مکان بنام شهر توصیف نشده بلکه يك بنای تاریخی قلمداد گردیده. آنچه در باب باریدن برف فقط در سمت شرقی آن بیان شده ظاهراً با اظهار ابن رسته، که می گوید:

«این محل در آنسوی گردنه واقع است»، مطابقت دارد. بنابر این ممکن است «ماذروستان» در «سرمل» واقع باشد. هر چند مسافت های جغرافی دانان عرب با نقشه های امروزی کاملاً تطبیق نمینماید.

«مرج القلعه» چهار فرسخ دورتر از آنجا (ابن خردادبه) واقع است و باید همان «کرد» ۳ باشد که مرعزاری در کنار جاده دارد. ولی فاصله «سرمل» تا «کرد» کمتر از چهار فرسخ (۱۰ میل ۴) میباشد.

مطابق روش ابودلف توصیف «مرج القلعه» در مقاله ۳۰ نیز قطع شده و

۱- منظور ابوزید احمد بن سهل بلخی معروف به مقدسی است که در سال ۵۰۷ هـ وفات یافته- مترجم

۲- «ابن رسته» (مای در استان) و مقدسی «ماذروستان» می خوانند.

۳- «ایزید وراف کاراکس» Isidore of Charax می گوید «مدیا» از «کرنیا» آغاز می شود.

ملاحظات اضافی او دربارهٔ این محل در مقاله ۳۱ یکی بودن آنجا را با «کرد» که تنها قصبهٔ مهم آن ناحیه بوده است تأیید مینماید. «یاقوت» زیر عنوان «قلعه‌المرج» (ج ۳ ص ۱۹۲) نقل از «الممرانی» از شمشیرهای ساخت آنجا حکایت میکند. اینجانب در سال ۱۹۲۴ یک چاقو ساخت آنجا را خریدم^۱.

یاقوت در جای دیگر (ج ۳ ص ۴۸۸) به «مرج القلعه» اشاره میکند ولی توضیح او ناقص است. در «کرد» با احتمال زیاد قلعه‌ای وجود داشته که دوراه مختلف از «بین‌النهرین» در آنجا بهم می‌پیوستند (بشرح پیش گفته راجع به «طاق گرا» رجوع شود).

«بجکم» امیر الامرای خلیفه «الراضی» و «المقتی» بوده و در سال ۳۲۹ هـ / ۹۴۱ م در گذشته و این تاریخ درست با یک رشته وقایع دیگر که در مسافرنهای ابودولف ذکر شده است تطبیق مینماید.

۳۰ - این قسمت باید پیش از توصیف «طاق الحجام» (مقاله ۲۹) ذکر شود.

«دیر الفار» میبایستی قبر «مدین» باشد که در داخل سنگ حجاری شده و اکنون «کل داود» نام دارد^۲. بموجب اخباری که در محل شایع است آنجا کارگاه داود بوده (قرآن کریم سوره ۴۴ آیه ۱۰) ^۳.

داستان زشت «ابونواس»، که چون واقعهٔ شاعرانه‌ای اشاعه یافته، ساخته و پرداخته خود «ابودولف» میباشد. «کل داود» در مکان بسیار مرتفع و بر بالای تخته سنگ عمودی قرار دارد و وضع آن قسمی است که هیچ جاننداری حاضر نیست جان خود را برای رسیدن بآنجا بخطر اندازد.

در سال ۱۹۱۳ یک سید از اهل محل را دیدم که از آن سنگ بالا رفت و برآستی شاهکاری از بند بازی انجام داد.

۳۱ - «طرز» (کاخی است) شاید نزدیک «قصر یزید» یا خود آن باشد و آن در چهار فرسخی «قلعه‌المرج» بوده (ابن خردادبزه، ص ۱۹). «مقدسی» ص ۴۰۱: می‌گوید فاصلهٔ تا «طرز» یک «برید» (در حدود کمی بیش از دو فرسخ) بوده و «طرز» در فاصلهٔ کوتاهی از جاده قرار داشته است («مقدسی» ص ۱۰۳).

۱- هنرهای دستی فلزی کار کرد از قبیل شمشیر و چاقو و قندشکن و مخصوصاً قفل کردنی معروف است. مترجم

۲- پروفیسور اقبال (مرحوم عباس اقبال آشتیانی استاد دانشمند دانشگاه تهران متوفی در بهمن سال ۱۳۳۴ شمسی - مترجم) عقیده دارد دیر واقع در نزدیکی «حلوان» دیر الفار که از کلمهٔ قدر بمعنای خیانت است، خوانده میشود. ولی کلمهٔ غار در متن بسیار واضح نوشته شده و در این مورد مناسبتر بنظر میرسد.

۳- «ان اعمل ما یفات وقدیر فی السرد...») (زره آهنین بساز و حلقه‌های آن را یکسان گردان ...)

« خسرو کرد » (ابن شاهان) بنظر میرسد نام محلی باشد که « خسرو » آن را ساخته است (مقاله ۷۰) و بیشتر این نظر تأیید میشود که « طزر » درجای « خسرو آباد » کنونی در میان راه « کرد » و « هارون آباد » واقع بوده است . در اینجا نقشه‌ها جاده‌ای را نشان می‌دهند که سمت جنوب منشعب شده و وضع آن با نشانی‌های مذکور در مقاله ۳۲ وفق می‌دهد .

۳۲ - اکنون « ابودلف » يك راه طولانی را بسوی دره « صیمره » دور می‌زند . رودخانه عظیم آنجا « کرخه » از حوض وسیعی که از نواحی جنوبی « همذان » تا « کرد » امتداد دارد آب میگیرد . « ابودلف » بجای آنکه امتداد رودخانه « کرد » را دنبال کند ، رودخانه های فرعی « صیمره » را بریده و از دره رودخانه « مندلی » (بنام « گنجیر » یا « سومار ») ، که بطرف رود دجله جاری است ، سر درمی آورد . اینجانب مایلیم این مکان را با « دره ایوان » که در یکی از سرچشمه های « گنجیر » و در سر راه حوض « صیمره » واقع است یکی بدانم ، زیرا دره ایوان « ممکن است به صیمره متصل بوده باشد .

یاقوت که به ابودلف استناد می‌نماید اضافه می‌کند که قرائت « اریوجان » مشکوک است (ج ۱ ص ۲۳۰) درجای دیگر (ج ۱ ص ۶۰) به دهکده‌ای نزدیک « نهاوند » بنام « اذبوخان » (شاید « اذبوچان ») اشاره می‌کند . ووستنفلد شباهت این دو نام را تذکر داده . شاید « اریوجان » نیز « آذبوچان » خوانده شود و این شکل هم با آسانی جای فارسی جدید « ایوان » را میگیرد و نظر ما را در باب یکی بودن آن دو تأیید مینماید .

« قبر مهدی » حتی در زمان ابودلف هم معهود بوده و « راولینسن » هم در سال ۱۸۳۶ نتوانسته است آنرا پیدا نماید (JRGS, 18 39' p. 56) هر تسفیلد نیز در گزارش خود (Pettermanns Mitteilungen 1907) ص ۵۶ بدان اشاره نموده است .

با وجود این « راولینسن » که « رُذ » را بجای « رودبار » (سیروان) گرفته آن را در جای اشتباهی جستجو نموده است .^۱

در خصوص مرگ « مهدی » اختلاف نظر موجود است . بموجب « طبری » (ج ۱ ص ۳ و ۵۲۳ و ۵۲۶) وی در « ماسبدان » در دهکده‌ای بنام « رُذ » در گذشته . متن مروج الذهب مسعودی در اینباب درست نیست (ج ۶ ص ۲۲۵) ولی ظاهراً نشان میدهد که خلیفه بقصد « اذبوچان » و « سیروان » عزیمت نموده و در « رُذین »

۱ - در مجله جغرافیائی JRGS سال ۱۸۳۹ اشتباهی ملاحظه میشود . در آن نوشته شده است : ((تحقیقات بیشتر سرگرد راولینسن نشان داده است که قبر خلیفه الهدی نزدیک مندلی بوده)) ولی این تصحیح را (که شاید تحت تأثیر مقاله یاقوت راجع به « ده بالا » صورت گرفته نمی‌توان اصلاح خبر تلقی نمود .

وفات کرده است .

خبری که در « تنبیه » مسعودی (ص ۳۴۳) ذکر شده منطقی تر است و می گوید « مهدی » در « الرن و الرق » در گذشته . قرائت نام اخیر هرچه باشد بنظر می آید که با « الرن والبراو » مطابقت دارد .

خبر اضافی یاقوت (ج ۲ ص ۶۳۲) تحت عنوان « ده بالا » بسیار عجیب است . وی مینویسد : (در مجاورت « مازبدان » در ناحیه الجبل » نزدیک « بند نیجین » واقع است و در آنجا قبر خلیفه «المهدی » و قتلگاه او (مشهد) قرار دارد و عده ای خدام (قوام) وابسته بدانند و مقرری (جرایه) دریافت میکنند . در سال ۵۶۴ هـ / ۱۱۶۸ م « المستر شد » بقعه را نوسه داد و پول زیادی میان ساکنین آنجا پخش نمود .

این خبر بطور تحقیق از منابع کاملاً آگاه نقل شده و آخرین حلقه اتصال مربوط ببخش مرگ « مهدی » شمار میرود .

« ده بالا » مکان مشهوری در لرستان غربی (پشت کوه) میباشد و محل اقامت والی اخیر « پشت کوه » بوده . « ده بالا » در دامنه غربی کوه « مانیش » (بارفتا) ۸۶۹۹ پا) ، که نشان بارز مرزی و آبریز تمام آن ناحیه میباشد ، واقع است . از این کوه چندین رودخانه سرچشمه میگیرند :

۱ - رودخانه های فرعی غرب « صیمره » (کرخه) بسمت شرق جریان دارد .
۲ - رودخانه « ایوان » بسوی شمال جاری و کمی پائین تر بطرف غرب دور زده و صحرای « مندلی » (« بند نیجین » سابق) را مشروب میکند .
۳ - در جهت غرب رودخانه « ده بالا » که در مجرای پائین خود واقع در عراق « نرسق » نامیده می شود .

۴ - رودخانه « کنجیان » بطرف جنوب جاری و جلگه « زر بته » را در عراق مشروب میسازد .

با اشاره « یاقوت » به « ده بالا » ما خود را در همان منطقه میابیم که در بررسی سابق بدان اشاره نموده ایم . ممکن است « الجبل » مورد نظر یاقوت در اینجا بجای کوه « مانیش » باشد نه مدیه (Media) . قله های دو قلوی (سمت جنوبی) آن در نقشه های جدید بنام کوه « قلرنگ » خوانده میشوند ولی سرهنک « چریکوف »^۱ آن را کله رگ (Kala - reg) « قلمه رگ » خوانده و هر تسفیلد (در ۱۹۰۷) قلمه رگ دانسته . اینجا بدون تردید همان مکانی است

که بقایای بقعه « مهدی » باید در نزدیکی آن جستجو شود !
 « سیروان » (بقول راولینسن ص ۵۶ و ۵۷) « کاملترین آثار باقیمانده يك شهر ساسانی در ایران است » که اکنون « سیروان » نام دارد در دره حاصلخیزی در غرب رود فرعی « صیمره »، که در شماره ۱ رودخانه های چهارگانه ذکر شده، واقع است ^۱
 قسمت مهم خرابه های در هم دره صیمره « (راولینسن ص ۵۸ : دارا شهر) در کرانه غربی رودخانه صیمره، در جهت سفلی رود سیروان (در حدود هشت میل بالای مصب رودخانه مهم فرعی شرقی « کشکان » که از خرم آباد می آید) واقع است . ^۲
 « طرحان » (باقوت ج ۳ ص ۳۲۵) با بخش امروزی طرحان واقع در کرانه شرقی صیمره تطبیق می کند . این مکان بطور قطع در سر راه بازگشت ابودلف به کرمانشاه واقع است .
 پلی که ابودلف توصیف میکند و اکنون پل آب برده نام دارد در یکی از پیچ های رود صیمره برپا بوده و « سیروان » را به « طرحان » متصل می ساخته (به کتاب اشتین A. Stein رجوع شود) .

در سراسر لرستان پل های شکفت آور مربوط بزمان ساسانیان وجود دارد که خود نشانه ای از سعادت و عمران منطقه مزبور در زمان گذشته میباشد .
 کلمات « ماسبذان » (استرابو ج ۱۱ ص ۱۳ و ۶ Massabatike) و « مهرجان قذق » بیشتر به بخش های محلی مربوط است و متعلق به شهر نیست .
 « هرتسفیلد » (۳۷) دره های زنگوان و سیروان را جزو قلمرو ماسبذان می داند .
 « مهرجان قذق » ظاهراً شامل ناحیه ای بوده که خرابه های اصلی دارا شهر در آن میباشد .

در « مهرجان قذق » يك دژ متعلق به « هرمان » آخرین فرمانروای ایرانی قبل از فتح اسلام برپا و اقامتگاه وی در « صیمره » بوده است . (دیناوری ص ۱۴۰) .
 ۳۳ - اینکه می بینیم ابودلف مراحل میان « طزر » و « کرمانشاه » را پیموده این گمان را تأیید مینماید که وی از راه « دره صیمره » دورزده و بمکان اخیر رسیده است .
 « فرمیسین » میبایستی نام اصلی کرمانشاه و مربوط به قبل از ایرانیان و شاید از اصل آشوری باشد . یگانه نکته جالب توجه در مقاله ۳۳ تاریخ قطعی بازدید ابودلف (۳۴۰ هـ / ۹۵۱ م) از آنجا میباشد .

۷ « این خرداذه » منزل های بعد از « کرمانشاه » را چنین بیان میکند : « دکان » فرسخ - « قصر اللصوص » ۷ فرسخ - « خونداز » ۳ فرسخ - « قرية المصل » ۵ فرسخ - « اصطخری »

۱ - چیریکوف ص ۲۷۳ و ۲۷۶ - راولینسن ص ۵۶ : « کاملترین بقایای شهر ساسانی در ایران » .

۲ - اشتین ص ۲۰۶ A. Stein - دوومورگان de Morgan ج ۲ ص ۱۲۴ - ۱۲۶ .

(ص ۱۹۵) منزلهای این جاده را با تفصیل بیشتر ذکر مینماید: «قرمسن» به «بیستون» ۸ فرسخ - از آنجا تا «ابواب» ۲ فرسخ - از آنجا تا «قنطرة ابی نعمان» ۴ فرسخ - از آنجا تا «ماذران» ۵ فرسخ - از آنجا تا «قصر اللصوص» ۴ فرسخ - از آنجا تا اسعد آباد» ۷ فرسخ - از آنجا تا «همدان» ۷ فرسخ .

مقدسی: (ص ۴۰۱) پنج منزل ذکر میکند: «قرمسن» «بیستون» «قنطرة نعمان» «قصر اللصوص» «اسدآباد» و «همدان» (برای اطلاع از جزئیات به «شوارتز» ص ۹۰۵ و «هرتسفیلد» *Reise bericht ZDMG 1926* رجوع شود) .

۳۴ - بناهای تاریخی «طاق بوستان» (اکنون در محل طاق و ستام خوانده میشود) شامل نقوش برجسته پادشاهان متعدد میباشد: «اردشیر دوم» (۳۷۹ - ۸۴ میلادی) ، «شاپور دوم» (۳۱۰-۲۹۹ م) ، «شاپور سوم» (۳۹۴ - ۳۸۸ « و «خسرو پرویز دوم» (۵۹۰-۶۲۹ م) . ابودلف از مجسمه مشهور «خسرو دوم» سوار بر اسب جنگی خود «شبدیز» توصیف میکند . در نقش بالائی «خسرو» هنگامی که از جانب «اورمزد» و «آناهیت» منصوب شده است دیده میشود . ربه النوع دست راست خود را بر سینه گذاشته و در دست چپ خود یک قسم آفتابسه نگاهداشته که از آن آب میریزد و رمز نعمت و حاصلخیزی است . حافظه ابودلف در این باره دوچار اشتباه شده، زیرا میبایستی از انتصاب «اردشیر دوم» از طرف «اورمزد» و «میترا» بیان نماید .

«میترا» يك دسته تر که (برسوم) بشکل عصا در دست دارد . در هر صورت این عصا را بسیار بالا گرفته و چنین تصور میرود که می خواهد با آن ضربتی فرود آورد، ولی اینطور نیست بلکه (روبروی خود) زمین را حفر مینماید .^۱ راجع به کلمه عجیب «بالکان»، که ابودلف برای چیزی که «میترا» در دست دارد بکار برده ، «پاقوت» (ج ۳ ص ۲۵۰) بجای آن کلمه بل (تایل) ذکر نموده . بالکان ظاهراً با کلمه «بال» که بجای بیل استعمال شده ارتباط دارد همچنانکه «ابن خردادبه» (ص ۱۹) بجای «شبدیز» کلمه «شبدز» (باحرکت بالائی د) ذکر کرده است .^۲

رو بهمرفته بنظر می رسد که ابودلف نقوش حجاری تاق بوستان را دیده ولی در جزئیات آن اشتباه نموده است .

۱- هرتسفیلد ، کتاب گردش در آسیا ۱۹۲۰ عکس شماره ۲۹ و ۴۴ و ص ۸۳ و ۹۲

Herzfeld Am Tor von Asien

۲- در نسخه خطی «بیده بالکانه» نوشته شده و چون این کلمه معنی نمی دهد در واقع مقصود «بال کانه» بوده که سرهم نوشته شده و ترجمه روسی «بیلی ... گوئی» صحیح بنظر می رسد . (بیادداشت ذیل ترجمه مقاله ۳۴ رجوع شود) - مترجم .

رودخانه‌ای که میان «کرمانشاه» و «بیستون» جاری است و اکنون «قره‌سو» نام دارد از شمال و از سمت کردستان سرازیر میشود. پلی که بر این رودخانه برپا می‌باشد نباید با پل «گاماس» واقع در سمت شرقی «بیستون» اشتباه شود. دنباله موضوع چشمه «تاق بستان» در شرح مقاله ۴۴ آمده است.

۳۵- کوه «بیستون» (که بفارسی پره نام دارد) معمولاً در عربی سن‌سمیره (دندان سمیره) نامیده میشود. «ابودلف» راجع به نقش معروف فتح «داربوش» در «بیستون» بطور مبهم سخن گفته. اینک بعنوان پوزش از این نقض شرح مشغول کفنده‌ای را که يك مسافر اروپائی در ۱۵۰ سال پیش درباره نقش حجاری مربوط به پیروزی «داربوش» بردشمنانش نوشته است نقل می‌کنیم: «ساونا (صحنه) تا «بوسوتون» (بیستون) با سنگ‌های بزرگ فرش شده ... دور تر از آنجا بر روی يك تخته سنگ که برپا نصب شده نقش حجاری يك صلیب و دوازده نفر حواریون دیده میشود»^۱. ذکر نام «فرهاد» ممکن است مربوط به این قهرمان در زمانهای بسیار قدیم باشد که بعدها در اشعار فارسی بآن اشاره شده است.

«طبری» و «فردوسی» هیچکدام از «فرهاد» نام نمی‌برند. (به کتاب فرهادو شیرین «دودا» Duda ۱۹۳۳ ص ۵ مراجعه شود) «دودا» صنعتگر بابل را (که در واقع «میترا» می‌باشد) (مقاله ۳۴) با اشتباه «فرهاد» دانسته در صورتیکه وی همانطور که در این مقاله درست بیان نموده‌ایم مربوط به «تاق بستان» نیست بلکه بایستون ارتباط دارد.

پلی که در این مقاله توصیف شده بر روی رودخانه دینور می‌باشد که از شمال جاری و بر رودخانه گاماسیاب، که از شرق می‌آید، می‌پیوندد. آب این رودخانه پس از یکی شدن به رودخانه «قره‌سو» (مقاله ۳۴) میریزد و رود بزرگ «صیمره» و کمی پائین‌تر رود «کرخه» را تشکیل می‌دهد. وجود پلی بر بالای محل اتصال رودخانه «دینور» و «گاماسی» يك امر طبیعی است ولی توضیح آن مشکل می‌باشد (مقاله ۳۷) ۳۶- یادداشت «یاقوت» راجع به «ابایوب» (ج ۱ ص ۳۶) با استناد «ابودلف» ذکر شده. وی در این یادداشت مکان مزبور را با «الدکان» یکی می‌داند ولی در ج ۲ ص ۵۸۱ بنظر می‌آید که آنجا را واقع در میان دو قریه تشخیص داده است. همچنین «یاقوت» نتوانسته است نام شخصی «ابوایوب» را کشف نماید و فقط او را با قبیله «جرهم» که پیش از «قریش» در «مکه» می‌زیستند مربوط می‌داند.^۲ اشاره «ابودلف» به «سرماج» بسیار روشن است. این مکان اقامتگاه «حسنویه» یا «حسنویه» بنیان‌گذار يك سلسله از اکراد بوده که در سال ۳۶۹ هـ

۱- «آئودوگاردان» - یادداشت‌های روزانه يك مسافرت.

Ange de Gardane, Journal d'un voyage, paris 1909, P, 83

۲- شوارتز ص ۴۸۶ Schwarz و بوهل (Buhl): «جرهم» در دائرةالمعارف اسلامی.

۹۷۹م در آنجا در گذشته است. (ابن اثیر ج ۹ ص ۲۸۱) «حسنویه» در سال ۴۴۸ ۹۵۹/۸م باندازه ای نیرومند شد که «رکن الدوله» آل بویه ناکزیر برای مقابله با او نیروئی گسیل داشت. وی بعنوان پیشوای قبیله «برزکان» میبایستی حتی در زمان «ابودلف» عرض اندام نموده باشد. ولی اشاره «ابودلف» به یکنفر کرد بی نام خود حس برتری معمولی عرب را بر کرد منعکس میسازد.

«یاقوت» در یادداشت خود راجع به «سرماج» (ج ۳ ص ۸۲) به «بدر» فرزند «حسنویه» اشاره می کند.

«سرماج» در حدود پنج میلی جنوب غربی «بیستون» و بیرون از شاهراه در جهت «هرسن» واقع است. «اومان» O. Mann عقیده دارد که «سرماج» در مکانی متعلق به ساسانیان بنا شده و دیوارها و سنگهای حجاری آنجا را توصیف مینماید: (Globus 1903, vol 83, pp. 327 - 31) چون حسنویه سنگهای دکان را برای ساختمان «سرماج» بکار برده بنابر این «دکان» را میبایستی در نزدیکی شاه جاده و در شمال «سرماج» جستجو نمود.

«هرتسفیلد»^۱ «دکان» را با خرابه های «تخت شیرین» یکی میدانند (باحتمال زیاد همینطور باید باشد).

«دومورگان» ج ۲ ص ۹۷ می گوید: «نزدیک» «بیستون» در قسمت بالا و کرانه غربی رودخانه «گاماسی» مکانی بنام «تخت شیرین» واقع است و در آنجا تپه ای خرابه های کاخی را فرا گرفته که محتمل است مربوط بدوره ساسانی باشد (به نقشه شماره ۲۵ دومورگان نیز رجوع شود).

در نقشه جدید، «تخت شیرین» بسیار نزدیک به کرانه جنوبی «گاماسی» نشان داده میشود و در چهار میلی جنوب شرقی آن يك تك تپه بنام «شاه نشین» موجود است. از این مشخصات درباره «دکان» نتیجه جالبی میتوانیم بدست بیاوریم. هرچند جاده اصلی امروزی بدنبال کرانه شمالی «رود گاماسی» امتداد دارد، جاده قدیمی که «ابودلف» بدان اشاره نموده است میبایستی («نزدیک» «بیستون») از محل اتصال رودخانه های «دینور» و «گاماسی» گذشته و در کرانه جنوبی «گاماسی» امتداد یافته (جاده فعلی چمبستان به «تخت شیرین» و «محمودآباد» ملاحظه شود) سپس (پیش از «شها») مجدداً از کرانه شمالی رودخانه گذشته باشد.

در واقع این یگانه توضیحی است که میتوانیم در باب مقاله ۳۷ بدهیم. مقاله ۴۲ بدنبال مقاله ۳۶ می آید.

۳۷ - بانوجه بمسیر جاده بطوریکه در مقاله ۳۶ شرح داده شد واضح است

که «پل نعمان» برای عبور از روخانه «گاماسی» بکار میرفته . پل مزبور تقریباً در وسط راه «بیستون» و «قصر اللصوص» برپا بوده و باید آنرا بلافاصله در غرب «صحنه» جستجو نمود .

داستان «نعمان» از مختصات غرور عربی مؤلف است . نام تیولی که «نعمان» خواسته است بطور واضح «برس» املا شده ولی «یاقوت» بجای آن «نرس» نوشته که مورد تردید است . (ج ۴ ص ۱۹۱) «برس» نمرود ، همان «برسپای» قدیم یعنی شهر همدریف «بابل» است . یاقوت (ج ۴ ص ۷۷۳) مینویسد «نرس» دهکده ایست در بابل که «ضحاك بیوراسپ» در آنجا اقامت داشته . «هرتسفیلد» («پیرس» در دائرة المعارف اسلامی) عقیده دارد که «نرس» باشتباه بجای «پیرس» (یا «بورس») ذکر شده است .

۳۸ - «دستجرد کسروی» بمعنای خالصه «خسرو» است . (یاقوت ج ۲ ص ۵۷۳) . «کگر» آنرا «دستکرت» که اصطلاح محلی ایران مرکزی است ، میخواند^۱ و در عربی بشکل «دسکره» درآمده^۲ . «دستجرد» مورد بحث ما با احتمال زیاد همان «صحنه» میباشد که بواسطه غرفه‌هایی که در گردنه مجاور آن از سنگ‌های تراش «مدین» ساخته شده حائز اهمیت است و حتی نام «صحنه» بمناسبت سکوی بلند آنست .

«ولاشجرد» (نام اشکانی ؟) با توصیفی که در باره آن شده ممکن است با «سراب بیدسرخ» تطبیق نماید و سراب در اینجا بمعنی سرچشمه يك جویبار و یا معمولاً چند چشمه سار است .

نام «ولاشجرد» در نقشه جدید وجود ندارد ولی در طرح نقشه ضمیمه بادداشت «راولینسن» در روزنامه جغرافیائی سال ۱۹۳۹ يك «ولاشجرد» در شرق «کنگاور» در سر راه جنوبی همدان نشان داده میشود . از آنجا يك جاده فرعی باصفهان میرود . این «ولاشجرد» میان دو رودخانه قرار دارد که یکی از آنها از «اسدآباد» و دیگری از سمت جنوب غربی الوند سرازیر میشود .

«راولینسن» این قسمت از سفر خود را شرح نمیدهد . ممکن است «ولاشجرد» مورد نظر او را نزدیک «فرسفج» جستجو نمود . هر گاه در مقاله ۳۸ اشتباهی رخ نداده باشد «ولاشجرد» «ابودلف» چون در غرب «کنگاور» واقع است باید قطعاً محل دیگری باشد .

یاقوت در ج ۴ ص ۹۳۸ پس از نقل از «ابودلف» میگوید شخصی بنام

ابوعمر «ولاشجردی» در «قصر اللصوص» زیست مینموده. بنظر میرسد در این بیان اشتباهی شده باشد زیرا باقوت شخصا شنیده است که: (این مرد عالمقدار در «ولاشجرد» یکی از بخش‌های همدان بدنیا آمده^۱). فقط «سمعانی» (ج ۴ ص ۹۳۹) می‌گوید «ولاشجرد» میان «همدان» و «کرمانشاهان» واقع است.

«ماذران» ممکن است در «بیدسرخ» باشد. محل اخیر در دامنه شرقی کرداری که بسوی جنوب غرب «کنگاور» راه دارد واقع است. «ابن رسته» (ص ۱۶۷) از «گدار ماذران» سخن گفته. «گدار بیدسرخ» در میان راه «صحنه» و «کنگاور» واقع است. از طرف دیگر «ابن خردادبه» (ص ۱۹) مینویسد «ماذران» در سرراهی است که از «دکان» به نهاوند میرود. «بیدسرخ» قصبه مهم نقطه‌ای است که مسافر از آنجا به نهاوند میرود. بر اینجانب معلوم نیست که آیا در نزدیکی گدار دریاچه‌ای وجود دارد ولی در نقشه‌های تازه، کمی دورتر از این مکان، یعنی در فاصله چهار میلی‌آن، یک سراب نشان داده میشود. بطوریکه «توماچک» در مقاله خود^۲ مینویسد «ماذران» در «مندر آباد» (جنوب «اسدآباد») واقع نیست.

۳۹ - این کاخ دزدان (قصر اللصوص) از دیرزمان با «کنگاور» یکی شناخته شده^۳ و زمانی معبد «آناهیت»^۴ در آنجا برپا بوده. اینجانب در سال ۱۹۱۶ چند نفر بنادیدم که در آنجا در کار ساختمان جدیدی بودند و ایوان مرتفع قدیمی را که زمانی تکیه گاه ستونهای سرفرازی بود خراب مینمودند.

۴۰ - چون «اسدآباد» نا «کنگاور» بیست و سه میل فاصله دارد بموجب مسافتات دقیقی که ابودلف تعیین نموده آشپزخانه مورد گفتگو میبایستی در محل «مندرآباد» امروزی باشد (که فقط بواسطه تشابه لفظی نامها باشتباه با «ماذران» یکی شناخته شده است). ممکن است جای آشپزخانه با «ایوان الصنج» که «ابن رسته» ذکر نموده است تطبیق نماید. «شاه مردان» نخستین پسر «شیرین» بود، (به وقایع تاریخی سوریه در آخر دوره ساسانیان چاپ «گیدی» Guidi مقاله ۵ و همچنین به شاهنامه فردوسی چاپ تهران ۱۳۱۴ - ص ۲۹۳۹ رجوع شود). وی یکی از قربانیهای نا برادری خود شیرویه بود که پس از جلوس او بسططنت بقتل رسید.

۱ - چه مانی بوده که وی در ولاشجرد متولد و در جای دیگر اقامت نموده باشد که مینورسکی آنرا اشتباه دانسته؟ مترجم.

۲ - Tomaschek, Zur historischen Topographi von Persien

1883 p. 152

۳ - «ایزیدور کاراکس» Isidore of Carax در مقاله خود بیونانی Konkobar و

بهری کنگور نوشته

Artemidos Hieron

۴ - نوشته.

«اسد آباد»، که بنابر ابن رسته جاده در سمت چپ آن واقع است، قصبه معروفی است که در جهت غربی ساده‌ترین گذار کوه‌الوند قرار دارد. این قصبه ممکن است با «خوندان» (❖ خونوان) که «ابن خردادبه» بدان اشاره نموده است یکی باشد. ۱

۴۱ - یاقوت در مقاله مشروح خود (ج ۴ ص ۹۷۲-۹۸۱) راجع به «همدان» داستان بسته شدن آب ورها شدن آن را بسوی شهر نقل نموده ولی این حيله را به «بخت النصر» و فرمانده سپاه او «صقلب» نسبت میدهد ۲
پس از آن طاعون موجب ویرانی شهر شد، تا آنکه «دارا» فرزند «دارا» دوباره آن را بنا نمود.

این شرح از «ابن الفقیه» ص ۲۱۸ نقل شده ولی پس از آن «یاقوت» اظهار نظر مینماید که «برخی از مردم همدان» داستان پیش گفته را مربوط بزمان «دارا» میدانند. داستانی که «ابودلف» کسب نموده میبایستی در خود محل شایع بوده باشد. این داستان در «Pseudo-Callisthenes» و همچنین در کتاب:

«Alexandri epistula ad Aristotelem, ed. Kubler»

ذکر نشده است. بهر حال «دیناوری» باین گزارش (که «دارا» زنان و کودکان خود را در در (حصن) همدان باقی گذاشت) افزوده است که «دارا آن را بنا نموده» («دیناوری» ص ۳۴).

منظور «ابودلف» از ذکر «شهر قدیم همدان» بطور تحقیق تپه عظیم «اکباتان» قدیم بوده که بر شهر جدید مشرف است. در نزدیکی «همدان» ظاهراً هیچ معدن طلا وجود ندارد ولی هنوز بعضی از ساکنین آنجا با شستشوی خاک کهنه آن برای بدست آوردن مسکوکات و اشیاء طلا از این راه استفاده می کنند.

۴۲ - ما اینک بواسطه نامنظم بودن ابودلف بمقاله ۳۶ برمی گردیم. «یاقوت» داستان دریاچه را در ذیل «با ایوب» نقل نموده (ج ۱ ص ۴۳۷). «ابودلف» محل دریاچه را در يك فرسخی (سمت شرقی) ابوايوب ذکر می کند و می افزاید که آب آن به رودخانه «دینور» می ریزد. این رودخانه در شرق «بیستون» به رودخانه «گاماسیاب» (که از شرق جاری است) می پیوندد و میتوان حدس زد که دریاچه بالاتر از محل اتصال دو رودخانه قرار داشته است.

۱ - بنظر هرتسفیلد خونواذ : Onoadas of Tabula Peutingeriana میباشد.

۲ - بخت النصر یا یکی از پارتی‌ها (طبری ج ۱ ص ۶۴۹ و ۶۵۱: بختراشا یا بخترشاه؟ فرزند گودرز اصفهانی (حمره: چاپ گوتوالد ۲۶ و برلن ۲۷: «بخت النصر بن وایو (ویو / گیو) بن جودرز». (کریستنسن در «کیانیان» Les Kayanides ص ۱۱۹: در زمان سلطنت ساسانیان کارهای برجسته خاندانهای «اشکانی» بدوره افسانهای «کیانیان» نسبت داده میشود). «مینورسکی» BSOAS 1946 x 1 / 4. 29 مراجعه شود.

بهر حال چون «ابوایوب» میبایستی در جنوب «گاماسی» باشد ممکن است منظور «ابودلف» از رودخانه «دینور» همان رودخانه گاماسی بوده . در اینصورت دریاچه را باید در همان ناحیه (شاید نزدیک قریه‌ای که اکنون «مالامیری» خوانده میشود) جستجو نمود .

داستان پادشاهی که غرق شده بدون تردید انعکاسی از خبر مرگ «بهرام کور» میباشد .

طبری می گوید (ج ۲/۱ ص ۸۶۵) : «بهرام در پایان سلطنت برای شکار به «ماه» (مدیبا) رفت . يك روز او بدنبال يك گورخر ماده مشغول تاخت و تاز بود و همینکه سخت سرگرم تعقیب آن بود در چاه عمیقی (جب) افتاد و غرق شد . مادر وی بدانجا رسید و با پول فراوان بسوی چاه رفت . او در نزدیکی چاه ماند و دستور داد پول را بکسانی که جسد «بهرام» را از درون آن بیرون آورند بدهند . آنها آنقدر گل ولای از چاه بیرون آوردند که پشته بزرگی از آن تشکیل شد اما جسد بهرام را نیافتند . در فارس نامه (ص ۸۲) بجای کلمه جب، شوراب ذکر شده است .

موضوع فراهم ساختن شتر گلو کاملاً روشن نیست ، آیا آبی که از چشمه بیرون می‌جسته در اثر فشار آب رودخانه بوده و در نتیجه آب چشمه در لوله می‌ریخته؟ هر گاه توضیح ما در مقاله پیشین درست باشد باید این رودخانه را بارودخانه «گاماسی» یکی بدانیم . هر چند ممکن است ابودلف اتصال دو رودخانه «گاماسی» و «دینور» را بیکدیگر در نظر داشته باشد .

این مطلب که آبهای پیوسته بهم متعلق به حوض «رود کرخه» میباشد صحیح است («کرخه» در نزدیکی «سوسا» - نه در داخل آن - جاری است) .

۴۳- این مقاله باید بدنبال مقاله ۳۴ باشد . هر گاه بجای بکهزار عدد مسكوك نقره يك قطعه شمش نقره هم به ارزش (یا وزن) هزار درهم در آن آب گذاشته شود همان اثر را دارد . ولی درست معلوم نیست جمله «سبك الحرارة» که در متن عربی آمده چه معنی دارد؟

شاید مقصود قالب‌داغ باشد^۱ . ظاهراً طبیعت این پدیده با محتویات معدنی آب ارتباط دارد .

۴۴- پس از همدان بشرح بازگشت بطرف جنوب ، سپس شرق و حرکت بسوی ری از پیچ وخم های دامنه دار ، میپردازد . در واقع جاده مستقیمی از گردنه کوه «الوند» و همدان از راه ماذران (مقاله ۳۸) به نهاوند و از آنجا بایران مرکزی امتداد

۱- در متن خطی «حرارة السبك» نوشته و مینورسکی مکتوس خوانده و بمعنای آن بی برده است .

اینک عین جمله عربی: اذا ضربت الف درهم والقيت فيه حرارة السبك زادت ستة دراهم هرگاه هزار درهم مسكوك بسازی و با حرارت آن را شمس کنی شش درهم بر آن افزوده میشود.

داشته . بهمین سبب بود که جنگ قطعی که آرتش «ساسانیان» در آن شکست خورد (۱۸ یا ۱۹ هـ / ۶۳۹ - ۴۰ م) در نزدیکی «نِهاوند» بین اسپیدهان و «وای خورد» (بوقوع پیوست . (طبری ج ۱/ ۱۹ ص ۲۶۱۵) .

داستان طلسم در نام سرچشمه رود «صیمره» («کرخه») که از نِهاوند جاری میشود منعکس است : گاماسی آب مرکب است از کلمه «کا» ، که بجای کاو و «ماسی» که بجای ماهی خوانده میشود، و آب .

داستان فرستاده پادشاه بیزانتین (روم شرقی) ، آنطور که بیان شده بی اساس بنظر می رسد . ممکن است بایداد کار گنج های ساسانی ، که در دژ «نِهاوند» پنهان بوده و بوسیله يك جاسوس لوداده شده است، ارتباط داشته باشد («بلاذری» ص ۳۰۴) . طبری (ج ۱ ص ۲۴۲۱) مینویسد : «نِهاوند جایگاه گنجینه های کسری» . حتی در زمان معاصر هم اندوخته های مسکوکات در نزدیکی «نِهاوند» کشف شده است . در سال ۱۹۰۷ اینجانب يك سکه طلا متعلق به نرو Nero در همدان خریدم . این سکه مربوط به مجموعه مفصل مسکوکات رومانی است که در سال ۱۹۰۵ در نزدیکی نِهاوند کشف شده است .

۴۵- این «کرج» نزدیک «سلطان آباد» امروزی (اراک) میباشد . رودخانه کوچک «کره رود» نام «کرج» را حفظ کرده است و ظرفهای سفالی قدیم که بنام «سلطان آباد» معروف است باید از خرابه های «کرج» بدست آمده باشد . مطلب مربوط به موقعیت کرج در سر چهار راه صحیح است و حتی امروز این مرکز قدیمی بر سر شاهراه سرتاسری ایران قرار دارد .

«ابودلف» همچون یکنفر عرب طبعاً نسبت به همنام خود «ابودلف العجلی» بنیان گذار «کرج» علاقمند بوده . دوران سلطنت خاندان شخص اخیر ۷۵ سال (۲۱۰-۸۵ هـ / ۸۲۵-۹۸ م) دوام داشت . بنابر «ابن رسته» (ص ۲۰۷) نیاکان این خانواده مسیحی (عبادی) از اهل «حیره» و کارشان صرافى و بانکداری بود . در خصوص پادشاهان اخیر خاندان «ابودلف» که معاصر با «صفاریان» بودند وقایع زیادی در تاریخ سیستان از نویسنده بی نام (تاریخ سیستان چپ بهار ۱۳۱۴/ ۱۹۳۵ تهران) و همچنین «تاریخ قم»^۱ (مقاله ۴۶ رجوع شود) بدست آمده است .

۴۶- راجع به قم ، بکتاب مهم «تاریخ قم» چاپ تهران ۱۳۱۳ شمسی ۱۹۳۴ م بوسیله «سید جلال الدین» مراجعه شود . این کتاب در سال ۱۳۷۹ هـ / ۱۹۸۸ م بهر بی نوشته شده و در سال ۸۰۶ هـ / ۱۴۰۳ م بفارسی ترجمه گردیده و مؤلف آن مانند تمام جغرافی دانان مینویسد :

(«قم» در زمان «حجاج» بدست اعراب بفرماندهی دو نفر بنام «عبدالله» و

«احوص» فرزندان «سعد بن ملك بن امير الاشعري» اشغال شد (ص ۲۴۲). در تاریخ نامی از «طلیحه» برده نشده. باقوت نقل از «ابودلف» بجای «طلیحه» از «طلیحه» نام میبرد و در باره این خانواده تفصیل بیشتری میدهد و آن را با شورش «ابن الاشعث» (۸۱ هـ - ۷۰۰ م) مربوط می سازد. برای اطلاع بیشتر از جزئیات تاریخ، قم بکتاب «شوارتز» Schwarz ص ۶۷-۳۳۷ رجوع شود.

۴۷- در متن باقوت (ج ۲ ص ۶۹۰) و قزوینی (ج ۲ ص ۲۴۸) تحت عنوان «دیر کرد شیر» ذکر شده (شاید «کردار دیشیر» باشد زیرا گفته میشود این دیر بدست اردشیر ساخته شده) «اصطخری» (ص ۲۲۹) و «ابن حوقل» (ص ۲۸۹) و «مقدسی» (ص ۴۹۱) هر یک از فاصله های میان «ری»، «دیزه»، «دیرالبحس» : «دیر گجین» و «قم» را يك منزل (مرحله) میدانند. (بکتاب «شوارتز» ص ۹۳-۳۴ نیز رجوع شود).

توصیف «اصطخری» درباره این مکان کاملاً بجا و متین است: «در میان «دیزه» و «دیرالبحس» بیابانی است که زوبروی «کرکس کوه» و «سیاه کوه» قرار گرفته. «دیرالبحس» (رباط) کاروانسرائی است که با آجر و آهک بنا شده و کارد سلطنتی (بدرقه السلطان) در آنجا اقامت دارند. این مکان منزل مسافری است و درخت و کشتزاری در آنجا یافت نمیشود. در آنجا چاه آب شوری موجود است که بکار آشامیدن نمیخورد. در بیرون این دیر دو آب انبار است که آب باران در آنها نگهداری میشود. این دیر را از دو طرف بیابان احاطه نموده. »

«مقدسی» فقط می افزاید: «آجرهای دیر پخته و باندازه آجرهای خام بسیار بزرگ است. محل مزبور وسیع و مناسب است و در دروازه رباط مردی خواربار می فروشد».

این رباط در زمان مقدسی در حال ویرانی بوده. این حقایق صحیح برای مقایسه با نتایج تخیلات ابودلف (که از جنوب عربستان بوده) سند مفیدی بشمار می رود.

چون مرداب کنونی میان «تهران» و «قم» پیش از قرن نوزدهم وجود نداشته، جاده آنجا بخط مسقیم بوده و در فاصله دویزیم آن از طرف «ری» و درست در سمت جنوبی آن خرابه های کاروانسرائی واقع در میان دوتپه کشف شده است که گمان می رود محل «دیرالبحس» باشد.^۱

۴۸- خرابه های ری در حدود هشت کیلومتری جنوب - جنوب شرق تهران واقع است.

«ابودلف» راجع به اوصاف «ری» توصیف مختصری میدهد. («شوارتز»

ص ۷۴۰ - ۸۱ و «مینورسکی» در مقاله «ری» در دائرة المعارف اسلامی». در سال ۲۷۸-۸۱/۸۹۱-۹۴ م. «رافع بن هرمه» «ری» را تصرف نمود (طبری ج ۳ ص ۴ و ۴۱۰ و ۲۱۳۵) ولی پس از عقب نشینی وی ساکنین آنجا استحكامات اورا ویران ساختند.

در تاریخ «آل بویه» بخصوص در زمان «صاحب بن عباد»، ارباب «ابودلف»، نام «طبرک» زیاد ذکر شده است. این کوه در طرف راست جاده «خراسان» واقع بوده و شاید در جهت جنوبی شکاف بزرگ کوههایی که بسمت جنوب پیش رفته است قرار داشته.

نام قریه «زندان»، که در ده کیلومتری جنوب خرابه‌های «ری» در دامنه تپه‌ها نشان داده شده، شاید نشانه‌ای از جایگاه زندان دولتی باشد که «ابودلف» آن را توصیف نموده است.

«یاقوت» (ج ۲ ص ۱۷۹) بجای «جبل آبان» که در متن نسخه خطی ذکر شده آن را «جیلاباذ» می‌خواند و این نام با توجه باینکه بنیان گذار آنجا اصلاً اهل «جیلان» بوده باید صحیح باشد.

«مرداویج بن زیار» در سال ۳۱۵ هـ / ۹۲۷ م در صحنه سیاست نمایان شد و در سال ۳۲۳ هـ / ۹۳۵ م در اصفهان بقتل رسید. املاء غیر معمول «مرداویژ» (در مقاله ۱۱ نیز بجای زنجان زنجان نوشته شده) مشکل زیادی تولید نموده است. در متن چاپی «یاقوت» «مرداویج لاشک» نوشته شده و این خود موجب اشتباه ژوستی شده است (Justi, Iranisches Namenbuch 183-218) وی با اشتقاق خاص این لغت عقیده مند شده و میگوید: «مرداد یا «آمرتات» و «لاشک» بمعنای لاغر و نحیف است». یاقوت هم در واقع در املاء اصل کلمه دو چارزحمت شده و میبایستی «مردا- واج لاشک» بنویسد که بدون تردید همان «مرداواج» است.

ولی اشتقاق واقعی نام دیلمی همان «مرداویژ» بمعنای مرد رزمجو میباشد. ۴۹- موضوع این مقاله (که «در یاقوت» از آن ذکر نشده) انحراف شخصی «ابودلف» را مینماید.

تاریخ بازدید اواز «ری» (پیش از ۳۳۴ هـ / ۹۴۴ م) برای تاریخچه زندگی او مهم است.

علی رغم کراف کوئی های معمولی او، تصویر دو سرمایه دار معاصر: یک زردشتی مقاطعه کار ارتش و یک مالک اراضی بنام «جریش بن احمد» (شاید عرب بوده) بسیار آموزنده است. ظاهراً «ایفار» نوعی نیول (ارثی) ممتاز بوده ولی تفاوت آن با اقطاع (نیول) مشخص نیست. (به کتاب مالیات بندی در اسلام تألیف «لوکه»

کارد» ۱۹۵۰ ص ۶۲ و ۱۹۰ رجوع شود) ۱ (فرض مزبور ازین جهت بیفایده است که نمی توان آن را برای تحولات تاریخی سازمانها بحساب آورد) .

۵۰- عبارت راجع به «سوربن» در «یاقوت» (ج ۳ ص ۱۸۶) و «قزوینی» (ج ۱ ص ۱۸۱) ذکر شده است . امام یحیی بن زید بن زین العابدین در سال ۱۲۵هـ/ ۷۴۳ م در کوزکان (کرکان - مترجم) بقتل رسید . این داستان بواسطه علاقه مردم شیعه «ری» مشخص است . (به مقاله «ری» در دائرةالمعارف اسلامی بقلم «مینورسکی» رجوع شود) .

یاقوت (ج ۴ ص ۱۰۵) شرحی در باره مقاله مربوط به «قصران» نوشته . راجع به پناهندگی آوارگان در آنجا سابق تاریخی بسیاری موجود است . «ابن اثیر» (ج ۹ ص ۲۸۴) میگوید: «فناخسرو» پسر «مجدالدوله» از دست محمود غزنوی فرار نمود و به «قصران» که جایگاه محکمی است (وهی حصنة) پناهنده شد . اقامتگاه شاهزادگان «بنی قارن» محلی بنام «فریم» واقع در کنار شاخه غربی رود «تجن» بوده و این رود بطرف ساری در شمال جریان دارد . دشت زیبا و فرح انگیز «نرگس» ممکن است دره مرتفع لار واقع در پشت کوههای مشرف به «تهران» باشد .

۵۱- (یاقوت ج ۳ ص ۳۱۵ : «شلنبه» و ج ۳ ص ۳۱۶ : شلنبه) . «شلنبه» باستانی تلفظ فعلی «شلنبه» باستانی باشد (اصطخری ص ۲۰۹) ولی مؤلف در همانجا کلمه باستانی «دنباوند» را بجای «دماوند» اخیر ذکر می کند . «شلنبه» در حدود ۶۰ کیلو متری جنوب شهر «دماوند» در کنار چپ رود (شاخه چپ «جاجرود») واقع است . بنابر «ابن خردادبه» (ص ۱۱۸) «شلنبه» شهر دنباوند بوده . یاقوت (ج ۴ ص ۹۲۴) شهر دیگر را «وایمه» یعنی «ویمه» (که در ایران مرکزی بمعنای تخته سنگ است) املاء نموده . این شهر معمولاً با «شلنبه» توأم است، ولی بنابر «یاقوت» روبروی دژ محکم «فیروزکوه» (متعلق به «دنباوند») واقع بوده و «یاقوت» آنرا دیده است . مؤلف درباره رود «هیر» که دوشهر را از یکدیگر جدا میسازد شرح مهمی داده است . این نام باید به هیر که بیان «یاقوت» را تأیید می کند تصحیح شود . ۳ «ویمه» ممکن است در سرچشمه غربی رودخانه بوده باشد . راه آهن سرتاسری ایران از دره شرقی که «فیروزکوه» در آن واقع است گذشته به

۱- F. Lokkegaard, Islamic Taxation, Copenhagen 1950,

PP 62, 190.

۲- «خ» وادالهر (دره هیر) . ولی مینورسکی آنرا رود هیر نوشته - مترجم

۳- این واژه با «هیل رود» که در کتاب «رشیدالدین» چاپ جان John ص ۸۲

ذکر شده و اکنون هبله رود خوانده میشود تفاوت دارد .

« طبرستان » (مازندران) میرود .

توصیف روشن و واقعی کوه « دماوند » (باقوت ج ۲ ص ۶۰۶) ظاهراً روی تجربه شخصی بوده ولی امکان مشاهده این کوه بزرگ از « مرج القلعه » (مقاله ۳۱) توهم صرف است . « اصطخری » (ص ۲۱۰) میگوید « دناوند » از « ساوه » دیده میشود . در واقع قلّه دماوند از فراز رشته‌های زیرین کوه‌هائی که میان آن و تهران سر بآسمان کشیده ، فقط از روی پل قم نمایان است .

« چوالیقی » (چاپ ساخو Sachaw ص ۱۴۰) مرثک را با ضمه املای نموده می گوید این واژه از اصل فارسی میباشد . فلچر Fleischer در ضمیمه لغت نامه لوی Levy^۱ توضیح میدهد که « مرثقه » از واژه فارسی « مرثک » (مرده) اشتقاق یافته وبا واژه « مرده سنگ » یکی است . (مقاله ۵۲) ۲ .

۵۲- شرح مربوط به « طبرستان » بسیار کلی نوشته شده . بطوریکه از مقاله ۵۳ برمی آید ابودلف « ازری تا « جرجان » (گرگان) شاهراه را پیموده است .

در استانهای « خزر » دو خاندان « علوی » وجود داشتند . در سال ۲۵۰ هـ / ۸۶۴ م « حسن بن زید بن حسنی » بر علیه محمد بن عبدالله بن طاهر « پرچم شورش برافراشت (طبری ج ۳ ص ۱۵۲۴) شخص اخیر منطقه « کلار » و « چالوس » را برسم تبیل (اقطاع) از خلیفه گرفت و سعی داشت اراضی بلوک مجاور راضیمیه آن سازد . « سلیمان بن عبدالله بن طاهر » که از ماه صفر ۲۳۷ هـ / اوت ۸۵۱ م فرمانروای « طبرستان » بود ، در ۸ ذی حجه ۲۵۰ هـ / ۱۰ ژانویه ۸۶۵ م بدست « سید حسن » شکست خورد و سپس « بخدراسان » عقب نشینی نمود و از فتح « طبرستان » منصرف گردید . « بهاء الدین بن محمد بن حسن بن اسفندیار » صاحب تاریخ « طبرستان » (چاپ عباس اقبال ۱۳۲۰ هـ / ش ۱۹۴۰ م ۲۲۳ - ۲۳۸ و ۲۴۲) ترجمه « ادوارد براون » ص ۱۵۷ و ۱۷۲ و ۱۷۷) میگوید شرح وقایع سلطنت « حسن بن زید » مربوط بآن تاریخ بوده . در خصوص پیشرفت موقت سلیمان در سال ۲۵۱ هـ / ۸۶۶ م بتاریخ « طبری » ج ۳ ص ۱۵۸۳ نیز رجوع شود .

۱- مرثقه در لغت نامه کلدانی لوی فلز مرده یا تناله سرب نوشته شده :

« Levy, Chaldisches Wörterbuch » 31 b and 418 a :

« abgestorbenes Metall, Bleischlake, Glatte » .

و بفرانسه: تناله سرب برای تصفیه آهن است . « Glette, Oxide de plomb .

litharge employée pour l'affinage de la fonte »

۲- در کتاب لغت عبری جدید و کلدانی قدیم « مرثقه » مخلوطی از سرب و نقره یا نقره و تناله سرب است و نیز می افزاید که این ماده برای درمان اعضای سنلای بدن بکار میرفته :

Levy, Neuhebr. und Chald Wörterbuch, 111, 264 : martaqa « eine Mischung von Blei und Silber oder Silber - und Bleiglätte » and it was used as : « Heilmittel gegen Unterleibsleiden . »

در سالهای ۲۸۷-۳۰۱ هـ/ ۹۰۰-۹۱۳ م سامانی‌ها بر «طبرستان» حکومت داشتند ولی در سال ۳۰۱ هـ/ ۹۱۳ م یک فرمانروای جدید از خاندان «علوی حسینی» بنام «حسن الاطروش الناصر الکبیر» (۳۰۱-۳۰۴ هـ/ ۹۱۳-۹۱۶ م) سامانی‌ها را بیرون راند. وی بوسیله نوه خود «حسن الدای الصغیر» (در ۳۱۶ هـ/ ۹۱۹ م در گذشته) پیشرفت حاصل نمود. پس از او برادرش؟ «ابوالفضل جعفر الناصر فی الله» (سیوطی - تاریخ الخلفاء - الناصر لدین الله جعفر بن محمد بن الحسن - مترجم) به سلطنت رسید. بنابر «ابن اسفندیار» وی در حدود سال ۳۳۱ هـ/ ۹۴۳ م زمام حکومت را بدست گرفت، ولی تاریخ درگذشت او معلوم نیست. در هر صورت او نزدیک بزمان مسافرت‌های «ابودلف» میزیسته. اما «هادی» که مؤلف اورامیان «الداعی» و «الثائر» قلمداد نموده ناشناس است^۱. بنابر سیوطی در تاریخ الخلفاء این شخص «امام محمدالهادی» فرزند «ناصر الاطروش» بود که معزول گردید - مترجم.

قدردانی محبت آمیز مؤلف از حکمران علوی ممکن است نشانه‌ای از تمایلات او نسبت بشیعه باشد^۲ (مقاله ۶۵ و ۵۹). در عین حال «طبری» نیز می‌گوید هیچگاه فرمانروایی بعدالت «حسن الاطروش» نیامده. از طرف دیگر «بیرونی» (شرح تاریخی وقایع ص ۲۲۴) او را نکوهش میکند که «تشکیلات بلوکی قدیم را که تاریخ آن مربوط بزمان «فریدون» افسانه‌ای میباشد برهم زده و مجدداً یاغیان را در امور کدخدائی با مردم شرکت داده است»؛ (اشترک المردة مع الناس فی- الکدخدائیة).

راجع به «خشم» ابودلف از روی شایعات سخن میگوید. «مقدسی» (ص ۳۶۰) خشم را که شامل مسجد و بازار و یک پل بوده اقامتگاه «الداعی» فرمانروای علویان ذکر نموده. این مکان از جهت فنی در «گیلان» واقع است نه در «طبرستان».

راجع به محصولات، فهرست مفصل‌تری در «حدود العالم» ذکر شده. (مقاله ۳۲ و ۱۲ - «عطرهای آرایشی در ساری»).

موضوع فعالیت منجمین در طبرستان که مؤلف بدان اشاره نموده شگفت‌آور است. در واقع چند ستاره شناس بوسیله «طبری» شناخته شده‌اند، از آنجهه: عمر- ابن الفرخان است که بنابر سوتر (H. Suter, Die Mathematiker und Astronomen der Araber, 1900 No 13, باید در حدود سال ۲۰۰ هـ/ ۸۱۵ م در گذشته باشد؛

پس او «محمد بن عمر» (بمقاله سوتر شماره ۳۴ رجوع شود)؛

۱- Zambauer, Manuel, Table D, and Rabino. Les dynasties alaouides, J. A. 1927 April, P. 255-61.

خاندان علویان در مجله آسیائی شماره آوریل ۱۹۲۷ ص ۲۵۵-۶۱.

۲- به مقدمه مترجم راجع به مذهب ابودلف رجوع شود.

«سهل ربان» در حدود سال ۱۷۰-۲۳۰ هـ/۷۸۶-۸۴۵ م میزیسته ؛
فرزند او «علی بن سهل» که استاد «ابوبکر رازی» بوده (بمقاله سوتر شماره ۲۵ رجوع شود).

«ویجان بن رستم الکوهی» (الطبری) که وابسته بدربار «عبدالدوله و «شرف-الدوله» دیلمی بود . وی در سال ۳۷۸ هـ/۹۸۸ م يك رشته مطالعات نجومی برای «شرف الدوله» انجام داد. (بمقاله سوتر شماره ۱۷۵ و مقدمه «سارتون» (در تاریخ دانش» رجوع شود :

Sarton, Introduction to the History of Science 1 , 665

باین عده نام «کیا کوشیار بن لمان بن باشهری الجیلی» باید افزوده شود . وی اهل جیلان «گیلان» بود و کارهای نجومی او مربوط بدوره ۳۴۲ تا ۳۸۳ هـ/۹۵۳-۹۹۳ م میباشد .

(مقاله سوتر شماره ۱۹۲ و شرح چهار مقاله ص ۲۰۲) ۱

معلوم نیست منظور «ابودلف» از دانشمندان علم نجوم چه کسانی بوده اند ولی مسلم است که مطالعات نجومی در استانهای خزر بطور موروثی وجود داشته .

فرمانروایان «طبرستان» به حفظ رسوم قدیم ایرانی علاقمند بودند . در حدود سال ۴۱۱ هـ/۱۰۲۰ م «باوندید محمد بن وندربن» در کتیبه‌ای در برج «رادکان» زبان پهلوی بکار برده است .

۵۳- «استاهل» A. F. Stahl در نقشه خود که جاده «سمنان - دامغان» را نشان میدهد در داخل کوهها گردنه کوچکی را علامت گذاشته و آن را به آلمانی «Giftenge» «گردنه زهر آلود» نوشته است ولی در توضیح ضمیمه نقشه در توصیف یا ذکر نام فارسی آن غفلت نموده است ، این گردنه در چهل کیلومتری غرب «دامغان» و بلافاصله در شمال گردنه‌ای بزرگتر از آن بنام «دروار» واقع است ۲ بنابراین داستان عجیب ابودلف ممکن است مقرون بحقیقت و مربوط بوجود گازهای سمی در داخل دره باشد .

«مادران» (که با مکان مذکور در مقاله ۳۸ هم نام مشخص شده) ظاهراً از طرف سایر جغرافی دانان شناخته نشده است ۳ . فقط «یاقوت» (ج ۲ ص ۵۳۹)

۱- «ابن اسفندیار» ص ۱۰۳ (ترجمه ص ۸۷) نیز اشخاص زیر را ذکر می‌کند :
«عباد الدهر الدانسی» صاحب «زیچ کامل» و «بزیست بن فیروزان» («الیاس یحیی بن منصور» صاحب «زیچ مأمونی» که به خلیفه «مأمون» (۱۹۸-۲۱۸ هـ/۸۱۳-۸۳۲ م) تقدیم نموده .

۲- Peterm . Mitt , Ergänzugsheft no 118, 1896 , map 1

۳- آیا ممکن است با «مورجان» اشتباه شده باشد ؟ مسعودی (تنبیه ص ۴۹) آن را شامل تمام رشته کوه واقع میان «قومیس» (منطقه واقع بین سمنان و دامغان و دامغان و بسطام) و نیشابور میداند . ولی (ابن رسته) که جاده را خوب می‌شناسد میگوید (ص ۱۷) «مورجان» قریه مستحکم است که در ۲۶ فرسخ آنسوی «دامغان» و در ۸ فرسخی «هفند» (دورتر از امتداد جاده) قرار دارد. بنابر «تنبیه» : (ص ۴۵) «خراسان» از «هفت دره» شروع شده است .

و «زکریا قزوینی» (ج ۲ ص ۲۴۵) عبارت ما را نوشته اند. همچنین قزوینی (ج ۲ ص ۲۳۹ و ۲۷۰) از چشمه‌ای بنام «بدخانی» (نه «خانه») نام برده و می‌گوید در پنج فرسخی «دامغان» واقع است و بمحض آنکه کثافتی در آن بیفتد بلافاصله طوفان برپا می‌شود (به نزعة القلوب ص ۲۷۷ نیز رجوع شود). مشکل بنظر می‌رسد که این دو گزارش مربوط بیک محل باشد.

«ابن الفقیه» (ص ۳۱۰) از ایوانی (دکان) در نزدیکی «تاق» (الطاق) صحبت می‌کند که همان ناشانی‌های مخصوص «بدخانی» را دارد. (راجع به تاق به هر تسفیلد رجوع شود: Herzfeld, ZDMG, 1926 p. 279. راجع به چشمه‌های مختلف شبیه به «بدخانی» بسیاری از مسافران اروپائی مطالبی شنیده‌اند.^۱

ولی چشمه زهر آلود موضوع بحث «استاهل» بنظر می‌رسد نزدیکترین موضوع قابل مقایسه با داستان ابودلف باشد.

۵۴- «ابودلف» برای توصیف شهرهای واقع در امتداد جاده به «سمنان» باز می‌گردد.

«یاقوت» شخصاً «سمنان» را توصیف می‌کند. «مقدسی» (ص ۳۶۷) بهای کران دستمالهای پشمی «قومیس» را (که گاهی به ۲۰۰۰ درهم برای یک قطعه بالغ می‌شود) تأیید مینماید.

۵۵- رودخانه دامغان از دره‌های طولانی «چهارده» و «فولاد محله» آب می‌گیرد. (یاقوت ج ۲ ص ۵۲۹).

بجای «فنجار» (که یاقوت «غنجان» خوانده) باید فنجان بمعنای ساعت آبی خوانده شود. و آن اختراع عجیبی مخصوص اندازه‌گیری مقدار آب برای آبیاری می‌باشد. (به شرح تذکرة الملوك «مینورسکی» ص ۱۵۰ رجوع شود). «یاقوت» در سال ۶۱۳/۵۱۲۱ م «دامغان» را بازدید نموده و بانظر شفقت نوشته است: «ولی از آنچه «ابودلف» نوشته چیزی نیافتم زیرا در آنجا توقف ننمودم».

۵۶- به ملاحظات شخصی یاقوت در ج ۱ ص ۶۲۳ رجوع شود. «ابوزید طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان» مرثاض بسطامی در سال ۲۶۱/۸۷۴ م یا در ۲۶۴/۸۷۷ م در گذشته: (ابن خلکان ترجمه «دواسلین» De Slane ج ۱ ص ۶۶۲ و «تذکرة الاولیاء» فریدالدین عطار چاپ «نیکلسن» Nicholson ج ۱ ص ۱۳۴).

«بسطام» از واژه قدیم فارسی «ویستاخما» اشتقاق یافته ولی در کتاب پهلوی شهرهای ایران چاپ «مارکوارت» در سال ۱۹۳۱ «بآن اشاره نشده است. در چند کیلومتری جنوب «بسطام» و نزدیکتر به شاهراه «خراسان» شهر «شاهرد» واقع

۱- بمقاله واسمر راجع به طبرستان در مجله اسلامیکا رجوع شود!

«R. Vasmer, Die Eroberung Tabaristans, in Islamica III/1, 1927. P. 102.»

است. این شهر بعدها برپا شده و جغرافی دانان قرن دهم چیزی از آن نگفته اند. ۵۷ - دره هائی که در بسطام بهم نزدیک میشوند در واقع آنجا را نقطه بازگشت مسافرین خراسان، کرگان و طبرستان ساخته اند. محل «کرگان» که اکنون ویران میباشد بوسیله برج معروف «زیارد قابوس» (کنبد قابوس - مترجم) مشخص است.

۵۸ - نزدیکترین واژه برابر «اسقان» از نظر نخط شناسی ممکن است «اسفینقان» باشد که «مقدسی» (ص ۳۰۰ یادداشت شماره ۱ نسخه خطی) آن را تابع «نسا» ذکر می کند. (در حدود العالم مقاله ۲۳ و ۲۳۵ ص ۳۲۵ سینکان نوشته شده) موقعیت این مکان نامعلوم است ولی قلمداد شدن آن از توابع «نسا» تطبیق آن را با آنچه در سیاحتنامه «ابودلف» آمده مشکل میسازد «ابودلف» با مسافرت از «جرجان» به «نیشابور» میبایستی دانه شمالی کوههای «خراسان» را (که دشت باصفا و سرسبزی بسوی شمال است و او آنجا را بناروا «دشت خوارزم» نامیده) دنبال مینمود و سپس مجدداً از آبریز خزر گذشته به منابع رود «جاجرم» که بشمال «دشت نیشابور» میریزد، رهسپار می شد.

از جمله توابع «جاجرم» قصبه ای بنام «شوقان» بوده که اکنون نیز وجود دارد و در ۱۲ فرسخی شمال شرق «جاجرم» و ۹ فرسخی جنوب غرب «بجنورد» بلافاصله در شمال «سنخاس» واقع است. در اینخصوص یادداشت فاضلانه «محمد قزوینی» در کتاب جهانگشاج ۳ ص ۴۲۵-۲۸ که خود منتشر ساخته است مراجعه شود. تلفظ امروزی «شغان» یا «شوغان» است ولی نام آن غالباً درست املان شده (مانند «نفاق» و «باسقاق» و غیره) در «نزهة القلوب» ص ۱۹۷ نوشته شده که این نام را به اشتباه «شغان» (مشق از واژه عربی «شق» بمعنای سفت) خوانده اند.

«شوقان» بخشی مشتمل بر ۲۰ قریه بوده (نزهة القلوب ص ۱۵۰) و در باره کوههای آن داستانهای مختلفی گفته شده است. (بکتاب «عجایب المخلوقات زکریا قزوینی» که در «نزهة القلوب» ص ۱۹۷ غلط ترجمه شده است مراجعه شود). هر چند راجع به سانحه ای که «ابودلف» شرح داده است یادداشت دیگری ظاهراً وجود ندارد. ابرهای شن سرخ که با کرد باد آمده، شاید روزی برای تعیین مشخصات اسقان با «شغان» کمک نماید. فعلاً اشاره غیر مستقیم دیگری برای تأیید فرض اینجانب وجود ندارد.

یک ربع قرن بعد از «ابودلف» ابن سینا از راه مخالف بایسن منطقه مسافرت نموده.

«ابن ابی اصیبعه» در شرح حال خود (ج ۲ ص ۴) میگوید: پس از آنکه دربار «علی بن مأون» (۳۸۷ - ۹۰ هـ / ۹۹۷ - ۱۰۰۰ م) را در

«خوارزم» ترك گفت به «طوس» و «باورد» و «شقان» و «سیملقان» و «جاجرم» (که مرز «خراسان» است) و بالاخره به «جرجان» رفت. وی امید داشت در آنجا به «قابوس شاه» به پیوندد، اما در آن هنگام او دستگیر و زندانی شده بود (۴۰۳/هـ ۱۰۱۲/م). فیلسوف مزبور در این یادداشت «شقان» را نام می‌برد و از «اسفینقان» چیزی نمی‌گوید.

۵۹ - راجع به «طوس» بمقاله «مینورسکی» در دائرة المعارف اسلامی مراجعه شود.

«حمید بن قحطبة الطائي» فرزند یکی از سرداران معروف اموی (در زمان مروان بن محمد) بود. «یعقوبی» در تاریخ خود چندین بار از «حمید» ذکر می‌کند و می‌گوید (ص ۴۳۹) وی در تشیبه ناامیدی برای پیوستن به «ابومسلم» رفت. شاید آمدن او «بخراسان» بهمین مناسبت بوده. «حمزه اصفهانی» (ص ۲۲۱) می‌گوید «او درسالهای ۱۵۱ - ۵۹ هـ/۷۶۸ - ۷۶ م فرماندار آنجا بوده» (بکتاب «البلدان» یعقوبی ص ۳۰۳ و کتاب «ترکستان» نگارش بارتولد Barthold ص ۱۹۹ مراجعه شود).

شکفت آور آنکه در این مقاله «امام علی الرضا» بادعای معمولی (رضی الله عنه) نام برده شده در صورتیکه نام «رشید» بدون هیچگونه تجلیل ذکر شده. ولی در مقاله ۶۵ از امام «علی الرضا» نیز همینطور (بدون دعا) یاد شده است. چون «ابودلف» اهل «ینبوع» (عربستان) بوده بسیار علاقه داشته آثار قدیمی محلی را با دانستنی های مربوط به جنوب «عربستان» ارتباط بدهد (مقاله ۷۰).

راجع به جنگهای افسانه ای «شمر بن افریقیس» و پسرش «عبدالملك» و پسر شخص اخیر بنام «تبع الاقران» «درچین و ثبت» بکتاب «دیناوری» (ص ۲۶ - ۳۱) و «طبری» (ج ۱ ص ۴۴۰) و «ابن اثیر» (ج ۱ ص ۱۱۸) و «حمزه» (ص ۳۹ - ۱۱۴ مراجعه شود) می‌گویند «شمر» سمرقند را ویران ساخته و بعدها این افسانه شایع و تأیید شده است.

«اصمعی» دانشمند لغت شناس عرب (۷۴۰ - ۸۲۸ م مترجم) معتقد است که بر دروازه سمرقند يك «كتیبه حمیری» وجود داشته. (ابن الفقیه ص ۳۲۶ و اصطخری ص ۳۱۸ و بارتولد در کتاب ترکستان ص ۸۷).

همین حس میهن پرستی محلی موجب شده است که «ابودلف» از اسعد بن ابی یعفر حکایت کند، «یا قوت» (ج ۳ ص ۵۶۰) تحت عنوان «طوس» عبارت

۱ - چیزی که اشتقاق عمومی «ثبت» را با تبع مربوط می‌سازد از داستانهای مربوط به جنگهای بزرگ «تبع» ناشی شده است. (مروج الذهب ج ۱ ص ۵۲ - ۳۵۰)

«ابودلف» را نقل میکند و در ج ۴ ص ۳۴۲ زیر عنوان «لعه» بار دیگر به «اسعد» اشاره نموده می گوید وی در سال ۳۴۰ هـ / ۹۵۱ م يك مبلغ (داعی) فاطمی را از «جبل الصبر» واقع در «یمن» بیرون راند. ولی درخصوص ارتباط «اسعد» با «خراسان» ذکری نشده و شاید نامش فقط از نظر شهرت او در کشور «ابودلف» بمیان آمده باشد.

۶۰ - «نیشابور» در اینجا محتمل است در سر راه بازگشت «ابودلف» بسوی غرب آمده باشد.

صحت این مطلب که وزن هر ساقه ربواس ۵۰ من و هر دانه به ۴۲۰ درهم بالغ می شده بمقدار خود او میباشد (مقاله ۸ راجع به مهر گیاه والران ملاحظه شود). بنابراین گفته «نواری» يك من (۲ رطل) ۷۹۵/۵ گرم و بنابراین «رفیعی» ۸۰۳/۳ گرم وزن دارد. (بمقاله «ساور» در روزنامه آسیائی» (Sauvair, Jour. As., 1855, V, 502) رجوع شود) بدین ترتیب در «نیشابور» يك ساقه ربواس تقریباً چهل كيلو گرم و يك دانه به ۴۲۰ درهمی (هر درهم مساوی ۳/۱۴۸ گرم) ۱/۳ كيلو وزن داشته است.

۶۱ - اشاره به «هرات» ظاهر آ روی شنیدنی ها و شایعات میباشد.

۶۲ - برعکس مقاله پیش گفته شرح جالب و شایان تحسین مربوط به «اصفهان» (که باقوت در ج ۱ ص ۲۰۳ و زکریا قزوینی در ج ۲ ص ۱۹۶ آن را نقل نموده اند) گواه بر آشنائی شخصی مؤلف با آن شهر بوده که هنگام عزیمت به «خوزستان» بازدید نموده است.

۶۳ - در «باقوت» ج ۱ ص ۶۱۴ و «قزوینی» ج ۲ ص ۲۰۱ بدون نام نقل شده است. «ایذج» در نزدیکی «مالمیر» امروزی واقع است. در مجاورت آن تعدادی از سنگهای حجاری شامل نقش های مربوط به «ایلامی» ها وجود دارد. «ایذج» در قریبهای ۱۲ و ۱۳ م مرکز حکومت لر بزرگ بود. (بمقاله «مینورسکی» در دائرة المعارف اسلامی مراجعه شود) «ایذج» در سر راه «اصفهان» و «اهواز» و در منطقه کوهستانی جنوب «کارون» میانه واقع است ۱.

آتشکده ای که «ابودلف» بآن اشاره می کند ممکن است معبد مهم «شامی» متعلق به «پارتی» ها باشد که بلافاصله در شمال «مالمیر» واقع است و در سال ۱۹۳۴

۱ - «لایارد» وصف خوزستان در روزنامه جغرافیائی :

Layard, Desription of Khuzistan, JRGS, 1846, XVI, 80

و (چکیده «توصیف مکان مالمیر» :

Jéquier, Description du site de Malamir, Délégation en Perse, Mémoires, 111/1 pp. 133 - 43

يك نقشه جالب توجه در کتاب «جاده های قدیم غرب ایران» نگارش سرائین :

Sir A. Stein, «Old Routes of Western Iran», 1940, P. 127

کشف شده و در داخل آن خاکستر و بقایای ذغال چوب بدست آمده است («سراسمین» Sir A. Stein, 141-59) موضوع پل که در متن کتاب بطور نامعلوم بدان اشاره شده مبهم میباشد. «ابودلف» در مقاله ۶۳ از پلی واقع در میان «اصفهان» و «ایذج» گفتگو می کند ولی در مقاله ۷۲ به پلی که بنام پل خرازان شناخته شده و میان «ایذج» و رباط واقع است اشاره مینماید که مکان آن مشخص نیست. پل مزبور در هر دو مقاله یکی از شکفتی ها توصیف شده و مؤلف گفته است که بر بالای بستر خشک رودخانه نصب است. «ابودلف» بطور کلی يك موضوع را در مقاله های مخصوص، که بشکل ضمیمه متن اصلی درآمده است، شرح و وسط میدهد. بنا بر این چنین بنظر میرسد که در هر دو شرح همان پل را در نظر داشته. «قزوینی» (ج ۲ ص ۲۱۰) از پل «خرازان» واقع در پائین «ایذج» گفتگو می کند در صورتیکه «یاقوت» (ج ۴ ص ۱۸۹) يك مقاله بآن اختصاص داده است. «شوارتز» (ص ۸۳۸-۳۹) منابع را بطور تفصیل بررسی نموده ولی حقیقتی که بیان نموده اینست که «ابودلف» این پل را در سر راه «اصفهان»-«ایذج» قرار داده است. ما در مقاله ۷۲ در این باب بحث خواهیم نمود.

۶۴- «یاقوت» و «زکریا قزوینی» در مقالات خود در باب «ایذج» بدنبال متن «ابودلف» یادداشت مربوط به «فم البواب» را اضافه مینمایند. ولی راجع به مکان درست آن در نقل روایات تردید بسیار وجود دارد (بمقاله ۶۳ مراجعه شود) در واقع از مکان دوردستی مانند «المیر» نمیتوان اثر و نشانی در «بصره» (جایگاه «فم البواب») بدست آورد.

در قسمت دوم مقاله، موضوع جمع آوری خراج قبل از نوروز، مربوط به گرمای هوا و زود رسیدن محصول است زیرا دریافت خراج پیش از برداشت محصول بهیچوجه عملی نبوده. موضوع جزر و مد در زمینهای کوهستانی «ایذج» نیز بی مورد است.

راجع به هوای «ایذج»، بطوریکه «یاقوت» نقل می کند از آنجا معمولاً برای منطقه سوزان «اهواز» برف فرستاده میشد. بنا بر این موضوع روئیدن نی شکر در چنین هوایی از فکر دور است.

بدلائل فوق مکان مذکور در مقاله ۶۴ (ایذج) میبایستی بسیار پائین تر از «اهواز» باشد.

«دهانه دربان» (که عربی آن «فم البواب» است) نامی است که برخلاف انتظار برای گرداب تخصیص داده شده است.

اینجانب فقط میتوانم «رود شوشتر» (کارون) را که در «حدود العالم» (مقاله ۶ و ۳۷) توصیف شده است در نظر بگیرم. در آنجا گفته شده است: «این رود از

«اهواز» و «جبی» و «باسیان» گذشته و به «دهنه شیر» و «حصن مهدی» میرود سپس بدریای بزرگ میریزد. بنابراین «دهنه شیر» در نزدیکی مصب رود واقع و عربی آن «فم الاسد» باید باشد. ممکن است داستان خیالی «ابودلف» از شایعه وجود چنین مکانی سرچشمه گرفته باشد.

«دجیل» (کارون) اصلاً به «شط العرب» نمی پیوسته و مصب جداگانه‌ای داشته^۱ و شاید از داخل کانال کنونی «بهمشیر» به شرق جزیره «آبادان» میریخته، و شاید هم «دهنه شیر» (نام «بهمشیر» را، اصل آن هرچه باشد، باید در نظر گرفت) در مکانی قرار داشته که «دجیل» (کارون) در جهت جنوب غربی بسوی آن جاری بوده سپس بناگاه جریان خود را بطرف جنوب و حتی جنوب شرق تغییر داده است.

۶۵- «سوق الاهواز» بازار عمده «هوز» یا «خوز» بطور دقیق نام شهر امروزی «اهواز» بوده ولی «ابن خرداذبه» (ص ۴۲) آن را نام یکی از بخش‌های هفتگانه «خوزستان» می‌داند. (به «طبری» ج ۵/۱ ص ۲۵۰ نیز مراجعه شود). این بخش شامل زمینهای سراسر کرانه «دجیل» (کارون) بوده است.

در «شوشتر» (بهری تستر خوانده میشود که با کمی اختلاف به «ششکند» و «تاشکند» شباهت دارد) آبهای رودخانه به دو شاخه منشعب میشود: رودخانه غربی بنام «تستر» و رودخانه شرقی بنام «مسرفان» و آبهای این دو رودخانه به وسیله دو بند تنظیم می‌شده: بند بزرگتر بنام «بند میزان» تا با امروز بر روی رودخانه «تستر» برپا می‌باشد و تکیه گاه پل معروف به «پل قیصر» است و کفته میشود زندانیان رومی که در سال ۲۶۰ میلادی با «والریان» امپراطور روم دستگیر شده بودند آنرا بنا نموده‌اند. این پل برای رفت و آمد میان «شوشتر» و شمال (دزفول) بکار میرود. بند دیگر در جهت شرق بر روی کانال «مسرفان» (آب کرکر)، کمی بالاتر از پلی که «شوشتر» را با جنوب شرق (رامهرمز غیره) متصل می‌سازد، برپا بوده.

بعقیده «راولینسن» (ص ۷۵) نام «شاذروان» مربوط به سنگ فرش کف رودخانه رو بروی شهر بوده و شهر مزبور میان دو رودخانه قرار داشته ولی این مطلب ممکن است صحیح نباشد. معمولاً «شاذروان» به کارهای آبیاری از قبیل چشمه سارها و آبشارهای کوچک اطلاق می‌شده و در اینجا نام مخصوص بند بزرگ بوده است. در پائین رودخانه بلافاصله پس از «بند میزان» تونلی برای کانال کوچکتر حفر شده بود که از داخل شهر می‌گذشت و آب آنجا را تأمین مینمود. با ذکر این مقدمه میتوانیم شرح «ابودلف» را دنبال نمائیم:

باید توجه داشت که «رود اعظم» (وادی الاعظم) و رود عظیم (وادی اعظم) که در

۱- مصب امروزی «کارون» به «شط العرب» بنام (حفار) نتیجه کانالی است که در زمان «عبداللوه دیلمی» حفر شده است.

متن ذکر شده با یکدیگر تفاوت دارند. اولی همان رود تقسیم نشده «دجیل» (کارون) و دومی عبارت از مجرای بزرگ غربی رود تقسیم شده باپل معروف آن میباشد. در واقع این رودخانه دنباله رود اصلی است. راجع به شاخه شرقی آن (بنام «مسرقان» یا آب گرگر) در مقالات ۶۵ و ۷۰ توضیح داده شده است. نکته جالب آنکه گفته میشود رودخانه غربی به «باسیان» و دریا میریزد در صورتیکه شاخه غربی رود فقط به «عسکر مکر» (مکانی واقع در شرق «بند قیر») میرود. از این بیان چنین برمی آید که در سابق دو رود فرعی برخلاف وضع امروزی در نزدیکی «بند قیر» یکی نمیشدند بلکه هر کدام بطور مستقل جریان داشته است.

«اصطخری» (ص ۹۰) در بیان صحیح خود در باب «خوزستان» میگوید: «از «عسکر مکر» تا «اهواز» هشت فرسخ راه پیمودیم. شش فرسخ آن را از طریق آب رفتیم سپس از آب بیرون آمدیم و از وسط رودخانه راه را دنبال نمودیم (زیرا) باقی مانده بستر رودخانه تا اهاواز خشک بود. در عین حال آب بهیچوجه بهدر نمیرفت و بمصرف کشتزارهای نی شکر و نخلستانها و مزارع میرسید.»

نکته جالب نیز عبارتی است که در کتاب «کسوف» مسکویه (ج ۱ ص ۳۸۲ ترجمه ج ۴ ص ۴۳۱) آمده. در این کتاب ذیل سال ۳۲۸/۹۳۸ ذکر شده است که «اهواز» از «عسکر مکر» و «تستر» و این دو محل از «سوس» (شوش) بوسیله شاخه های رود دجله (دجیل یعنی کارون) جدا شده اند.

بیان «ابودلف» راجع به رنگ آب در دو مجرا از طرف سر «لایارد» Sir A. Layard تأیید شده است (روزنامه جغرافیائی ۱۸۴۶ - ص ۶۰). وی میگوید:

«از آبهای سه رودخانه آب رودخانه «دزفول» بواسطه روئیدن گیاه در کراشه های آن بسیار تیره است. آب «کارون» در اثر خاک مجرای رودخانه قرمز رنگ میباشد در صورتیکه آب «آب گرگر» برنگ سفید شیری است. این اختلاف مخصوصاً در زمستان و همچنین هنگام سیل های بهاری بخوبی نمایان است.»

اکنون در کرانه «شوشتر» و بروی «آب گرگر» (مسرقان) آسیاب های آبی یافت شده و معلوم نیست آیا همیشه وجود داشته است؟

در «تذکره شوشتر»، که در حدود سال ۱۱۶۹/۱۷۵۶ م نگارش یافته، به مسجد جامع آنجا اشاره شده است (ص ۱۲). این مسجد در سال ۸۶۸/۱۲۵۴ م در زمان «المتعز بالله» خلیفه بنا گردیده و در جریان قرن های پنجم و ششم هجری بنای آن چند بار تجدید شده است. نویسنده این تذکره میافزاید که عقیده عامه بر اینکه «امام رضا» ع در این مسجد نماز خوانده از نظر تضاد وقایع تاریخی غیر قابل قبول است، و فقط این نظر را می پذیرد که امام غ (که در ۹ صفر سال ۲۰۳ هـ

۱۶ اوت ۸۱۸ م در گذشته) ممکن است در جای آن مسجد که پس از آن تاریخ ساخته شده است نماز خوانده باشد. در هر حال «ابودلف» در قرن چهارم حدیثی را خاطر نشان ساخته که هشت قرن پس از آن هنوز زنده و مورد تأیید بوده. علاوه بر آن وی بطور صریح فقط ترسیم بنای مسجد را به امام نسبت میدهد.

راجع به رودخانه سوم که از «دره سوراب» (شاید «شوراب» باشد) می آید وضع آن با دره شاخه غربی «کارون» تطبیق مینماید. این رودخانه در مسافت زیادی در قسمت علیای «رودخانه شوشتر» و در راه چاههای کنونی نفت «مسجد سلیمان» به رود «کارون» می پیوندد. رودخانه مزبور در نقشه های جدید «آب شور» نامیده میشود. «راولینسن» (ص ۷۸) می گوید: «رودخانه شوری که «شوراب» خوانده میشود؛ «شوراب» با احتمال ضعیف «وادی الملح» است که «مقدسی» (ص ۴۵۳) آنرا در دومنزلی (بریدین) رامهرمز و در سر راه «ارجان» (که جزو «فارس» محسوب بوده) قلمداد می کند.

۶۶- «رامهرمز» (که بیشتر بطور مخفف «رامیز» خوانده میشود) در حوضه رودخانه ای که اکنون «جراحی» نام دارد واقع است. حمزه اصفهانی (ص ۴۵) میگوید: «رامهرمز» (اردشیر) از طرف «اردشیر اول» بنا شده است. «ولی طبری» (ج ۱ ص ۸۳۳) مینویسد:

«گورده رامهرمز» در زمان «هرمز» پسر اردشیر بنا گردیده. علی رغم قدیمی بودن این شهر ظاهراً جهانگردان از بقایای مهم آن چیزی نگفته اند. («شوارتز» ص ۳۳۳ - ۴ «مینورسکی» در «دائرة المعارف اسلامی»).

«ابودلف» بعد از «رامهرمز» رود «جراحی» را در جهت جنوبی-بسمت «دورق» دنبال می کند سپس از جاده «ارجان» به جنوب شرق باز میگردد.

۶۷- (به «یاقوت» ج ۲ ص ۶۱۸ و «شوارتز» ص ۳۷۰ - ۷ مراجعه شود) «دورق» (شرق قدیم) ناحیه وسیعی را میان حوض «دجیل» (کارون) و کرانه «خلیج فارس» در برداشته و مرکز آن میبایستی در منطقه «فلاحیه» امروزی (در کنار رود جراحی) واقع بوده باشد. ولی بموجب نقشه های جدید ناحیه مزبور بمیزان قابل ملاحظه از مجراهای «ملیح» و «بهی» که ظاهراً از تراوشات آب «کارون» میباشند مشروب می شود. رودخانه فلاحیه اکنون در بالای «محمره» (خرمشهر) به «کارون» می پیوندد ولی مجرای دیگری بنام «خور دورق» در جهت مخالف بطرف «خور موسی» (اتهای خط آهن سرتاسری ایران در خلیج فارس) جریان دارد.

در نقشه لایارد Layard (در حدود سال ۱۸۴۸)، که ضمیمه کتاب او بنام «حوادث پیشین» (Early adventures) میباشد، مجرای اصلی رود «جراحی» در جایی نشان داده میشود که درست در بالای «رود فلاحیه» واقع و بخط مستقیم بسوی جنوب جریان دارد.

خط ساحلی ظاهراً بسیار تغییر کرده و اکنون تعیین موقعیت آن در قرن دهم میلادی دشوار بنظر میرسد. در نقشه‌های جدید مقدار قابل ملاحظه از اراضی بطور جداگانه بنام «دورقستان» به شرق «عبادان» (آبادان) پیوسته است. این نقشه شاخصی است که وسعت بخش «دورق» را در قدیم نشان میدهد.

«قبادبن دارا» شناخته نشده ولی بطوریکه ژوستی در کتاب نامهای ایرانی Justi, Iran. Namenbuch, p242 می‌گوید این ترکیب نامها (که وی در کتاب «حمزه» ص ۵۶ و «یاقوت» ج ۲ ص ۶۱۸ ملاحظه نموده) بجای* «قباد پراذران - دیز» یعنی «قباد کرکس‌وار» می‌باشد. (وولز ج ۱ ص ۳۳۶/الف و ۹۱۹/الف Vullers). در نتیجه وی «قباد بن پیروز» (۵۳۱ - ۴۸۸ پیش از مسیح) است که در شرح مقاله ۶۸ نیز از او نام برده شده است. «طبری» می‌گوید این پادشاه بنیان گذار «ارجان» بوده و ظاهراً تمام منطقه جنوبی خوزستان زیر نفوذ او بوده است.

۶۸ - به یاقوت ج ۱ ص ۶۱ (که جمله اخیر را از قلم انداخته) مراجعه شود. بنا بر «اصطخری» (ص ۹۵) «آسک» (آسک) در وسط راه «ارجان» و دورق است (بشرح مقاله ۶۷ مراجعه شود).

«ده ملا» واقع در کنار «رود هندیان» نقطه مهمی است که کم و بیش میان راه «بهبهان» (جنوب خرابه‌های «ارجان» و «فلاحیه») و دورق واقع است و چندین جاده از آن می‌گذرد.

«اصطخری» ص ۹۲ از روی شایعات از آتش خاموش نشدنی، که بر فراز کوهی در نزدیکی «آسک» در جهت «فارس» دیده شده، سخن می‌گوید و معتقد است که این پدیده در نتیجه سوختن نفت میباشد.

کمی دورتر از جهت شرقی «ده ملا» در سرتاسر رودخانه «کوه کره» امتداد دارد.

آتش را میتوان در مجاورت آنجا جستجو نمود. هر چند نشانی‌های «اصطخری» با آنچه «مسعودی» گفته است مطابقت ندارد. وی در «تنبيه» ص ۶۱ از آتش فشان «آسک» در بخش هندیجان (شرح مقاله ۶۹) یعنی میان راه «فارس» و اهواز، که بسیاری از مسافریین آن راه از وجود آن آگاهند، سخن می‌گوید و این خود نشان میدهد که موضع «آسک» بیشتر در جهت شرقی میباشد.

بسیار عجیب است که «ابودلف» که نسبت به شگفتی‌ها علاقه فراوان داشته از آتش فشان چیزی نمی‌گوید! نام «آسک» که در جای دیگر نیز شناخته شده ممکن است يك ترکیب لهجه ای از واژه فارسی «آهو» باشد (که بزبان کردی نیز آسک می‌گویند).

«باقوت» پس از ذکر «قباز» می‌افزاید: «پدر انوشیروان»، که خود تفسیر ما را در باره مقاله ۶۷ تأیید مینماید.

۶۹- (به باقوت ج ۴ ص ۹۹۳ مراجعه شود) «هندیجان» را نباید با «هندیان» امروزی یکی دانست. زیرا «هندیان» برس راهی واقع است که از «ده ملا» بخط مستقیم (شرح مقاله ۶۸) بطرف خلیج فارس امتداد دارد و در حدود ۲۰ میل بالای دهانه رودخانه هندیان میباشد. در اینصورت آخرین نقطه جنوبی خط سیر «ابودلف» باین مکان می‌رسد و چنین حدس زده میشود که وی از آنجا از راه دریا به «بصره» یا محل دیگر رفته باشد.

لکن تعیین محل «هندیجان» در میان «آسک» و «ارجان» اشاره بموضع دیگری میباشد (مقاله ۶۸).

باید بخاطر بیاوریم که هندی هائی که غالباً از روابطشان با خوزستان ذکر شده است عبارت از «زت» ها Zutt (جت) بوده‌اند. بنابراین ممکن است «هندیجان» مورد بحث ما مربوط به بخش مخصوصی باشد که مردم مزبور در آنجا زیست مینمودند و نام آن «حومة الزت» (محل زت‌ها) بوده است. «ابن خردادبه» (ص ۴۳) و «ابن رسته» (ص ۱۸۹) این مکان را در سر راه «ارجان» به «رامهرمز» قلمداد نموده‌اند ولی اصطخری (ص ۹۴) «الزت» را با «الخبران»، که معمولاً در جاده «ارجان» به «اهواز» ذکر شده، توأم نموده است. این جاده بطور طبیعی بسوی جنوب غرب جاده اولی امتداد داشته (شوارتس ص ۳۴۵ Schwarz). این نشانی با وضع مذکور در مقاله ۶۹ ما بهتر تطبیق مینماید. ولی چنانچه رودخانه «هندیجان» بمناسبت «زت» های هندی این نام را بخود گرفته باشد حق این بود که «الزت» (حومة الزت) در قسمت علیای رودخانه مزبور (از آسک بیلا) جستجو می‌شد.

«قزوبنی» (ج ۲ ص ۱۸۶) «هندیجان» (که ابودلف قریه بسیار قدیمی میداند) و «هندیان» را (که در آن چاهی است که از دهانه اش دود بیرون می‌رود) هریک جدا گانه ذکر نموده. این مطلب ظاهراً مربوط به شرحی است که در مقاله ۶۸ راجع به آسک بیان شده است.

تعداد جاده های منشعب از «ارجان» (که در شمال «بهبهان» در تقاطع رودخانه فرعی «جراحی» بنام «ماران» قرار داشته) تشخیص «هندیجان» مورد گفتگوی ابودلف را دشوار میسازد.

«مقدسی» (ص ۴۵۳) از مکانی بنام «دهلیزان» واقع در فاصله دو منزلی «ارجان»، در سر راه «رامهرمز»، سخن می‌گوید و ممکن است همان «هندیجان» باشد که نام آن تغییر شکل داده است.

۷۰- وصف «شوشتر»، که در جای خود نیامده است، در این مقاله تکمیل گردیده.

مقاله های ۶۵ و ۷۰ دو منبع مختلف را بطور غیر مشخص منعکس می سازد و بنظر نمی آید از روی مشهودات شخص ابودلف باشد. راست است که تا بامروز قبری از «دانیال نبی» در کنار رودخانه «شاوور» (اولی، سابق) در شوش (یونانی Ta Sousa) وجود دارد ولی بطوریکه «راولینسن» (ص ۸۳) می گوید قبری متعلق به «دانیال کبیر» در سوسان واقع در کنار «رود کارون» و بالای «شوشتر» نشان داده شده است.

«ابودلف» غالباً در موضوعات ایرانی بی مبالا بوده و ازینرو جزئیات داستانها و اسامی خاص که در دو مقاله ۷ و ۷۲ آمده محتاج به تفسیر است.

نام «فردجشنس» فرزند «شاه مرد» که گفته شده است بنیان گذار «شوشتر» بوده مورد تردید است و در لغت نامه ایران «ژوستی» (Justi, Iranisches Namenbuch) چنین نامی وجود ندارد. نام خواهر او نیز بیشتر ابهام آور است. در مقاله ۷۰ این نام «خواراذام» املا شده و در مقاله ۷۲ گفته شده است این شاهزاده خانم سازنده پل معروف به «خورزان» بوده. بطوریکه ملاحظه می کنیم این جمله نشان نمی دهد که صاحبان نامهای «خواراذام» و «خورزان» یکی بوده اند. هرگاه «خورازان» (که نسبتاً نام آسانی است) در هر دو مورد صحیح باشد معلوم نیست چرا نویسنده نسخه خطی در نخستین بار دوچار اشکال شده است؟ (بشرح مقاله ۶۸ مراجعه شود).

در مقاله ۷۰ بانوی مورد گفتگو خود را ملکه و شاهدخت ایرانی میخواند و این در واقع يك طرح اساسی است که بدون آن داستان بهم می خورد. در این شرایط چگونه ممکن است «خواراذام» خواهر «فردجشنس»، که فقط از بزرگان فارس بوده، خوانده شود؟

از طرفی شك نیست که میان «خواراذام» و «اردشیر» که بلافاصله پس از او نام برده شده نسبتی وجود داشته است^۱ یا قوت و (شاید بپیروی از او) قزوینی هر دو را مادر اردشیر قلمداد نموده اند ولی این حدس مفهومی ندارد. با متن فعلی که در دست است میتوان کلمه «اخت» را خواهر دانست زیرا برادر ملکه بدست شخص غاصب کشته شده بود (مقاله ۷۱).

اینکه «خواراذام» خواهر فردجشنش خوانده شده (و بطوریکه نشان دادیم این نسبت غیر ممکن است) شاید اشاره غیر مستقیم به کلمه خواهر باشد که در جای اشتباهی بکار رفته است.

۷۱- این داستان صرفاً از الهامات ایرانی است و ممکن است نام مرزوز اردشیر کلیدی برای کشف آن باشد. در خاندان «ساسانی» سه پادشاه باین نام خوانده می شدند ولی فقط ممکن است «اردشیر سوم» با دور نمای درهم داستان ما جور در آید. در سال ۶۲۸ م «خسرو پرویز» آخرین پادشاه بزرگ ساسانی بدست پسرش «شیرویه» کشته

۱- در متن خطی نام این بانو خواراذام اردشیر (خواراذام مادر اردشیر) نوشته شده ولی مینورسکی «خواراذام» خوانده است. مترجم

شد. وی برادران خود را نیز از میان برد. قاتل پدر فقط هفت ماه سلطنت نمود و پس از مرگ او درباریان پسر خردسالش را بنام «اردشیر سوم»^۱ که فقط هفت سال داشت به سلطنت گذاشتند.

«خوان سالار» (سفره دار سلطنتی) موسوم به «مه آذر گشنس» بنیابت سلطنت انتخاب شد و شایستگی خود را در حکومت نشان داد. لکن «شهر براز»، سر کرده معروف و فاتح بیت المقدس در سال ۶۱۴ م، از نصیبمانی که بدون دخالت او گرفته شده بود آزرده خاطر گردید و از مرز «بیزانتین» که جایگاه او بود^۲ بسوی پایتخت رفت و بدستور او پادشاه خردسال و نایب السلطنه کشته شدند (آوریل ۶۳۰ م). آنگاه خود «شهر براز» به تخت نشست و بطوریکه سبه نوس نقل می کند (فصل ۲۸ - ترجمه Macler ص ۸۹) وی با شاه دخت «بوران» دختر خسرو پرویز ازدواج نمود. شش هفته پس از آن «شهر براز» در نتیجه توطئه جوانمردی از اهل «استخر» بنام «پس فرخ»، که در خدمت کاردار سلطنتی بود، بوسیله همدستانش کشته شد. سپس «بوران» بعنوان ملکه به سلطنت رسید و «پس فرخ» را وزیر خود نمود.^۳

«بوران» ملکه زیر کی بود و در آغاز سلطنت فرمان داد دپل ها و سدها را تعمیر نمایند. وی پس از چند ماه سلطنت در سال ۶۳۱ م در گذشت و خواهر زیبایش «آذر» میدخت» جانشین او شد. توجه و تمایل سپهبد «فرخ هرمزد» (در منابع ارمنی خرخ اورمزد ذکر شده) غرور ملکه را خدشه دار نمود، زیرا این سپهبد از خون و نژاد پادشاهی نبود^۴. ازینرو «آذر میدخت» با او شب هنگام قرار دیدار گذاشت و در عین حال به نگهبانان خود دستور داد بمحض رسیدن فرخ هرمزد سرش را ببرند. پس سپهبد با يك لشکر بانجا رسید و «آذر میدخت» را بقتل رسانید.

داستان «ابودلف» این وقایع را بطور قطعی منعکس می سازد. ملکه ای که غاصب را بقتل رسانیده همان «بوران» شناخته شده و برابر او که بدست غاصب کشته شده «اردشیر سوم» است و «پادشاه یمن» يك صورت خیالی از «شهر براز» می باشد. «ابودلف» به چگونگی مداخله «شهر براز» پی برده و فقط این حقیقت را توجه داشته است

۱- در شرح وقایع سریانی که بوسیله گیدی Guidi مقاله ۱۷ کشف شده «اردشیر» فرزند «انروپا»ی رومی بوده.

۲- «طبری» ج ۱ ص ۶۲ و ۱۰۶۱. بنابر سبه نوس Sebeos تاریخ نویس ارمنی «شهر براز» در «اسکندریه» بود.

۳- مسعودی (تنبیه ص ۱۰۲) می نویسد داستان «شهر براز» را در کتاب خود «مقاتل الفرس» نقل نموده است.

۴- «بلعمی» در ترجمه فارسی «طبری» (فصل ۳۰-۳۱) با نظر منطقی «بوران» ۱۰ با توطئه کنفدگان همدست می داند؛ ترجمه زوتنبرگ ج ۲ ص ۳۴۸ Zotenberg's Transl.

۵- این خانواده به آذربایجان بستگی داشته. در «تنبیه مسعودی» ص ۱۰۳ خر هرمز- ال آذری ذکر شده است.

که وی از مکان دور دستی آمده بود و او را بشکلی که متعلق بسرزمین خودمانی و از مردم جنوب «عربستان» بوده وانمود کرده است (به مقاله ۵۹ رجوع شود). نگهبانانی که «شهر براز» را از پای درآوردند بمقام «درباری شریف» رسیدند.

ساختمان پل را که بوسیله ملکه انجام شده میتوان با فرمانهای «بسوران» پس از رسیدن بسلطنت مربوط ساخت، وشخص صاحب مقامی که در فعالیت های ملکه با او هم چشمی می کرد باید «مه آذر کشنس» باشد. این نام درهم در نسخه خطی عربی تحریف شده است. در «فارس نامه» ص ۱۰۹ بجای «مه آذر کشنس» «مه آذر کشنس» املاء شده وتحول کلمه «مه آذر» به «فرد» از نظر خط شناسی قابل تصور است. بنابراین «فرد کشنس» ممکن است بشکل * مه آذر کشنس اصلاح شود. قسمت آخر نام «رموز خورازام» ممکن است انعکاس «آزرم» باشد زیرا در «شاهنامه فردوسی» (چاپ تهران ص ۲۹۵۸) «آذر میدخت» نامیده شده است. درواقع داستان دوخواهر گاهی بهم آمیخته است (سبه ثوس Sebeos فصل ۲۸).

از بنروز، علی رغم پیچیدگی نامها وتفصیلات، بنظر می آید ما دورنمای تاریخی داستان را (که «ابودولف» بشکلی که سایر افسانه ها پیدایش یافته بحث نموده است) بپذیریم. لیکن اینگونه مسائل قطعی نیست واین افسانه ممکن است با عناصر قدیمی دیگری نیز آمیخته شده باشد.

در شرح وقایع سریانی مربوط به سلسله اخیر «ساسانی» (که «گیدی Guidi آن را کشف و تولد که» Nöldeke ترجمه نموده^۱) درخصوص رودخانه های «شوشتری» (شوشتر) چنین نوشته شده: «یکی از آنها «ادرشیرغان» Adrashirghan نام دارد که بنام «ادرشیر» (ادرشیر)، که آن را حفر نموده است، خوانده شده. دو رودخانه دیگر: یکی «شمیرام» منتسب به ملکه ای بهمین نام و دیگری «دریغان» وابسته به «درباوش» نامیده میشوند. (به کلمه «دریان» در شرح مقاله ۶۵ رجوع شود).

۷۲- اکنون به داستان پل واقع در نزدیکی «ابذج» (مقاله ۶۳) بر می گردیم.

این پل را «راولینسن» (۱۸۳۹) ولایارد Layard (۱۸۴۶) و همچنین «ژوستی» Justi (در لغت نامه ایران ص ۹۷) و «شوارتز» Schwarz (ص ۳۳۸) از طریق «یاقوت» شناخته وتحقیقات مفصل در باره آن نموده اند. ولی تاکنون هیچگونه اثری از پل مزبور کشف نشده است.

راولینسن Rawlinson ص ۸۲-۸۳ عقیده دارد که پل را در «بالای سیل کوهستان» که از کنار خرابه های «المیر» میگذرد، باید جستجو نمود. اما «راولینسن»

شخصاً «مالمیر» را ندیده است. «لایارد» (ص ۱۸۰) که آنجا رفته در «مالمیر» هیچ مکانی برای «چنان ساختمان شکفت آوری مانند پل مزبور» نیافته زیرا دره «مالمیر» بسیار تنگ و وسیل آنجا خیلی ناچیز است. لکن بنظر نمی آید که «لایارد» متن «یافوت» را، که بطور قطع بوجود پل بر بالای بستر رودخانه خشک اشاره نموده، درست بررسی کرده باشد. پس از او مسافر دیگری بنام «هوتوم شیندلر» Houtum Schindler که جاده‌های «مالمیر»، و آنسوی آنجا را کشف نموده (Zeitcher. d. Gesell. f. Erdkunde, 1879, P. 47.) تأیید میکند که در «مالمیر» هیچ اثری از پل نیافته است.

لکن حقیقت اینست که پل مزبور میان «اصفهان» و «ایذج» (مقاله ۶۳) برپا بوده و نیز قابل ملاحظه است که کارگرانی که بکار تعمیر پل گماشته شده بودند از این دو مکان آمده‌اند.

بنابر این خرابه‌های مورد بحث میبایستی در سمت شرقی «مالمیر» و در امتداد جاده معروف به «انابکان» که بسوی «اصفهان» میرود، جستجو شود. این جاده بطور قطع بسیار قدیم تر از زمان انابکان «لر بزرگ» میباشد (مینورسکی - دایرةالمعارف اسلامی) و اهمیت آن را بقایای سنگ فرش راهها و سایر ساختمانها در نقاط مختلف آنجا گواهی مینماید.

(دو بود - سفرهای لرستان - de Bode, Travels in Luristan, 1845, 11, 20, 36, 40, H. Schindler, 1871.

این جاده از شمال دریاچه واقع در شمال شرق دشت «مالمیر» و از رود «کارون» (در جنوب «سوسان») و سپس از چند رودخانه فرعی «کارون» بالامی گذشته. به نقشه‌های شیندلر و «هاسکنتخت - جاده‌های شرق» رجوع شود :

(H. Schindler, and Haussknecht, Routen in Orient, 1882)

اشارات مختلفی هم که به پل شده مبنی برقرینه‌های فرضی میباشد و جزئیات ساختن آن مربوط بزمان ساسانی است. نام پل بیش از آنچه در نظر اول پدیداراست مبهم میباشد. بنا بگفته «ابودلف» شاهدختی که هم اکنون نامبرده شد سازنده پل معروف به «پل خر زان» بوده ولی این نام بطور حتم مستلزم آن نیست که «خرزان» نام شاهدخت باشد بلکه احتمال میرود که پل (به عللی) بنام «پل خر زان» معروف شده باشد. «خرزان» فقط نام مذکر شناخته شده (به «روستی» مراجعه شود) و با يك تصادف بسیار عجیب نام سر کرده‌ای موسوم به «خر زاد بن باس» بگوشمان میخورد.

۱- اینجانب زمانی باشتباه پل مزبور را با «پل بریده» یکی میدانستم. خرابه‌های پل اخیر در نزدیکی جنوب «مالمیر» که محل اتصال جاده‌های «شوشتر» به «رامهرمز» است دیده میشود. بگمان «شیندلر» شاید کاروانسرائی: (Wahrscheinlich) این محل اتصال را مشخص کرده باشد. لکن این پل بر روی رودخانه‌ای بنام «تنداب» زده شده و از طرفی وضع جغرافیائی آن با نشانی‌های سر راست شرح ما راجع بمقاله ۶۴ تطبیق نمی نماید.

«خر زاده» (با خر زادا) فرزند «باس» کسی است که در زمان «حجاج» در «ایبذج» شورش نمود. «حجاج» یکی از افسران خود را برای سرکوبی او فرستاد ولی «خرزادا» در دژی که بنام او معروفست سنگر گرفت. (بلاذری ص ۳۸۱). شوارتس (ص ۸۶۳) نخستین کسی بود که باین حقیقت پی برد. شاید در پرتو این گزارش شکفت آورد بتوانیم قبول کنیم که بعدها این پل نیز بنحوی با یادگار آن رئیس که در قرن هشتم شورش پیا نموده بود توأم شده باشد.

این توضیح وظیفه دشوارمازا در تشخیص نام‌های «خوراذام» (مؤنث) و «خرزادا» (مذکر) آسانتر میسازد.

راجع به قبیله «مسمعی» در «بصره» به «یاقوت» ج ۴ ص ۵۲۳ تحت عنوان «مسمعیه» رجوع شود. «سمعانی» نیز (ص ۵۳۰ ب) آن را بیان نموده است. شخصی که پل را خراب کرده شاید «عبدالله بن ابراهیم المسمعی» باشد که در سال ۲۹۵ هـ / ۹۰۷-۸ م در «اصفهان» بر علیه خلیفه قیام نموده («ابن اثیر» ج ۸ ص ۹). ممکن است شورش او برای این بوده که میخواست است از پیشرفت آرتش خلیفه بفرماندهی «بدر الحماسی» در امتداد شاهرای که از «المیر» می گذشته جلوگیری نماید. «یاقوت» و «قزوینی» هیچکدام در باب هویت وزیر رکن الدوله (حسن آل بویه) توضیحی نمیدهند.

وزیر مشهور او «ابوالفضل محمد بن عبدالله الحسین (العمید) بن محمد الکاتب» بوده («ابن خلکان» چاپ «دوستنفلد» ص ۷۰۷ - ترجمه «دواسلین de Slane» ج ۳ ص ۲۵۶ و «آمدروز» Amedroz در اسلام Der Islam ج ۴/۳-۱۹۱۲، ص ۵۱ - ۲۳۳).

«ابوالفضل» عنوان «عمید» را از پدرش بارت برده بود. نسب شخصی او نامعلوم است ولی وی در سال ۳۲۸ هـ / ۹۳۹ م جانشین وزیر «ابوعلی القمی» شد (در این باب در «ابن اثیر» ذکر نشده). این نسبت سلف برای رفع اختلاف نام وی با آنچه در مآخذ ما بیان شده کافی نیست و ممکن است چنین فرض نمود که «ابو عبدالله محمد» پدر «عبدالله الحسین» پدر «ابوالفضل» بوده باشد. ولی این نظر هم صرف حدس است زیرا هیچگونه اطلاعی از پدر بزرگ «ابوالفضل» در دسترس ما نیست و نمیتوانیم بگوئیم آیا «ابودلف» نام مفیدی بر فهرست وزیران «رکن الدوله» افزوده یا نامی که وی ذکر نموده است فقط ترکیبی از سایر اسامی پیش گفته میباشد.

خصوصیات اماکن

ساختمانها:

دماوند - دستجرد کسروی - کرج (ابدلف) - مطبخ کسری - ایشابور
(طاهری) - فرمیسین - رام هرمز - ری - سمیران - سیروان - تشر

شهرهای قدیمی :

دورق - همدان - ری .

طاق: - «طاق رکزن» (طاق گڑا)

پل: - ایدج - خانقین - فنطرة النعمان - سمیرق - سوق الاهواز - طرحان تشر .

دژ: - «ارمنیه» (ارمنستان) (در کنار دریاچه) - «اسک» - «بسطام» - «ماذران»

مرج القلمه - «دیر الجص» (دیر کچین) - قصر اللصوص - ری - طوس (تبع).

قلعه: نهاوند.

کنبد: - اسک.

آتشکده: - «هندیجان» - «ایدج» - «شیز».

کتیبه: - (پهلوی) «اسک».

مسجد: «قصر اللصوص» - سوق الاهواز - «تزر» یا طرز

کاخ: - «حلوان» - «قصر شیرین».

سکو: - «ابو ایوب».

ایوان: «اسک» - «ماذرسان» - تزر.

زندان: - «جیلان».

سرداب: - «قم».

مجسمه: - «شبدیز» - «سمیره».

گورستان: - «هندیجان» - «قبر مهدی» در «رد».

شتر کلو: - «ابو ایوب».

طلسم: - «نهاوند».

آسیاب آبی: - «تفلیس».

بند: - «قرية الجمالین».

مصنوعات :

- پارچه: - «طبرستان».
 دستمال: - «سمنان» - «طبرستان».
 ابریشم: - «جرجان» - «سمنان» (توری).
 عطرجات: - «بسطام» - «طبرستان».
 منسوجات: - «ری».
 شراب: - «بسطام».

میو جات :

- «جرجان» - «قصران».
 سیب: - «بسطام» - «دامغان» - «اصفهان».
 زردالو: - «هرات».
 انجیر: - «حلوان» (شاه انجیر).
 انگور: - (سونایا) - «کرخ جدان».
 زیتون: - «ارس».
 انار: - «ارس» - «حلوان».
 به: - «نیشابور».
 کشمش: - «ارس» - «هرات».

گیاه و نبات :

- افسنتین: - «ارمنیه» .
 افیمون (آویشن) : «ارمنیه» .
 سنبل: - «ارمنیه» .
 اسطوخودوس: - «ارمنیه» .
 کلم: - «ارمنیه» .
 کل مریم: - «ارمنیه» .
 مهر گیاه: - «الران» .
 چوکان: - «بهاوند» .
 قاقلی: (علف شور یا درخت اشنان): - «ایذج»
 کل خر زهره: - «حلوان» .
 ریواس: - «نیشابور»

در منه یا خارا کوش (کیاه کرم دار) : ارمنیه
حب الزلم : - شهر زور .

امراض و درمان آنها :

داء الثعلب (ریزش مو) : - الران .
زخم پشت الاغ : - طرم (طارم) .
جرب : - بذ .
سنگ کلیه : - الران .
دیفتری : - زراوند .
خونریزی رحم : - طرم .
جذام : ارمنیه .
آب کو کرد برای فربهی : ارس .
تب : - رود ارس - بذ .
کیاه خنده آور : - الران .
شب کوری : - زراوند .
ابنه : - نیشابور .
آبهای مسهل : - ارمنیه (ارمنستان) - بندنیچین .
تنگ نفس : - اسفندیوه .
آب زایل کننده عشق : - بسطام .
داروی نفخ عضلات و اعصاب : اسفندیوه .
داروی زخم و غیره : تیز - مکران - زراوند .

فلزات و مواد معدنی :

زاج سفید : - بذ - طرم .
سنگ سرمه : - دماوند .
زرلیخ : - ارمنیه - شیز .
شوره : - اربوجان - ارمنیه - اسفندیوه - طرم - زراوند .
مس : - باجنیس - نیشابور .

دریاچه :

ابوابوب - ارمنیه - مازدان - ری - اورمیه .

فروریزی زمین :

سقان (؟) .

باران :

«خوارزم» دشت .

گرداب :

فم البواب .

باد :

دماوند - دلمغان - ماذران - ویمه .

محصولات طبیعی :

پالیز : - فم البواب

نفت : - باکویه - خاتقین .

بی شکر : - فم البواب - طبرستان .

آفات :

دورق - اصفهان (بی آفت)

مکس : - ارس - بسطام .

عقرب : - شهرزور .

مار : - بسطام - جرجان .

نفوس :

مسیحی ها : ارمنیه - حلوان .

کردها : - هذبائی - سرماج - شهرزور .

رودخانه و چشمه سارها :

تلخ و ترش : - بسطام - دریاچه اورمیه .

چشمه خونی : - قریة الجمالین

شوره : - اسفندویه - زراوند .

مواد متحجر کننده : - شیز - طرم - دریاچه اورمیه .

هزار چشمه : - ولاشجرد .

یادداشت الحاقی

الف - من ۲۲ سطر او ص ۲۴ سطر ۱۸ - سندابیل :

دکتر ج. نیدهام Dr. J. Needham دانشمند بنام کمبریج که در تحقیقات مربوط به چین شایستگی کامل دارد موضوع جالبی باین جانب اظهار داشت و آن مقاله‌ای است که تسن چنگ مین Ts'en Chung - Mien تحت عنوان داشت‌باهات قرون وسطی در باب پایتخت چین (سندابیل) واستعمال نیروی آب در آنجا ، نوشته است . این مقاله ضمیمه‌ای در باب معبد بزرگ بودا در شنتن Shantan دارد . در اینخصوص به نشریه تنگ فنگ تساجیه ۱۹۴۵ مراجعه شود :

Tung Fang Tsa Ch'ih, 1945, XII No. 17, d. 39

تا کنون بیانات ابودلف در رساله نخست ، که روش ماهرانه استفاده از نیروی آب را در پایتخت چین توصیف نموده و مدعی است شخصا آنرا دیده است ، مورد توجه واقع نگردیده . در آلمان آب بر فراز دیوارهای شهر جاری بوده و به شصت رشته تقسیم می شده . هر يك از این جویها آب یکی از شصت خیابان شهر را تأمین مینموده و در آنسوی مرکز شهر فاضل آبی را تشکیل میداده . بدینقسم هر خیابان دارای يك جوی آب صاف و يك مجرای فاضلاب بوده .

نکته جالب توجه آنکه همین ترتیب ظاهراً در شهر قدیم شنتن در شصت کیلومتری شرق کنچو Kan - Chou وجود داشته و دکتر نیدهام که شخصا آنجا را بازدید نموده است تأیید میکند که مجراهای مزبور و همچنین سکوی توپا کنون نیز در شنتن دیده میشود .

مار کوارت سندابیل مورد بحث ابودلف را با کنچو یکی دانسته ولی میتوان آنرا در نتیجه کشف جدید ، بطور دقیق در مجاورت شنتن جای داد . ابودلف ، با توصیف صحیح دستگاههای آبی شنتن ، محتمل است از آن شهر نیز گذشته باشد و باید اینطور فرض کنیم که مرکز اداری خان های ساری او بغور کنسو شهر شنتن بوده . شاید بتوانیم از قسمت اول نامی که سندابیل املا شده است ترکیب نام شنتن را بدست بیاوریم . از طرف دیگر توصیف درست شنتن هم نمی تواند کوچکترین قرینه برای صحت اظهارات ابودلف در باب مسافرت وی بنقاط دوردست مالایا و هند و در میان ترکها بدست بدهد . (به صفحه ۲۱ رجوع شود) .

ب - ص ۶۱ سطر ۸ و ص ۱۲۲ سطر ۴ - الرد والبراء :

یاقوت در ذیل ماسبذان (ج ۴ ص ۳۹۳) بیان ابودلف را اینطور نقل میکند:
« واز این شهر به الرز (با الف و لام قمری وراء بدون تشدید) چند فرسخ
است و در آنجا قبر مهدی واقع است که اثری از آن باقی نمانده... » هر چند قرائت
الرد بایک راء از طرف یاقوت اشکال قسمت دوم این نام را بر طرف میسازد ، ولی تفسیر
وی فقط از روی حدس شخصی بوده زیرا این نام غیر معمول در مسعودی و در نسخه
خطی مشهد همچنان باقی مانده است .

اینجانب نیز در کتاب الوزراء تألیف هلال الصابی چاپ آمدروز Amedroz
ص ۶۶ جمله زیر را ملاحظه نمودم :

(زکریا بن یحیی بن شادان عرض خرجافی امر قطیعة براو (کذا) المبارکة
فکان حاصل براو (کذا) المبارکة مما یبع مصابرة ونسبت الی القطیعة)^۱
متأسفانه در متن چیزی که ، در تعیین این محل و تیول موسوم به براو المبارکة ،
بما کمک کند و معلوم سازد چرا آنجا را مبارک خوانده اند ، وجود ندارد . شاید کلمه
مصابرة بمعنای « نسیه » باشد .

ج - ص ۶۹ و ۷۰ - نهاوند :

راجع به کنج نهاوند دیناوری چاپ گیر کس Guirgas ، ص ۱۴۵-۱۴۶
و همچنین به شوارتزر در کتاب ایران در قرون وسطی - Iran im Mittelalter, 499 -
رجوع شود .

د - ص ۷۲ سطر ۱۲ و ص ۱۳۲ - دیرالجص :

نظام الملك در کتاب سیاستنامه - ص ۵۸ - به رباطی اشاره می کند که
« دیر کچین » نام داشته و بامکان مورد بحث متفاوت است زیرا محل اخیر در ناحیه
کرمان واقع و در معرض حملات کوچ و بلوچ بوده .

ه - ص ۳۸ و ۹۸ مقاله ۴ - شیز :

۱ - در کتاب تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء صابی چاپ قاهره ۱۹۵۸ ، که از نسخه خطی
الازهر نقل شده ، در جمله فوق نام محل را « برازا المبارکة » نوشته (ص ۷۶) و نیز در ص ۱۸۷
چنین نقل شده : (وکان ابو الحسن ابن الفرات فی وزارته الاولی قلد نصر بن علی « برازا الروز »
و « البند لیجین » من اعمال طریق خراسان) از اینرو ممکن است نام صحیح این محل که در مقاله
۳۲ مولف بدان اشاره شده است بجای ردو البراو « برازا الروز » باشد ؛ و شاید هم قبر مهدی در آنجا
بوده و به همین مناسبت آنرا مبارک میخواندند . باید توجه داشت که نسخه خطی کتابخانه الازهر
از نسخه موجود در کتابخانه ملی پاریس ، که از قاهره بدانجا منتقل شده و آمد روز در سال ۱۹۰۵
آنرا چاپ نموده ، نوشته شده است . - مترجم .

بموجب فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴ ص ۶ در نزدیکی تخت سلیمان معادن زرنیخ، کوگرد، مس، سرب و سنگهای معدنی دیگر وجود دارد.

و ص ۵۱ و ۱۰۹ - افلوغونیه - کوغونیه :

در کتاب مقدسی ص ۱۵۰ الفغونیه چاپ شده . این مکان که در نیم راه ملطیه و حصن زیاد (خرپوت) واقع است با متن کتاب ما ارتباطی ندارد و بنا بر ابن حوقل ص ۱۳۱ (چاپ کرامرز Kramers ص ۱۹۶) «قریه مزبور الحمام نامیده می شد» . مارکوارت در کتاب خود (جنوب ارمنستان ۱۹۳۰ - ص ۲۴۸) معلوم ساخته که «فغونیه» میبایستی نمودار «هغنیك» ارمنی قدیمی باشد که معنای صحیح آن محل استحمام است .

از طرفی نام عجیب دیگری شبیه به وریمان در «تاریخ سلجوقیان و روم» نگارش ابن بی بی (چاپ هوتسما Houtsma ص ۲۹۲) ملاحظه می شود .

مؤلف در بیان خود راجع به جنبش های سلطان رکن الدین در سال ۶۵۵هـ / ۱۲۵۷ م ، می گوید : «چندی در مجاورت کات - زیل - باریمون وقروه گذرانده . همه این نقاط ظاهراً در ناحیه توقات در شرق قزل ایرمق ، که رود کپدوسیه (واقع در جهت شرقی) را از افلوغونیه (در جهت غربی) جدا می ساخته ، واقع بوده . بهر حال هویت باریمون هنوز مورد گفتگو است . در این باب به نشریه جرفانیون راجع به مسیحیان شرقی مراجعه شود :

(Witteck , Jerphanion , Grégoire) , Jerphanion ,

Orientalia Christiana , 11 , 1936 No 1 - 2 P . 264 .

اینجانب فقط آن را از نظر شباهت ظاهری با وریمان ذکر نمودم .

شرح ما در باب مقاله ۲۰ هنوز مورد تأمل است .

ز - ص ۱۴۵ - سوراب :

هنگام جنگ بختیار و عضد الدوله دیلمی در ۳۶۶ هـ / ۹۱۷ م (بکسوف مسکویه ج ۲ - ص ۳۶۷ رجوع شود) شخص اخیر در پشت کانال سوراب سنگربندی کرد و بختیار هم در نزدیکی رامهرز و اهواز دست بکار شد . بنابراین بنظر می رسد که این سوراب یا وادالمالح مورد گفتگوی مقدسی ، که در آنسوی رامهرز واقع است ، یکی نبوده .

ح - ص ۲۷ - بطوریکه اطلاع بافتهام استاد فقید پروفیسور ای . یو . کراچکوفسکی

مقاله‌ای تحت عنوان «رساله ابودلف در لغت نامه جغرافیائی یاقوت» ، در روزنامه آکادمی آذربایجان :

(Isvestiya of the Academy of Azarbayjan , 1949 , no. 8)

نگاشته که در دسترس اینجانب نیست . از این عنوان چنین بر می آید که نویسنده دانشمند بیادداشت‌های یاقوت بیش از نسخه خطی مشهد توجه داشته است .
ط - ص ۱۰۸ :

سبتوس Sebeos اسقف ارمنی در تاریخ هرقل امپراطور :

History of the Emperor Heraclius , 111 , ch . 27 .

مینویسد : امپراطور از ناحیه کوگویت Kogovit (بایزید) از راه خوی و زراوند به کتریفون «i Her ev i Zarevandgavar» حرکت کرد. این جمله معلوم نمیسازد که وی در حرکت از جهت غرب نخست به هر Her (خوی) و سپس به زراوند رفته باشد بلکه آواز کشور مجاور بنام «هروزرآوند» گذشته است .

موضوع از این جهت پیچیده است که ، بنابر ازولیک جلد ۳ فصل سوم Asolik , 111 , ch. 3 ترجمه ماکلر Macler ص ۱۲ ، سمبات Sambat کافر اهل ژوندراک T'ondrak در اصل از «زرهون Zarehavan» زراوند واقع در بخش تسلکتن Tsalkotn (دامنه کوهستان گل) بوده، که با آلاداغ اخیرتر کیه (واقع در منابع فرات شرقی یا مراد سو) تطبیق مینماید . تسلکتن مشکل درس راه هرقل به خوی واقع بوده و ممکن است ازولیک فقط بطور تقریب زراوند (زراوا؟) را جزء تسلکتن دانسته است . ابودلف (مقاله ۱۸) در واقع زراوند را با سلماس یکی نموده . چشمه عجیب هم در مجاورت کهنه شهر، که در جهت غرب مرکز امروزی سلماس بنام دیلمقان یا دیلمان (محل دیلمی ها) واقع است ، باید جستجو شود .

ی - ص ۱۳۹ :

بجنورد در دره رود اترک واقع است . در جهت غربی آن کوه آلاداغ قرار دارد که بر فراز آن دو گدار بسوی دره اسفندیوه میرود . شقان در سمت غرب گدار شمالی واقعست . قابل توجه آنکه در بالای آنجا چشمه عظیمی از سنگ بیرون می آید و یکی از منابع رود اسفندیوه را تشکیل میدهد . (بشرح مقاله ۵۸ رجوع شود) . ناحیه بجنورد در معرض زلزله میباشد .

اینجانب عقیده ندارم کلمه اصلاحی * سملقان (واقع در قسمت پائین رود

از سمت بجنورد) مناسبتر از * شقان باشد . ۱۶ نوامبر ۱۹۵۴

توضیح نهائی مینورسکی

شاید خوانندگان این کتاب کوچک در آن نوافص و اغلاط چاپی ملاحظه نمایند. اینجانب از اداره روابط فرهنگی وزارت فرهنگ مصر و همچنین از چاپخانه داتشگاه قاهره، که نظر مرا مورد توجه قرار داده اند، سپاسگزارم، ولی نظارت در چاپ کتاب که در قاهره انجام شده، از کمبریج وظیفه مشکلی بود. چاپ این کتاب بیش از سه سال بطول انجامید و هر فرم مشتمل بر ۱۶ صفحه، پیش از آنکه قسمت بعدی چیده شود، میبایستی چاپ نهائی آن انجام گیرد. بنابراین اینجانب هیچگاه اوراق تصحیحی کامل را برای مقابله با اوراق انگلیسی و عربی متن در یک زمان در دسترس نداشتم. بارها در آخرین تصحیح اصلاحات مختصری ضرورت داشت ولی پس از امضای تصحیح نهائی مسئولیت اینجانب در این کار پایان میرسید. چون یگانه نسخه خطی اصل عربی بوسیله یک نفر غیر عرب استنساخ شده (به مقدمه اینجانب ص ۳۵ رجوع شود) و پراز اشتباه و بسیار مفشوش بوده، بهترین راه این بود که عکس نسخه مزبور عیناً نقل شود؛ ولی این کار بواسطه وجود لکه‌هائی در کتاب که عکس را تار مینمود غیر ممکن بود^۱.

آنچه یاقوت در معجم البلدان از ابودلف نقل نموده سودمند بوده. ولی معلوم گردید که یاقوت سعی داشته است در اصل نسخه اصلاحاتی بنماید و در نتیجه جمله بندی مطالب را تغییر داده و باره‌ای عبارات را تلخیص نموده که خالی از اشتباه نمی باشد (بشرح مقاله ۲۰ مراجعه شود). اینجانب تصمیم داشتم تصویر واقعی از نسخه اصلی جدید الاکتشاف را منتشر سازم و تصحیحات حدسی و قرائت های مختلف یاقوت را به یادداشت های ذیل کتاب محول کنم، ولی، چون نمونه های غلط گیری متن عربی میان قاهره و کمبریج مبادله می شده، ممکن بود پاره‌ای اختلافات در متن روی بدهد. امیدوارم تفسیر اینجانب از رساله، علی رغم نقص موجود در متن خطی منحص بفرد، برای روشن ساختن بسیاری از عبارات دشوار و نامها، و بطور کلی برای دنبال نمودن جهانگردی ها و داستانهای ابودلف، سودمند واقع گردد.

۸ فوریه ۱۹۵۵

فهرست اماکن^۱

ابا ایوب (ابوایوب - با ایوب) ۲۷-۶۳-	اریوجان (۵ اذیوجان-ایوان) ۲۷-۶۰-۶۱-
۶۸-۱۲۴-۱۲۵-۱۳۰	۱۲۱
آبادان (جزیره) ۱۴۳-۱۴۶	اسپانارپروژ (اسپندران پروژ) ۱۰۴-۱۰۲-
آب کرگر (مسرغان ملاحظه شود)	اسپیدهان ۱۳۱
ابهونیک (باجنيس ملاحظه شود)	استانبول ۱۶-۳۶
اتابکان (جاده) ۱۵۱	استخر ۱۰۳-۱۴۹
اترك (رود) ۱۶۰	اسدآباد (اسعدآباد) ۶۶-۱۲۴-۱۲۷-
آتش بغوان (اتكسی بغوان - شیز؟) ۴۲	۱۲۸-۱۲۹
۱۰۴-۱۰۲	آسك ۲۷-۹۰-۹۱-۱۴۶
ادرشیرغان (رودخانه) ۱۵۰	اسفندوبه ۴۳-۱۰۲-۱۶۰
آذربایجان (آذرویکان) ۲-۱۵-۲۹-۴۵-	اسفینقان ۱۴۰
۴۷-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۳-۱۰۴	اسقان (سقان - سقان) ۸۴
۱۰۹	آسیای مرکزی ۲-۳۰-۳۱-۳۳
آرارات (کوه) ۱۱۲	آشپزخانه خسرو (مطبخ کسری) ۲۸-۶۶
اراك ۷۱-۱۳۱	اشنو ۱۱۴-۱۱۵
اردبیل ۱۱۴	اصفهان ۳-۳۰-۳۹-۷۱-۸۶-۸۷-۹۴-
اران (الران) (آلبانی قفقازملاحظه شود)	۱۲۷-۱۳۳-۱۴۱-۱۴۲-۱۵۱-
ارجان ۳۱-۹۱-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷	۱۵۲
ارجیش ۱۰۸	افغانستان ۲۵-۲۶
اردبیل (ارناویت) ۲۹-۴۶-۱۰۲-۱۰۴-	*افلقونیه (یقلونیه-کوگونیه؟ کولونیه-
۱۰۵-۱۰۷-۱۱۴	قلونیه) ۲۷-۲۹-۵۱-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۲
ارزنجان ۱۱۰	۱۵۹
اوس (رود) ۲۷-۲۹-۴۲-۴۷-۱۰۲-۱۰۴	اکیاتان ۱۲۹
۱۰۶	آلاداغ (کوه) ۱۶۰
ارغانه (ارغانی) ۱۱۱-۱۱۲	آلبانی (قفقاز) ۴۲-۱۶۰
ارما بیل ۱۸	آلتان (دز) ۱۰۷
ارمنستان (ارمنیه) ۲-۳۰-۵۱-۵۰-۵۳-	الحارث و الحویرث (آرارات بزرگ و
۵۴-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰	کوچک) ۱۱۲
۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳	الران (ولران) ۲۷-۴۲-۴۷-۱۰۱-۱۰۲-

(۱) اینجانب راجع به نام بعضی اماکن تحقیقاتی نموده‌ام که بواسطه کمی مجال بیان آن به چاپ بعدی این کتاب موکول میشود - مترجم

ایسک کل (دریاچه) ۲۴-۲۳	الموت (قلعه) ۱۰۳
ایوان (رودخانه) ۱۲۲	الوند (حلوان - رود) ۱۳۰-۱۱۸
ایوان الصنعج ۱۲۸	الونك (آلبانی قدیم) ۱۰۶-۴۲
الباب ۱۰۶-۱۰۵	انام ۱۶-۱۷
باجرمق ۱۱۴	انام جنوبی ۱۶
باجنیس (باجنیس - ایپونیک - بزنیك)	انام شمالی ۱۷
۱۰۹-۱۰۸-۵۰-۲۷	اندلس (منس) ۱۸
بارزان ۱۱۶	اندلس اسپانیا ۱۸
باریمون ؟ (وریمان ملاحظه شود)	انگلستان ۲
باسیان (باسان) ۱۴۴-۱۴۳-۱۱۶-۸۵	انگوران ۱۰۲
باکو (باکویه - باکه - بادکویه) ۲۷-	اورال (کوه) ۲۳
۱۰۴-۲۹	اورامان ۱۱۶-۱۱۷
بامیان ۲۶-۱۵	اورامان تخت ۱۱۶
بانخلان ۱۱۸	اورامان لهون (اورامان غربی) ۱۱۷
بانصوا ۱۸	اورمزد پروژ ۱۰۴-۱۰۲
بانه ۱۱۶	اورمیة (محل و دریاچه) ۳۸-۳۰-۲۸
باورد ۲۴۰	۴۸-۵۰-۹۸-۱۰۲-۱۰۶-۱۰۷-
بایزید ۱۶۰	۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳
بجناك ۲۳	اورن قلعه ۴۸
بجنورد ۱۶۰-۱۳۹	اوریات (اوبرت) ۱۰۲
بخارا ۳۳-۳۲-۳۱-۲۶-۲۳-۱۵	اولی (رود) ۱۴۸
بدخانی (چشمه) ۱۳۸	اویغور ۲۴-۱۰
بذ (البذین) ۱۰۶-۴۷-۴۶-۲۷	آهوا ۱۴۶
برازالروز (برازالمباركة - براوالمباركة)	اهواز (سوق الاهواز) ۲۷-۷۱-۸۷-۸۸-
۱۵۸	۹۰-۹۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۶-۱۴۷
برده (بردع - یرنو) ۴۷-۴۸-۱۰۵-	۱۵۹-
۱۰۷-۱۰۶	ایذج ۲۸-۳۰-۸۷-۹۳-۹۴-۱۴۱-۱۴۲-
برزند ۴۷	۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲
البركة (استخر) ۹۸	ایران ۱۰-۲۶-۲۹-۳۰-۳۱-۳۳-۳۸-
بزونیك (باجنیس وخیلات ملاحظه شود)	۶۵-۱۰۲-۱۱۴-۱۱۹-۱۲۳-۱۲۵
۱۰۹-۱۰۸	۱۳۸-
بست ۲۶	ایرتیش ۲۰-۲۴

بین النهرین ۱۲۰-۱۱۰-۳۳	بستاسو (رود) ۱۰۹
بیور آسف (کوه، دماوند- بیوراسب) ۷۷	بسطام (ویستاخما) ۲۷-۳۰-۸۲-۸۳-
پاریس ۱۵۸-۱۱۶	۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹
پالو ۱۱۱	بصره ۶-۸۷-۱۴۲-۱۴۷
پیچنق ۲۳	بغانین ۲۵
پرتو (بردعه) ۱۰۶	بغداد ۷-۵۸-۱۰۳-۱۱۸
پشتکوه (لرستان غربی) ۱۲۲	بغلان ۲۶
پفلوویه (به افلوویه رجوع شود)	بغنین (ننین) ۲۵-۲۶
پل آب برده ۱۲۳	بلاسجان (دشت بلازجان) ۴۷-۱۰۷
پل بریده ۱۵۱	بلاث (به الران رجوع شود)
پل خرزاد (پل خرزاد) ۲۸-۱۵۱	بلغار ۵
پل قیصر ۱۴۳	بلکلین (نمقون) ۱۱۱
پیاتکرن ۱۰۲-۱۰۴	بلوچستان ۱۸-۲۴-۲۶
ثوئدراک ۱۶۰	بندقیر ۱۴۴
فاق (الطاق) ۱۳۸	بند میزان ۱۴۳
قبت ۲۳-۱۴۰	بندنجین (مندلی) ۶۱-۱۲۱-۱۲۲
قبریز ۲۹-۱۰۷	بنی قارن (کوه) ۷۶
تجن (رود) ۱۳۴	بهبهان ۱۴۶-۱۴۷
تخت سلیمان (شیز ملاحظه شود) ۳۸-۹۷-	بهمشیر (کانال) ۱۴۳
۹۸-۱۰۱-۱۰۳-۱۵۸	بهمی (رودخانه) ۱۴۵
تخت شیرین ۱۲۶	بهی (جایگاه) ۲۴
ترتر (رود) ۴۸	بیت الذهب ۱۵-۴۱
ترسق (نورسق) ۱۲۲	بیت گرمی ۱۱۳
ترقان ۲۴	بیت اللحم ۴۱
تریم ۲۱	بیت المقدس ۱۴۹
ترکستان ۱۳-۱۸-۲۳	بیدسرخ (گداربید سرخ) ۱۲۸
ترکستان چین ۲۴	بیر (بیر) ۱۵-۲۷-۵۶-۱۱۷
ترکیه ۱۴۳	بیرس (برس - بورس) ۶۴-۱۲۷
تسفی تیس (دریاچه وان) ۳۰-۳۵-۱۱۱	بیستون (کوه پره) ۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-
تستر (رودخانه) ۱۴۳-۱۵۳	۱۲۷-۱۲۹
تستر (شوشتر - شهر) ۳۱	بیلقان ۴۸-۱۰۲-۱۰۷
تسلکتین ۱۶۰	بیکل (دریاچه) ۲۴

چالدران ۱۰۸	تسوو (دژ) ۱۱۱
چالوس (رود و محل) ۱۳۵	تفلیس ۲۸-۲۹-۴۶-۱۰۴-۱۰۵
چگل ۲۹	تفاین (تفاین) ۲۵
چمبتان ۱۲۶	تفراج ۲۳
چمپا (صنف) ۱۷-۶	تغزغز ۱۸-۲۴
چو (رود) ۲۱	تنداب ۱۵۱
چهارده ۱۳۸	تنگک کینگک ۱۶
چین ۲-۳-۴-۱۰-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵	توقات ۱۵۹
۱۶-۱۷-۱۸-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳	تهران ۱۳۲
۲۴-۸۵-۱۴۰	تیز (التیز) ۲۴-۲۶-۵۰
الحارث و الحویرث (آرارات بزرگ و کوچک) ۱۱۲	تیسفون ۵۵
حجاز ۱۰	تین شن ۲۴
الحرائیه (الجرامقه - بیت گرمی کوه) ۵۴	تینین ۲۵
۱۱۳	جابر و ان ۱۱۴
حصن زیاد (خریوت) ۱۵۹	جاجرم ۱۴۰
حصنی مهدی ۱۴۳	جاجرود (رود) ۱۳۴
حصن ویس ۱۰۵	* جبال داسن ۵۴-۱۱۳
حفار (مصب) ۱۴۳	جبل آمان (جیلابان) ۷۳-۱۳۳
حندان (جیدان) ۴۶-۱۰۶	جبل حور (کوه چپل چور) ۵۴-۱۱۱
حلوان (خلمان) ۲۸-۲۹-۳۰-۵۸-۵۹	۱۱۳
۶۰-۱۱۹-۱۲۰	جبل الصبرا ۱۴
الحمام ۱۵۹	جبل (مدی) ۳۸
حوسم (خوسم) ۸	جبی ۱۴۳
حومة الزت ۱۴۷	جراحی (رودخانه) ۳۱-۱۴۵-۱۴۷
حیره ۱۳۱	جرامقه (کوه) ۵۴-۱۱۳
حیزان (خیزان) ۵۰-۱۰۸	جرجان (کرگان) ۲۸-۳۰-۸۰-۸۳
خابور (رود) ۱۱۱	جفتو (جفتوچای) (رود) ۳۸-۱۰۱
خاجن (خاچن چای- رود) ۴۶-۱۰۵	الجمالین (قریه) ۸۲
۱۰۶	جیلابان ۱۳۳
خانقین (شهر ویل) ۲۸-۳۰-۵۷-۶۱	جیلان (کیلان) ۱۳۳-۱۳۷
۶۲-۱۱۸	چاپخانه الازهر ۱۶۱
خانه طلائی (درهند) ۲۵	

داشبرون (ایستگاه) ۴۸	الخبران ۱۴۷
دامغان ۲۷-۳۰-۸۰-۸۱-۸۲-۱۳۷ -	ختلان ۲۶
۱۳۸	خنلخ ۲۴
دجله (رود) ۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱	ختیان ۲۴
دجیل (رودکارون) ۱۴۳-۱۴۴	خدافرین (پل) ۱۰۶
دبیل ۱۱۳	خدای زون (معبد) ۲۵
دروار (گردنه) ۱۳۷	خراسان ۵-۱۵-۲۶-۳۰-۳۳-۵۸-۵۷
دره ایوان ۱۲۱	۵۹-۸۹-۱۱۸-۱۴۰-۱۴۱
دریاچه اورمیه (به اورمیه رجوع شود)	خراسان (جاده) ۳۰-۱۱۸-۱۳۳
دریاوش (رود) ۱۵۰	خزخر ۲۴-۲۹
دریغان (رود) ۱۵۰	خرزاذ (پل خرزاذ) ۱۴۲
دزدان ۵۶	خزرا (دریا) ۲۹-۳۸
دزفول ۱۴۳	خسروآباد ۱۱۸-۱۲۱
دژهاوند ۱۳۱	خسروگرد ۱۲۱
دستجرد کسروی (دسکره دستکرت) ۲۷-	خسروی ۶۵
۱۵۲-۱۲۷-۶۵	خشم ۷۹-۱۳۶
دشت خوارزم ۸۳-۱۳۹	خلات (خیلات - بزونیك) ۱۰۸-۱۰۹
دشت زردشت ۲۵	خلم ۲۶
دشت نیشابور ۱۳۹	خمدان (خمدن - سنگنفو) ۱۸-۲۱
دکان ۱۲۶-۱۲۸	خنفو (خنکوا) ۱۸-۲۱
دلاکاردا (پاشگاه) ۱۰۷	خمر (قمار) ۱۶-۱۷
دماوند (دنبابند-کوه) ۲۷-۳۰-۳۵-۷۶-	خوابین ۲۵
۱۳۴	خوارزم (دشت) ۸۳-۱۳۹
دمشق ۱۸	خوار ری ۸
دورق (دورک - سرق فلاحیه) ۲۷-۳۱-	خوز ۱۴۳
۱۵۳-۱۴۶-۱۴۵-۱۱۰-۹۰-۸۹	خوزستان ۳۱-۱۴۱-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۷
دورقستان ۱۴۶	خوسم (خوسم) ۸
دوبن ۱۰۹	خونداز ۱۲۳-۱۲۹
ده بالا ۱۲۱-۱۲۲	خوی (هر) ۱۰۸-۱۶۰
دهانه دربان (فم البواب) ۱۴۲	داراباذ ۱۱۶
ده ملا ۱۴۶-۱۴۷	داخرقان ۱۱۴
دهنه شیر ۱۴۳	* داسن (جبال دازین) ۵۴-۱۱۳

زمین داور ۲۵-۲۶	دیاله (رود تامرا) ۵۷-۱۱۷-۱۱۸
زنجان (زنجان) ۳۸-۲-۴۳-۴۴-۹۸-	دیرالنجس (دیر کچین) ۷۲-۱۳۲-۱۵۸
۱۳۳	دیرالفار (دیر الفادر) ۵۹-۱۲۰
زندان ۷۳-۱۳۳	دیلم ۸-۹-۵۶-۷۶-۱۰۳-۱۱۶
زنگوان ۱۲۳	*دیلمستان ۲۲-۵۶-۱۱۶-۱۱۷
زنگبار ۵	دیلمقان (دیلمان) ۱۶۰
زنگرور ۱۰۵	دیزه ۱۳۲
زوی شیخ (گردنه) ۱۱۵	دینور (آب دینور) ۳۸-۵۴-۶۹-۹۸-۱۱۵
زون ۵	۱۲۵-۱۲۶-۱۲۹-۱۳۰
زیارد قابوس ۱۳۹	ذهاب ۱۱۸-۱۱۹
زبل ۱۵۹	رادکان (برج) ۱۳۷
زیمکان (صمغان) ۱۱۶	رام هرمز (رامیز) ۳۱-۴۲-۱۴۵-۱۴۷
ساروق چای (رود) ۳۸-۹۷-۱۰۱	۱۵۱-۱۵۳-۱۵۹
سامراء ۷	راوندوز ۱۱۵
ساوجبلاغ ۱۱۵	رباط (الرباط) ۹۳
ساوه ۱۳۵	الربع (الربع) ۴۶-۱۰۶
سبا ۱۰۰	رد-ردن (الرد والبراء- ردين) ۶۱-۱۲۱-
سمجستان (سمستان) ۲۶	۱۵۸
سريل ۱۱۹	رودبار ۱۲۱
سرماج (سرماخ) ۶۴-۱۲۶	روسیه ۶
سرمیل ۱۱۹	روم شرقی ۱۳۱
سمریت ۱۰۹	ری (الری) ۹-۱۵-۲۸-۳۰-۳۳-۷۱-۷۲
سفید رود ۲۹-۱۰۳	۷۴-۷۵-۸۰-۱۰۳-۱۳۲-۱۳۳-
سقان (اسقان- الشقان ملاحظه شود) ۸۴	۱۵۳
سلدوز (نریز) ۱۱۴	ریجاب ۱۱۹
سلطان آباد ۱۳۱	زاب علیا (رود) ۱۱۳
سلق ۱۱۵-۵۴	زت (جت) ۱۴۷
سلماس ۴۹-۱۰۸	زراوند (زراوا- زرهون) ۲۸-۴۹-۱۰۸
سلیمانیه ۳۸	۱۶۰
سمرقند ۱۴۰	زرتیه ۱۲۲
سملقان ۱۴۰-۱۶۰	زگرس (رشته کوه) ۱۱۴
سمشان ۳۰-۸۱-۸۳۷-۱۳۸-	زلم (کوه) ۵۵-۱۱۵-۱۱۶

شبدیز (مجسمه) ۲۸	سمور ۱۰۲
شبین قره حصار ۱۱۰	سمیران ۲۸-۲۹-۴۴-۱۰۳-۱۰۴-۱۱۸-
شروان ۱۰۴	۱۵۳
شط العرب ۱۴۳	سند ۳۵-۵۵
شمران (شاران - کوه) ۱۱۶-۵۵	سنجاق ۱۱۲
الشقان (سقان - اسفینقان) ۸۴-۱۳۹-	سنحاس ۱۳۹
۱۶۰-۱۴۰	سندابور ۲۱
شلنبه (شلمه) ۱۳۲-۷۶	سندابیل ۱۴-۱۵-۲۱-۲۴-۲۶-۳۲
شمیرام (رود) ۱۵۰	سن سمیره ۱۲۵-۱۵۷
شنقن ۱۵۷	سوراب (رود-کانال شوراب سهراب) ۶۹-
شوراب (سوراب - رود) ۸۹-۶۹	۸۹-۱۴۵-۱۵۹
ششکند ۱۴۳	سورن (دریاچه) ۱۰۵
شوش (سوس- سوسان) ۱۴۸-۹۲	سورین ۲۸-۷۴-۱۳۴
شوشتر (نستر) ۳۱-۸۸-۸۹-۹۲-۱۴۲-	سوسان (سوسا-سوس- شوش) ۱۳۰-۱۴۸
۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۷-۱۴۸	۱۵۱
شوشتری (رود) ۱۵۰	سوشوا ۲۱
شهرداور (زمین داور) ۲۶-۲۵	سوق الاهواز ۳۱-۸۸-۹۰-۱۴۳
شهرزور ۳-۱۵-۲۸-۲۹-۳۱-۳۸-۵۴-	سونایا ۵۷-۱۱۸
۵۵-۵۶-۵۷-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-	سهرورد ۳۸-۹۸
۱۱۸-۱۱۷	سیاه کوه ۱۳۲
شهنایا ۱۲۶	سیراف ۲۸
شیرامین (چشمه سار) ۱۰۷	سیروان (دیاله - رود) ۶۱-۱۱۷-۱۲۱-
شیز (تخت سلیمان) ۲۸-۲۹-۳۸-۴۰-	۱۲۳-۱۵۳
۴۲-۴۴-۵۶-۹۷-۹۸-۱۰۰-۱۰۱-	سیستان (سیجستان) ۲۶
۱۰۴-۱۰۴-۱۱۷-۱۵۸	سیلان ۳۴
الشیله (کوه) ۱۸	سیول ۱۱۶
صحنه ۱۲۵-۱۲۷-۱۲۸	سیونک (کوه) ۳۹-۱۰۵
صفهان (زیمکان ؟) ۱۱۶	شاچو (شچو) ۲۳-۳۴
صنف (چمیا) ۶-۱۷	شاذروان (شاذروان- پل) ۳۱-۸۹-۱۴۳
صیمیره (رود کرخه) ۳۰-۶۹-۱۲۳-۱۲۵-	شامی (معد) ۱۴۱
۱۳۱	شاه نشین (تیله) ۱۲۶
صیمیره (شهر) ۶۱-۱۲۱-۱۲۲	شاهو (دژ) ۱۰۷

طابان (طابران) ۲۴	فلاحیه (رود) ۱۴۵
طارم (طرم علیاوسفلی) ۱۱۶-۱۰۳-۴۴	فم البواب ۸۷-۱۴۲
طاق بستان (طاق وستام) ۱۲۵-۱۲۳-۹۹	فنجار (فنجان- غنجان) ۱۳۸-۸۲
طاق حجام (طاق کرا- طاق رکزن) ۵۸-	فولاد محله ۱۳۸
۱۵۳-۱۲۰-۱۱۹	فهرج ۲۴
طبرستان ۱۳۵-۸۰-۷۹-۷۶-۴۵-۳۰-۸	فیروز کوه ۱۳۴
۱۳۶	قاهره ۱۶۱-۱۵۸-۹۴-۴
طبرک ۷۲	قیان (کیان- کپن- کفن) ۱۰۵-۴۶
طخطاخ ۲۳	قتلق (ختلخ) ۲۴
طرحان ۱۲۳-۶۱-۲۸	قرباغ (پشته) ۱۰۵
طربخ (دریاچه وان) ۱۰۸	قرسو (رودخانه) ۱۲۵
طزد (تزر) ۱۲۳-۱۲۱-۱۲۰-۶۰	قرمیسین (کرمانشاه)
طغزغز (تغزغز) ۲۴-۱۸	قره (جار- کوه) ۱۱۳
طمغاج ۲۳	قریه العسل ۱۲۳
طوس ۱۴۰-۸۴-۳۰-۲۸-۷	قزل ایرمق ۱۵۹
عراق ۱۲۲-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۳۸	قزوه ۱۵۹
عربستان ۱۵۰-۱۴۰	قصران ۱۳۴-۷۵-۲۸
عز (کلیسا) ۱۱۵-۴۸	قصر شیرین ۵۸-۲۸
عسکر مکرم ۱۴۴-۸۹	قصر اللصوص (کاخ دزدان) ۷۶-۶۵-۲۸-
عقر ۱۱۳	۱۲۸-۱۲۷-۱۲۴-۱۲۳
عمادیه ۱۱۳	قصر یزید ۱۲۰
عمید (دیاربکر) ۱۱۱	قققاز ۱۰۵-۱۰۳-۴۸-۲
غز ۲۴	قلعه رگک ۱۲۲
غزنین (غزنه) ۲۶-۲۵	قلعه المرح (به مرج القلعه رجوع شود)
غلام بر (کلنبر) ۱۱۵	قلیب ۲۴
فارس ۱۴۶-۱۴۵-۱۳۰-۳۱	قمار (خمر) ۱۷-۱۶
فتح (کلیسا) ۴۸	قم ۱۳۲-۱۳۱-۷۱-۲۸
فرات (رود) ۱۶۰-۱۱۰	قمیس (قومیس) ۱۳۸-۳۸
فرسفع ۱۲۷	قندابیل ۲۰
فرغانه ۲۲	قندهار (کندره) ۱۷-۱۶
فریم ۱۳۴	قنطرة خرزان ۱۵۱-۲۸
فلاحیه (دورق) ۱۴۵-۹۰-۸۹-۴۱-۲۷	قنطرة النعمان (قنطرة ابی نعمان- پل نعمان)
۱۵۳-۱۴۶	

کرد ۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱	۱۸-۶۴-۱۲۴-۱۲۷
کره (الشيله) ۱۸	قیصر (یل) ۱۳۴
کره رود ۱۳۱	کابل ۳۴
کزنا (غزنه) ۲۵-۲۶	کابینه سلطنتی استکهلم ۸
کشکان ۱۲۳	کات ۱۵۹
کلار ۱۳۵	کارون (دجیل) (رود- حوض) ۳۱-۱۴۲-۱۴۳
کل داود ۱۲۰	۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۵-۱۴۷-۱۴۷
کلکت سو (رود لیکوس) ۱۱۰	۱۵۱
کله (قلعه) ۱۷-۲۶-۲۷	کاشان ۵
کله رک ۱۲۲	کاشغر (خرگاه) ۲۱-۲۳
کلیبر (رودخانه) ۱۰۶	کائن ۱۸
کلیسای فتح ۴۸	کبودان (کبودان - کوه - دریاچه) ۴۸-
کلیسای عز ۴۸	۴۹-۱۰۷-۱۰۸
کماخ ۱۰۱	کپدوسییه (رود) ۱۱۰-۱۵۹
کمبریج ۱-۱۴-۶۹-۱۶۱	کتابخانه الازهر ۱۵۸
کنجان (رود) ۱۲۲	کتابخانه آستانه رضوی ۸
کنجو (کنسو) ۱۴-۲۴-۱۵۷	کتابخانه ملی پاریس ۱۵۸
کنگاور ۶۵-۱۲۷-۱۲۸	کختیا (کاختیا) ۱۰۶
کوئی (کوئا) ۶۴	کنزیفون ۱۰۰-۱۱۵
کوسج معیج ۱۱۷	کده (کله - قلعه) ۲۴
کوشد (دژ کوشخد) ۱۱۷	کردستان ۳۸-۱۲۵
کوفه ۵۸	کردشیر (رباط کرداردرشیر- دیر) ۲۷-۷۲
کو گویت (بایزید) ۱۶۰	۱۳۲
کوه پره (بیستون ملاحظه شود)	کربلا ۷
کوهستان (جبل- کیلان - جیلان) ۴۵-۵۸	کرج ۳۰-۷۱-۱۳۱-۱۵۳
کوه کره ۱۴۶	کورخ جبان ۵۷-۱۱۸
کهنه شهر ۱۶۰	کورخه (رود) ۱۲۱-۱۲۲-۱۲۵-۱۳۱
کیش (کوه) ۱۱۲	کر کس کوه ۱۳۲
کیماک ۲۴-۲۹	کر کوک ۱۱۴
کیه یو کوان (دژ) ۲۴	کرمان ۱۵۸
کاماسی (رود کاماسی آب) ۱۲۵-۱۲۶	کرمانشاه (فرمیسین) ۳-۱۵-۳۰-۶۱-۶۲
۱۲۷-۱۲۹-۱۳۰	۶۳-۱۱۹-۱۲۳-۱۲۵-۱۲۸-۱۵۳

ماسبدان (ماسبدان) ۶۰-۶۱-۱۲۱-۱۲۳	کچه ۲۴
۱۵۸	گرگان (جرجان) ۱۳۵
ماسیس (کوه آرات) ۱۱۲-۵۳	کلینجک (دریاچه) ۱۱۱
مالایا ۱۷-۲۴-۱۵۷	کلنبر (غلام بر- خرمال) ۱۱۵
مالمیر ۱۴۱-۱۴۲-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲	کنجیر (رود) ۱۲۱
مانیش (کوه) ۱۲۲	کنداره (قندهار)
ماوراءالنهر ۱۱۲	گنزک (کنزا- گنز که شهرستان) ۹۸-۱۰۲
ماوراء قفقاز ۱۰۵-۱۰۶	۱۱۵
مهمره (خرمشر) ۱۴۵	گوکچه (دریاچه) ۱۰۵
محمود آباد ۱۲۶	گوارچین قلعه (دژ کبوتر) ۱۰۷
مدیا (مدیه) ۸۹-۱۲۲-۱۳۰	گوران ۱۱۷
ماه ۱۳۰	کوزگان ۱۳۴-۱۳۹
مدین ۱۲۰	کیلان (جیلان) ۸-۱۰۳-۱۰۴-۱۳۶
مرادسو (فرات شرقی) ۱۱۲	۱۳۷
مراغه ۳۸-۴۲-۹۸-۱۱۴-۱۱۵	لاجین (لوفین)
مرج القلعة (قلعة المرج) ۵۹-۶۰-۷۷-۱۱۹	لارد ۱۳۴
۱۲۰-۱۳۵	لاعه ۱۴۱
مرو ۳۴	لاهیجان ۱۱۵
مسجد سلیمان ۱۴۵	لابیزیک ۶
مسرغان (مشرقان- آب کرک) ۹۱-۱۴۳	لرستان ۳۰-۱۲۳
۱۴۴	لندن ۱
مشهد ۱-۲-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۲۹-۳۳-۳۴	لنگه بین ۱۶
۱۵۸	لنین گراد ۲
مصر ۹۱	لوفین ۱۶-۱۷
مطبخ کسری ۲۸-۶۶-۱۵۳	لیلان (دشت) ۹۸
مغار الطیش ۴۶	ماخوزه (ماخوذ ده) ۱۰۰
مغان (موقان) ۴۵-۱۰۴	مادران (مادران - المادران) ۲۸-۶۵-۸۱
مقام الباب ۲۴	۱۲۴-۱۲۸-۱۳۰-۱۳۷
مکران ۱۶-۱۷-۲۴-۳۱-۵۰	ماذبذان ۱۲۲
مکه ۵۸	ماذروستان ۵۸-۱۱۹
ملازجرد ۱۰۸-۱۰۹	ماران (رودخانه) ۱۴۷
ملیح (رودخانه) ۱۴۵	مازندران ۱۳۵

وان (دریاچه) ۳۰-۵۰-۱۰۸-۱۰۹-	منجیل ۱۰۴
۱۱۲	منچوری ۱۸
ورثان ۴۷-۴۸-۱۰۷	مندرآباد ۱۲۸
ورراث (بهالران رجوع شود)	مندرافتان ۲۴
ورسنو ۱۸	مندلی (بندنیچین) ۶۱-۱۲۱-۱۲۲
وریمان (دژ) ۵۱-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-	منس (اندلس ملاحظه شود)
۱۵۹	منصوره ۲۵-۲۶-۵۷
وزارت فرهنگ مصر ۱۶۱	منگیر ۱۵
ولاشجرد (ولاستجرد) ۲۸-۶۵-۱۲۷-	مورجان ۱۳۷
۱۲۸	موزه تاریخ آذربایجان ۸
ولگا ۲۴	مولتان (معبد) ۱۵-۱۶-۱۷-۲۴-۲۵
ویزور (ویوتزدور) ۴۶-۱۰۵-	۲۹-۴۰
ویستاخما (بسطام) ۱۳۸	مهرجانفندق (مهرجانفندق) ۶۰-۱۲۳
ویمه ۷۶-۱۳۴	میل (جلگه) ۱۰۷
هارون آباد ۱۲۱	نرس (برس- بیرس) ۶۴-۱۲۷
هپل ورد (هبر- هیر) ۷۶	* نریز (دره) ۳۰-۵۴-۱۱۴
هر (خوی) ۱۰۸-۱۶۰	نفسود (نفسید دزدان) ۵۶-۱۱۸
هرات ۳۰-۸۶-۱۴۱	* نصیین (رود) ۵۱-۵۵-۱۱۰-۱۱۱
هرسین ۱۲۶	نعمان (پل - قنطرة النعمان) ۱۸-۶۴
هرمزان (دژ) ۱۲۳	نمراور ۵۴
هشتاد سر (کوه) ۷	نیشابور ۳-۲۸-۳۰-۸۴-۸۵-۸۶-۱۳۹-۱۴۱
هفدر (هفت دره) ۱۳۷	۱۵۳
همدان (اکباتان) ۲۸-۳۰-۳۸-	نیم ازرای (نیم از راه) ۵۵-۵۶-۱۱۶-
۶۳-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۱-۷۷-	۱۱۸
۱۲۱-۱۲۴-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-	نپاوند ۲۸-۳۰-۶۹-۷۰-۷۱-۱۲۱-۱۲۸
۱۳۰-۱۵۳	۱۳۱
هندوچین ۱۶	وادالمقام (سندابیل) ۲۴
هندوستان (هند) ۲-۳-۴-۵-۱۰-۱۵-	وادی الاعظم (رود) ۳۱-۸۸-۸۹-۱۴۳
۱۶-۱۷-۲۳-۲۴-۲۶-۲۹-۹۱-	وادعظیم ۱۴۳
هندیجان (هندیان) ۲۸-۳۱-۹۱-۱۴۶-	وادالملح ۱۴۵-۱۵۹
۱۴۷	واسط ۴۶
هبر (رود هیر) ۱۳۴	والران (الران) ۱۴۱

هبل رود ۱۳۴	یکتور (دز) ۱۰۶
هيلمند ۲۵	يمن ۴۶-۱۴۹
هوز (خوز) ۱۴۳	ينبع ۱۰
يابسان (باسيان) ۱۱۶	ينبوع ۱۰-۱۴۰
يغما ۲۳	يونان ۷۰

فهرست رجال و قبایل

ابوالفضل محمد بن عبدالله الحسین العمید	آذرگشتاسب ۱۰۰
۱۵۲	آذر میدخت ۱۴۹-۱۵۰
ابوالقاسم الجیدانی	آریو برزانس ۹۹
ابومنذر عمر بن عبدالعزیز ۲۵-۵۵	آزدجر ۱۰۰
ابومسلم (خراسانی) ۴۰	آل بویه ۶-۳۳-۹۴-۱۰۲-۱۳۳
ابونواس ۵۹-۱۲۰	آناهیت (الهه) ۱۲۳-۱۲۸
ابوالورد ملازجر دی ۱۰۹	ابرویز (خسرو پرویز) ۵۸-۶۰-۶۱-۶۲
ابوالهیجاء ربیبالدوله ۱۱۵	۶۴-۱۰۱-۱۲۳-۱۲۷-۱۴۸-
ابوزید بسطامی ۸۱	۱۴۹
ابوزید طیفور بن سروشان ۱۳۸	ابزان ۱۰۰
احمد دزد ۱۱۸	ابوالاشعث ۱۳۲
احوص ۱۳۲	ابن سینا ۱۳۹
اردشیر ۹۲-۱۰۷-۱۲۳-۱۳۲-۱۴۵-	ابن فضلان ۱-۱۳-۹۵
۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰	ابن الفقیه ۲-۱۲-۱۳-۱۴۰
اردشیر بابک ۷	ابوبکر رازی ۱۳۷
ارتبان دوم ۱۰۰	ابوبکر (خلیفه) ۷-۸
ارسطاطالیس (ارسطو) ۶۷	ابو تمام ۵۴
اسحق بن اسمعیل القرشی ۱۰۴	ابو جعفر (محمد بن احمد بن لیث) ۴-۲۶
اسد بن ذی السرو الحمیری ۶۶	ابوالحسن (عقیل بن محمد) اجنفالمکبری
اسفندیار ۷	۱۹-۵
اسعد بن ابی یعفر ۱۵-۸۵-۱۴۰	ایودلف المجلی ۷۱-۱۳۱-۱۵۳
اسکندر (ذوالقرنین) ۸۶	ابو عبدالله (محمد بن احمد) القمی ۹۴-
اسلاو (نژاد) ۹۵	۱۵۳
اسمعیل (صفوی) ۱۰۸	ابو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ ۶
اسمعیل (دکتر م. ا.) ۲۲	ابوعلی محمد عمر البلیخی ۲۰
اسمعیل (ی. ا.) ۳۶	ابوعلی القمی ۱۵۲
اشک ۱۰۰	ابو عمرو لاشجر دی ۱۲۸
اصحاب الرس ۴۸	ابوالفتح الاسکندر دی ۱۹
افریدون ۷۷	ابوالفضل جعفر الثائر علوی ۸-۹-۷۹-
افکور ۱۰۰	۱۳۵

- اقبال (عباس آشتیانی) ۱۲۰-۶۲
 الب ارسلان ۱۰۸
 انوشیروان ۱۴۷-۱۰۰-۹۸-۹۱
 اویغور (قبیله) ۲۲
 بابك (خرم دین) ۱۰۶-۴۷-۲۹
 باسیانی (قبیله یا بسانی) ۸۹-۵۵
 باشفرد (باشگرد) ۹۵
 بانو (شاهدخت) ۲۶
 بجكم (ترك) ۱۲۰-۶۰
 بچناك (بچنق-قبیله) ۳۳
 بدر (فرزند حسنویه) ۱۲۶
 بختری ۵۴-۱۱۴
 بخت النصر (بختراشا) ۱۲۹
 برازگان شاه ۱۰۷
 بزست فیروزان ۱۳۷
 برزگان (قبیله) ۱۲۶
 بنی جرهم (قبیله) ۶۳
 بفراج (فراج پادشاه) ۲۳
 بگرات چهارم ۱۰۴
 بلاش ۱۰۰
 بنوردینی ۱۱۴
 بنی ساسان ۳۳-۱۹-۷-۶-۵
 بنی سلیم ۱۰۹-۵۰
 بنی عباس ۶
 بنی عمر بن عبدالعزیز القرشی ۲۵
 بنی قادن ۱۳۴
 بوران (شاهدخت پوران) ۱۵۰-۱۴۹
 بهرام چوبین ۱۰۱-۶۴
 بهرام گور ۱۳۰-۵۸
 پارمی ها ۱۴۱
 پروزد ۱۰۰
 پرویز ۶۴
- یس فرخ ۱۴۹
 یولیسین ها (فرقه مذهبی) ۱۱۱-۱۱۰
 تبایعه (تبع الاقران) سلاطین عرب ۸۵-
 ۱۴۰
 الثائر (ابوالفضل جعفر علوی ملاحظه شود)
 ثمر (ملکه) ۱۰۵
 جاحظ ۶
 جالوت ۴۸-۱۰۵-۵۷-۱۰۶
 جعاف السملی ۱۰۹
 جریش بن احمد ۷۴
 جرهم (قبیله) ۶۳-۱۲۵
 جستانی (پادشاهان دیلم) ۱۰۳
 جعفر سلطان (جعفرسان) ۱۱۷
 جعفر بن شکویه هذبانی ۱۰۸
 چکل (چگل-قبیله) ۲۳-۲۹
 جلالی (قبیله کرد) ۱۱۶-۵۵
 حبیب بن مسلمة ۱۰۸
 حجاج ۱۳۱-۱۵۲
 حسن ع ۹
 حسن الاطروش (الناصر الکبیر) ۱۳۶
 حسن بن زید ۱۳۵
 حسن الداعی الصغیر ۱۳۶
 حسن ویه ۱۵-۱۲۵-۱۲۶
 حسن وبعید (حسن وبعید بدر) ۱۱۷
 حکمی (قبیله کرد) ۵۵
 حسین ع ۹
 حسین بن سمید بن حمدان ۱۲۵
 حسین بن مسعود ۱۱۷
 حطیئه ۶
 حمدانی (قبیله کرد) ۱۲
 حمیدی (د د) ۱۱۳
 حمید بن قحطبة ۸۴-۱۴۰
 حمیری ها ۶۶-۱۴۰

ختلج (۵ ضم خ و ل یافتلق) ۲۴	ساسانیان ۷-۱۹-۲۹-۱۲۶-۱۲۸
ختیان (۵) ۲۴	۱۳۱-۱۴۸-۱۵۰-۱۵۱
خرخ اورمزد ۱۴۹	سامانیان ۲۶
خرخر (قبیله) ۲۴	سعد بن ملك الاشعری ۱۳۲
خرزاذ بن باس ۱۵۱-۱۵۲	سمبات ۱۶۰
خرلخ (قبیله) ۲۴	سین (قبیله ترك) ۲۸
خرمیان (فرقه خرمیه) ۴۷	سند بادا ۳۱
خسرو پرویز (به ابرويز رجوع شود)	سنکريم (یوهان) ۱۰۶
خوراذ (شاهدخت خورزاذ - خواراذام) ۹۲	سلطان ركن الدين ۱۵۹
۹۳-۱۴۸-۱۵۱	سلطان سليم ۱۰۸
دارا ۶۶-۶۷-۱۲۹	سليمان بن داود ع ۴۸-۵۷-۷۷
داربوش (دارا بن دارا) ۱۲۵	سليمان بن عبدالله بن طاهر ۷۹-۱۳۵
الداعي (علوی) ۷۹	سنهريب (ابن سواده) ۱۰۵-۱۰۶
دانیال نبی ۱۴۸	سواده (اشكران) ۱۰۶
داودع ۴۸-۵۷	سولی (سوليه - سبويه - قبیله كرد) ۵۵ -
داوید دوم (گرجی) ۱۰۵	۱۱۶
دی کویت ۱۷	سهل ربان ۱۳۷
دیلمی ها ۴۵	شاپور (سابور) ۱۰۰-۱۲۳
راجن ۱۷	شاپور ذوالاكتاف ۸۳
راجندر و رمان ۱۷	شاه مردان (شاه مرد) ۹۲-۱۲۸-۱۴۸
الراضي خليفه ۱۲۰	شرف الدوله ۱۳۷
رافع بن هرمه ۷۲-۱۲۳	شمر بن افریقيس ۱۴۰
راهب نجرانی ۱۶-۲۲	شهر براز ۱۴۹-۱۵۰
رشید (خليفه) ۱۴۰	شیرويه ۱۲۸
ركن الدوله (دیلمی) ۱۲۶-۱۵۲	شیرین ۱۲۵-۱۲۸
روادی (قبیله) ۱۱۵	شيمه صالحی زیدی ۵۶
زت (جت) ۱۴۷	صاحب بن عباد (اسمیل) ۴-۷-۱۹-
زردشتی (زردشتیان) ۹۹-۱۰۰	۳۳-۱۰۳-۱۳۳
زکریا بن یحیی بن شادان ۱۵۸	صفاریان ۲۶-۱۱۳
زید بن علی ع ۵۶	صفویه ۱۰۴
زون (خدای زون) ۲۵	صقلب (سر کرده) ۱۲۹
ساری اویغور (قبیله) ۱۵۸	صلاح الدين (سلطان) ۱۱۵
ساسانی - ساسانی ۷	صناریه (تسنر) ۱۰۶

طاریخ (طراح) ۱۰۱	المودی (احمد بن روح) ۱۱۵
طالوت ۵۷	عوض ب. ا. ۳۶
طاهر (صفاری) ۲۶	عون بن حسین همدانی ۲۰
طاهر (علوی) ۱۵	غز (قبیله) ۲۴-۲۹-۱۱۵
طاهری (خاندان سلطنتی) ۱۵۲	فاطمی‌ها ۱۴۱
طخطاخ (طمغاچ) ۲۳	فخرالدوله (دیلمی) ۴
طغرل بن ارسلان ۲۰	فرا آتس ۹۹
طغزغز ۲۴	فردوسی ۱۳
طلیحه (طلحه) ابن احوص الاشعری ۷۱ -	فرهاد حکیم ۶۳-۱۲۵
۱۳۲	فرخ هرمزد ۱۴۹
طئی (قبیله) ۵۴-۳۰	فریدون ۱۳۶
عاد ۹۰-۸۹-۷۲-۵۹	فنا خسرو ۱۳۴
عبادی (قبیله) ۱۳۱	قابوس شاه ۱۴۰
عبادالدهر دانشی ۱۳۷	قاربی (شاهزادگان بنی قارن) ۱۳۴
عباس اقبال (آشتیانی) ۱۲۰	قالین بن الشخیر ۱۴
عبدالله ۱۱۷-۱۳۱	قباز (ابن دارا) ۹۰-۹۱-۹۶-۱۴۷
عبدالله بن ابراهیم المسمعی ۱۵۲	قباز بن پیروز (فیروز) ۹۰-۱۴۶
عبدالملک (شاهزاده) ۱۴۰-۱۴۰	قرد جشنس (قردجشنس) ۹۲-۱۴۸-۱۵۰
عضدالدوله (دیلمی) ۱۳۷-۱۴۳-۱۵۹	قریش (قبیله) ۱۲۵
علاءالدین احمدالازدی ۱۱۴	قیس (قبیله) ۱۹۰
علوی‌ها (در استان خزر) ۱۳۶	کحلان ۸۵
علی ع ۸	کرد (قبایل) ۵۴-۵۵-۵۶-۱۰۷
علی اصغر حکمت ۱۳	۱۱۶-۱۰۸
علی بن سهل ۱۳۷	کوچ وبلوچ (قبیله) ۱۵۸
علی بن مأمون ۱۳۹	کوروش ۹۹
علی بن مرطائی ۵۴-۱۱۴	کیا کوشیار با شهری ۱۳۷
علی بن موسی الرضا ع ۳۱-۸۴-۸۹	کیمک ۲۴
۱۴۰-۱۴۴	کوترز دوم (گودرز- جودرز) ۱۰۰
عمر بن الخطاب ۱۱۶	کرجی‌ها ۱۰۵
عمر بن عبدالعزیز ۲۵-۵۵	گودرز اصفهانی ۱۳۹
عمر بن فرخان ۱۳۶	لر بزرگ ۱۵۱
عمرو بن لیث ۲۶	لهوآن ۱۷
عمرو بن معدی کرب ۷۰	مأمون (خلیفه) ۷۰

الملك المملك ۱۶	المتقى (خليفة) ۱۲۰
المقتدر بالله (خليفة) ۹۵	متوكل () ۱۰۴
عبدالدوله ۴	مجدالدوله ۳۳-۱۳۴
مهاد جشنس ۱۵۰	معجوس (مغ) ۹۹-۱۰۰
مه آذر كشنس ۱۴۹-۱۵۰	مجيد ۱.۱. ۳۶
المهدي (امام) ۴۷	محمد بن احمد القمي (ابو عبدالله) ۹۴
المهدي بن المنصور (خليفة) ۶۱-۱۲۱-۱۲۲	محمد بن خلف بن ليث ۲۶
۱۲۳-۱۵۸	محمد بن سليمان ۹۵
المهدي المحسن بن زيد ۸	محمد بن عبدالله بن طاهر ۱۳۵
ميترا ۱۲۳	محمد عبده ۷
الناصر الاطروش ۹-۷۹-۱۳۶	محمد بن عمر ۱۳۶
نجا (*) يغما ملاحظه شود	محمد القائم بالحق ۹
نرسه ۱۰۰	محمد بن مروان ۱۰۸
نرو ۱۳۱	محمد بن مسافر ۴۴-۴۵-۱۰۳
نرود (هرود) ۱۰۱	محمد بن وندرين (باوندید) ۱۳۷
نيزار ۱۰۰	محمد الهادي ۹-۱۳۶
نصر بن احمد ساماني ۳-۱۴-۱۵-۲۳-	محمود غزنوي ۳۳-۱۳۴
۲۴-۳۱-۳۲-۳۳	مخبرالدوله (آل بويه) ۳۳
نعمان بن منذر ۶۴	مر بن عمر الموصلي الطائي ۱۱۴
نوح بن منصور ۱۵	مرداويج بن زيار (مردا وابن لاشك) ۱۵-
نوح بن نصر ۱۵	۷۳-۱۰۲-۱۰۳-۱۳۳
والربن ۱۴۳	مرزبان بن محمد ۱۵-۱۰۳-۱۰۵-
وهسودان (خاندان سلطنتي) ۱۰۳	۱۰۶
ويجان رستم كوهي طبري ۱۳۷	مروان بن محمد ۱۴۰
ويو كيو بن جودرز ۱۲۹	مریم ۴۱-۹۹
هادي (خليفة) ۷۹	مسافريان (خاندان سلطنتي) ۱۰۳
هبار بن اسود ۲۵	المسترشد (خليفة) ۱۲۲
هذباني (قبيله كرد) ۱۵-۵۴-۱۰۸-	مسمعي (قبيله) ۱۵۲
۱۱۴-۱۱۵	المسمعي (عبدالله بن ابراهيم) ۹۴
هرمز (هرمز كار- هرزداد) ۱۰۰-۱۴۵	مسيح ۲۹-۳۵-۹۹-۱۰۰
هرمزان ۱۰-۱۲۳	المطيع لله (خليفة) ۱۹-۳۳
هرمز بن خسرو شيرفرزند بهرام ۴۰-۴۱-	المعتز بالله (خليفة) ۱۴۴
۹۹-۱۰۰	عزالدوله (ديلمي) ۳۳

هرون الرشید (خلیفه) ۸۴	يعقوب دوم ۲۶
الهشام (خلیفه) ۱۰۲	يفما (قبيله) ۲۳
هشام الداعي الى الحق ۹	يعحیی آرين پور ۲
هون (قبيله) ۱۰۲	يعحیی بن زید بن علی بن الحسين ع ۷۵-۱۳۴
يابسانى (قبيله باسيانى) ۸۹-۵۵	يعحیی بن محمد اموى ۲۵

فهرست مراجع

۱ - مراجع شرقی :

- آکادمی علوم شوروی - مجله اخبار
 اخبار الخراسان
 اخبار السند والهند
 احمد طوسی
 ابن ابی اصیبعه - طبقات الاطباء
 ابن اثیر - الکامل
 ابن بلخی - فارس نامه
 ابن بی بی - تاریخ سلجوقیان و رم
 ابن حوقل - المسالك والممالك - صورة الأرض
 ابن خردادبه - المسالك والممالك
 ابن خلکان - وفيات الاعيان
 ابن رسته - الاعلاق النفیسه
 ابن سینا
 ابن الفقیه (احمد بن محمد بن اسحق الهمدانی) - کتاب البلدان
 ابن الندیم (محمد بن اسحق) - الفهرست
 ابو حنین الفارسی
 ابودلف (مسعر بن المهلهل الخزرجی) - الرسالة الاولى - الرسالة الثانيه - قصیده بنی ساسان
 ابو حمید الاندلسی
 ابوزید البلخی - صور الاقالیم
 ابو علی محمد العمری البلخی
 اصطخری (ابو اسحق ابراهیم بن محمد الفارسی) - المسالك والممالك
 اصمعی
 اقبال (عباس آشتیانی)
 انجیل

- بدیع الزمان همدانی - رسائل - مقامات
 بلاذری - فتوح البلدان
 بولغاغوف - الرسالة الثانية
 بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار - تاریخ طبرستان - چاپ عباس اقبال
 تاریخ سیستان
 تاریخ قم
 تذکره شوشتر
 تمیم بن بحر
 ثعالبی (عبدالمملک) - یقیمه الدهر
 جاحظ - البیان والتبیین - الحیوان
 جوالیقی - المغرب
 جیهانی (ابوعبدالله محمد) - المسالك والممالك
 حاجی خلیفه - كشف الطنون
 حمدالله مستوفی - نزهة القلوب
 حمزة اصفهانی
 خالدوف - الرسالة الثانية
 دیناوری (ابوحنیفه احمد بن داود) - اخبار الطوال - الرصد
 رشیدالدین (ابن عمادالدوله ابوالخیر) - جامع التواریخ
 رودکی
 سمعانی
 سنائی غزنوی - دیوان
 سیوطی (جلال الدین) تاریخ الخلفاء
 طبری - تاریخ الامم والملوک
 طوغان (ا. ز. ولیدی) - رحلة ابن فضلان - رحلة ابن الفقیه
 ظهیر الدین مرعشی - تاریخ طبرستان
 العکبری (احنف) - قصیده ساسانیه
 العمرانی
 العمری - مسالك الابصار
 عون بن حسین همدانی
 غار کنجینهها (معره غز)
 فردوسی - شاهنامه

- فریدالدین عطار - تذکرة الاولیاء
 فتوح السند والهند
 قرآن کریم
 قزوینی (زکریا) - آثار البلاد - عجائب المخلوقات
 قزوینی (محمد) - تاریخ جهانگشای جوینی
 کسروی (سید احمد) - شهریاران گمنام
 کردیزی (ابوسعید عبدالحی) - زین الاخبار
 مجالس المؤمنین - قاضی نورالله شوشتری
 محمود غناوی الزهیری - الادب فی ظل بنی بویه
 المدائنی
 مروزی (شرف الدین) - حدود العالم - طبائع الحیوان
 مسکویه - الکسوف - تجارب الأمم
 مسعودی - مروج الذهب - التنبيه والاشراف - مقاتل الفرسان
 مطلع السعدین
 مقدسی - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم
 مینورسکی - الرسالة الثانية - (طوس) - جنگهای روم و بیزانتین - کوران - دردائرة المعارف
 اسلامی () - شرح تذکرة الملوك - شرح
 حدود العالم
 ناصر خسرو علوی - سفرنامه
 نظام الملک - سیاستنامه
 نوای (محیی الدین ابوزکریا) - کتاب الاخبار - تهذیب الاسماء واللغات
 هلال الصابی - تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء
 یاقوت حموی - معجم البلدان
 یعقوبی - تاریخ البلدان
 ۲ - مراجع غربی :

Amedroz, Der Islam 1912

Ange de Gardane, Journal d'un voyage, Paris 1909

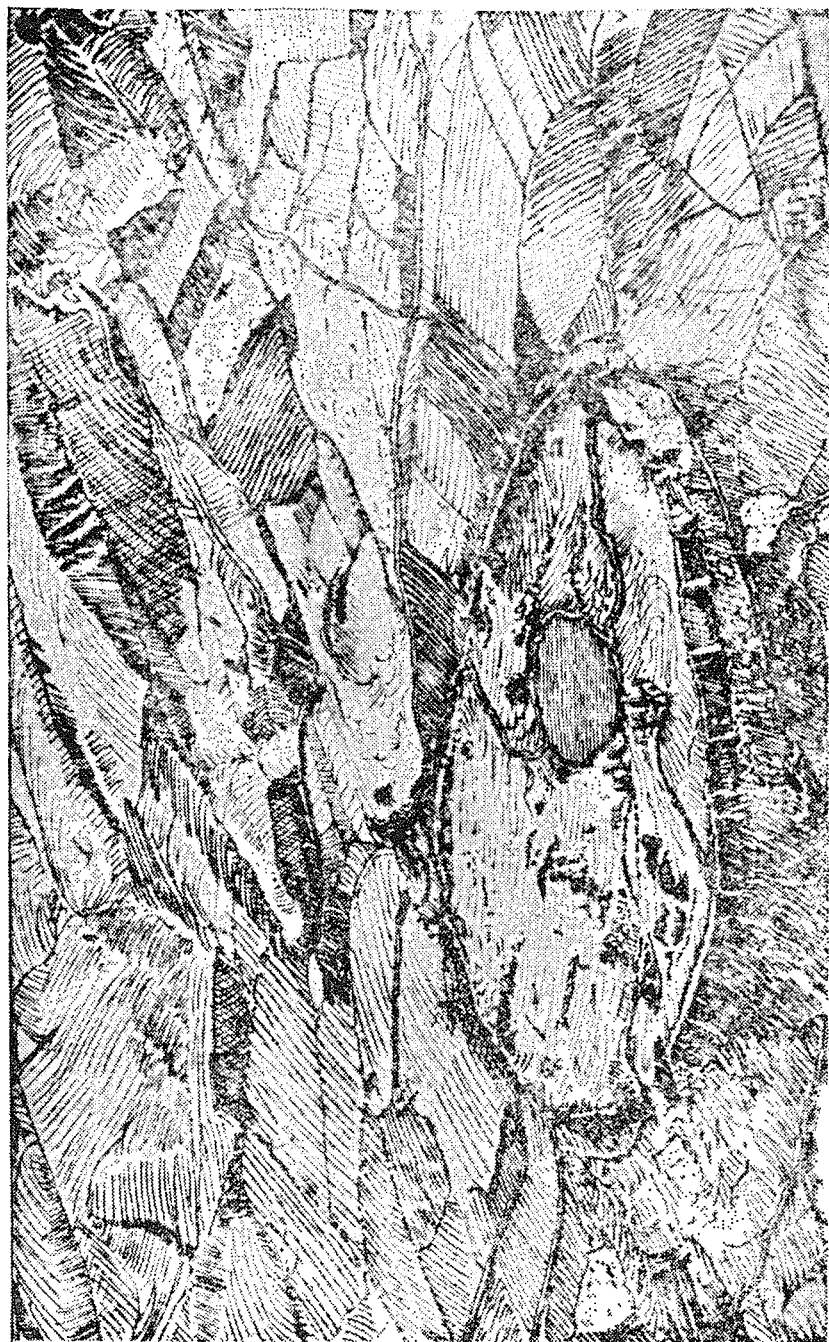
Aristakes of Lasteverd, The Key to the Truth 1898

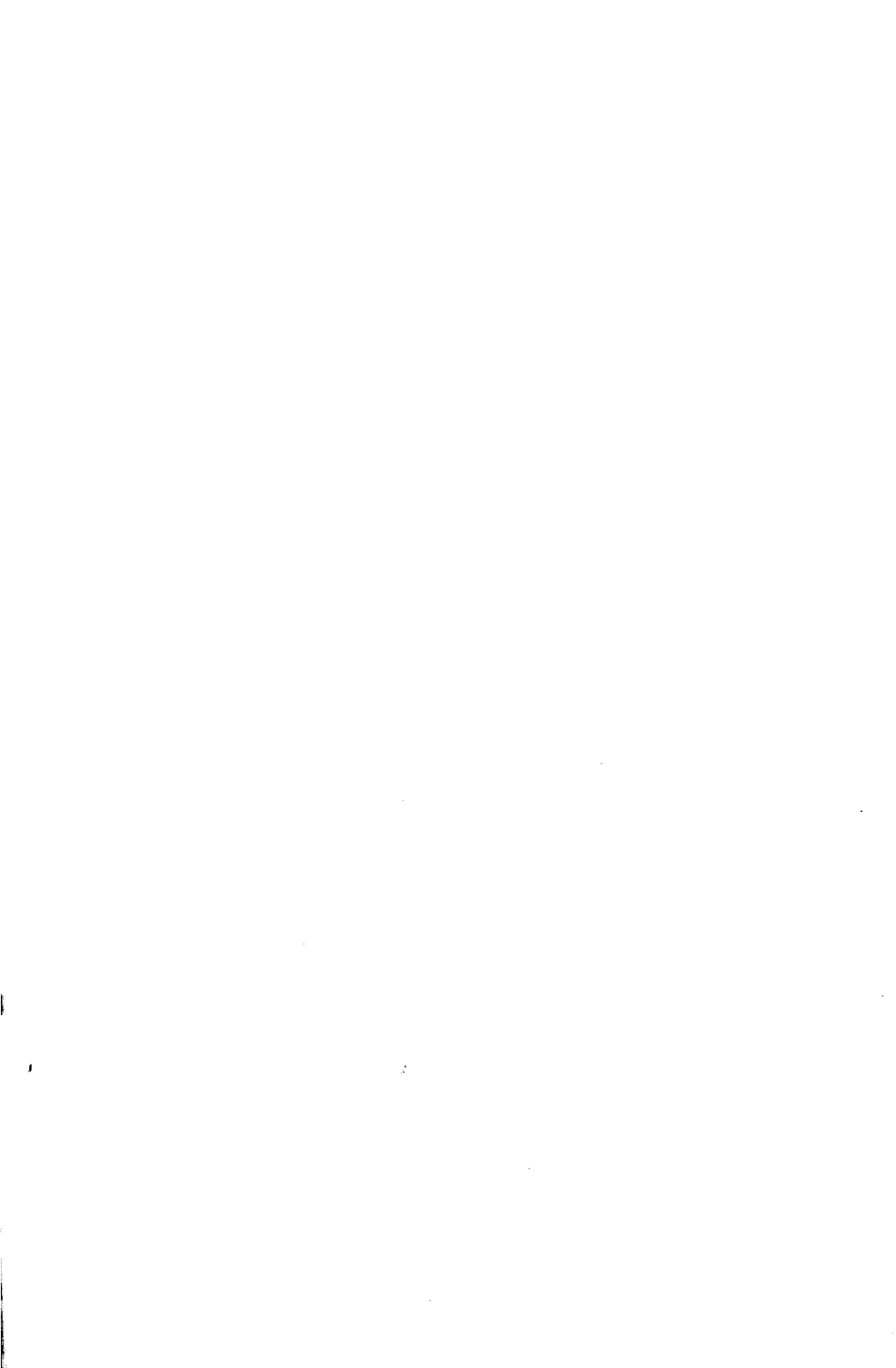
Azolik, Transl. Macler

- Barthold, V. V., Turkistan
 Chirikov, col., Putevoy Zhurnal St. Petersburg 1877
 Christensen, Kayanides
 Constantine Prophyrogenitus de Thematibus 1898
 Cuinet, V. la Turquie d'Asie 1891
 De Bode, Travels in Luristan 1845
 De Morgan, Mission Scientifique en Perse 1895
 Duda, H. Farhad et Chirine 1933
 Edward Brown, History of Tabaristan, traxsl.
 Ferrand, G. Relations des voyages
 Geiger, B. in WZKM 1935
 Fleischer, Levy, Caldisches Wörterbuch
 Häntzsche, Brugsch, Reise d. preussischen Gesandtschaft, 1862
 Heer, F. J., Die historishen und geographischen Quellen in
 Yägût's Geographischen Wörterbuch, Strasburg Dissertation
 1898
 Herzfeld, E., Pettermanns Mitteilungen 1907 - Reisebericht,
 ZDMG., 1926 - Am Tor von Asien
 Hoffmann, G., Auszüge aus Syrischen Akten 1880
 Houtum-Schindler, A., Zeitscher. d. Gesell. f. Erdkunde, 1879
 Hubschmann, H., Die altarmenischen Ortsname 1904
 Jéquier, Description du site de Malamir, Journal As.
 Jerphaniox Grégoire Wittek, Orientalia Christiana 1936
 Justi F., Iranisches Namenbuch
 Kratchkovsky I. Y., Isvestya of the Academy of Azerbaijan
 1949
 Layard, Sir A., JRGS 1846 - Early adventures 1848
 Le Strange, The Lands of the Eastern Caliphate
 Lokkegaard, F., Islamie Taxation, Copenhagen 1950
 Mann, O., Globus 1902
 Marquart, J. Streifzüge; Sudarmenien und die Tigrisquellen;
 Eransahr
 Minorsky, V., Abû-Dulaf's Second Risâla

- Móses Kalankatvatsi , History of the Alvans
Rabino , Les dynasties Alaouides - J R A S 1927
Ramsay , W. M. The historical Geography of Asia Minor 1890
Rawlinson, Sir H. Angûrân , J R G S 1940
Rich , C., A Residence in Kurdistan 1836
Sarton , G., Introduction to the History of Science
Sauvaget , Relations de la Chine
Sauvaire , J R A S 1855
Schwarz , P., Iran in Mittelalter - Routen in Orient 1882
Sebeos, History of the Emperor Heraclius
Smith, V. Dictionary of Greek and Roman Geography, 1845
Stahl, Petermanns Mitteilungen, Ergänzungsheft
Stein, Sir A., Old Routes of Western Iran 1940
Strabo
Suter, Die Mathematiker und Astronomen der Araber 1900
Ter - Mkrttschian, K., Die Paulikianer 1893
Tomaschek, Zur historischen Topographie Persiens in Sitzungsber,
Wiener Akad . 1883
Tung Fang Tse Ch' ih 1945
Vasmer R., Die Erberung Tabaristan, in Islamica 1927

تخت سلیمان (شیر)

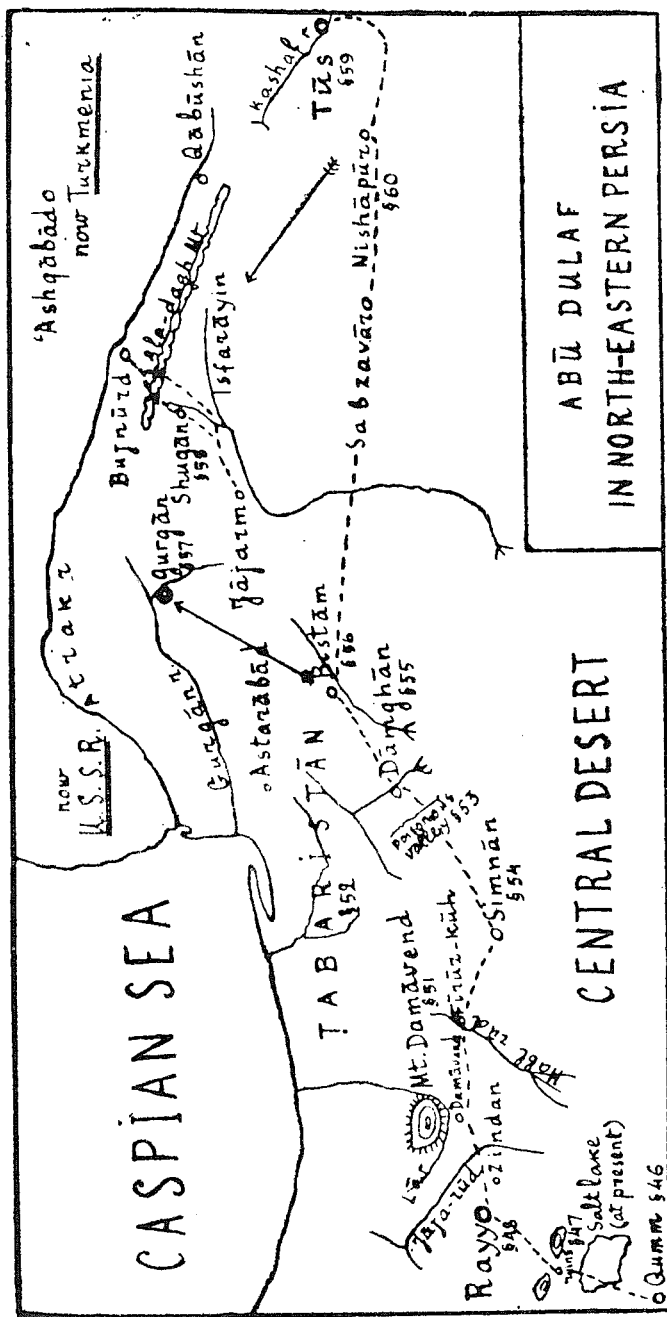




وخراسان وطريق اخذ تلف القبلة الى دست ثم الى مجستان وكان صاحب
مجستان في وقت موافق ماها ابو جعفر محمد بن احمد بن الليث واعد بايو به
لحق يعقوب بن الليث وهو رجل فيلسوف حكيم سمع كونه في كاهن مدبر
يعرفه ثياب وآله ويخلع في كل يوم خلعة على احد من ران تقوم عليه من
طوارها خمسة الف درهم ومعها دابة النوبة ودلى الحمام والمطرح والمسدود
مستوراته ومخزاه يعمل بذلك ثبت ويعلم الى الغابر فيستوفيه على الخازن
والحفيظ رب العالمين صلى الله عليه وآله الصائم من

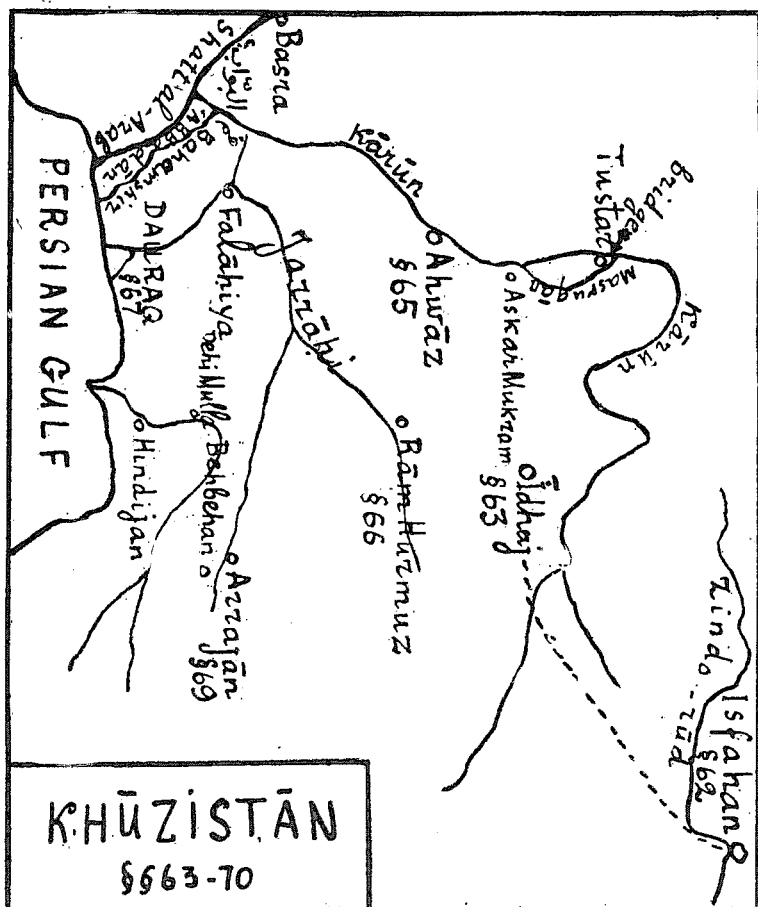


نقشه شماره ۲ شهرزور - خانقین - کرمانشاه



ABU DULAF
IN NORTH-EASTERN PERSIA

نقشه شماره ۳۳
ابودلف در شمال شرق ایران



نقشه شماره ۴ خوزستان